

قصه های اسلامی و تکه های تاریخی

نویسنده: عمران علیزاده

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام

بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده

است.

مقدمه

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على خير خلقه محمد و اهل بيته الطيبين
الطاهرين و لعنه الله على ائهم اجمعين

یکی از انواع کلام قصه و داستان است که در مقام بیان مطالب و تفهیم مقاصد
از آن استفاده میشود .

قصه ها و داستانها فکر انسان را به حرکت آورده باعث تفکر که از بهترین
عبادتها است میشود ، (**فَأَقْصِبِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ**) قصه ها را بیان کن
شاید آنها تفکر کنند .⁽¹⁾

قصه ها انسان را از وضع گذشتگان مطلع ساخته باعث عبرت گرفتن از حال
و سرگذشت آنها میشود ، (**لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ**) : در قصه
های آنها عبرتی بود برای صاحبان عقل .⁽²⁾

داستانها تاریخ گذشتگان را به انسان بازگو نموده و بر معلومات او افزوده و
آئینه دل او را روشن میسازد ، قصه و داستان موجب ثبات قلب و پایداری
انسان در راه هدف میشود ، و وسیله پند گرفتن و یادآوری است (**وَكَلَّا تَقْصُصْ
عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى
لِلْمُؤْمِنِينَ**)

: بطور کلی از خبرهای پیامبران برای تو نقل میکنم آنچه را که دل تو را با
آن ثابت میداریم ، و برای تو در این قصه ها حق بیان شده و برای مومنان
موعظه و تذکر هست .⁽³⁾

جنید بغدادی گوید : گوش دادن به قصه ها و حکایات از لشگریان خدای
متعالم است که بوسیله آن دلهای مریدان را ثابت و محکم میکند ، پرسیدند :

شاهدی بر این ادعا داری؟ این آیه را خواند (وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ.
(4) . . .)

کتابهای گذشتگان پر است از قصه های تاریخی ، اخلاقی فضائلی ، اعتقادی و . . . موقع مطالعه کتب مختلف داستانهائی را که برایم دلچسب واقع شده بود یادداشت کرده بودم متأسفانه مقداری از آنها در اثر غفلت و نقل و انتقال از بین رفت ، بقیه را که برای برادران و خواهران مفید میدانستم حیفم آمد که از بین برود ، لذا آنها را جمع نموده و در اختیار عزیزان قرار دادم که شاید برای عده ای مفید افتد و یا لااقل باعث تذکر و تغییر ذائقه فکری شود .

برای حصول اطمینان و تسهیل کار کسانی که میخواهند به منابع اصلی مراجعه کنند مدارک قصه ها و مطالب نشان داده میشود و تا آنجا که برایم ممکن بود سعی شده که مطالب درست و صحیح نقل شود ، از برادران دینی انتظارم آنست که اگر از این خدمت ناچیز بهره ای بردند مرا با دعای خیر یاد کنند ، و اگر قصوری دیدند تذکر دهند ، و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب .

تبریز : عمران علیزاده

1 - عبادت سه نفری

عنیف کندی گوید: در زمان جاهلیت بقصد خرید لباس و عطریات برای خانواده ام به مکه رفته به عباس بن عبدالمطلب که مرد تاجر بود وارد شدم، روزی در مسجدالحرام نشسته بود و به کعبه نگاه میکردیم، آفتاب در وسط آسمان نمود روی به کعبه ایستاد، پسری آمد و در طرف راست جوان ایستاد بعد بانوئی آمد و در پشت سر آنها ایستاد جوان به رکوع رفت آن دو نیز به رکوع رفتند، جوان سر از رکوع برداشت آن دو نیز سر برداشتند، جوان به سجده رفت آن دو نیز به سجده رفتند.

به عباس گفتم: این کار بزرگی است، عباس گفت: بلی کار بزرگی است، میدانی این جوان کیست؟ او محمد بن عبدالله پسر برادرم است، و آن پسر علی فرزند برادرم ابوطالب است، و آن بانو خدیجه دختر خویلد همسر محمد است، برادرزاده ام میگوید: پروردگار آسمانها و زمین است که او را به این دین مأمور نموده است، بخدا سوگند در روی زمین این دین بجز از این سه نفر پیرو ندارند.

مدرک:

1 - اسد الغابه تالیف عزالدین علی بن ابی الکریم شیبانی معروف به ابن اثیر متوفای سال 630 ج 3 ص 414.

2 - استیعاب تالیف ابو عمر یوسف بن عبدالله بن عبدالبر متوفای سال 462 هجری در شاطبه اندلس ج 3 ص 163.

عنیف کندی برادر اشعث بن قیس بود از وی انحرافی دیده نشد بلکه بر حسب روایتی برادرش

اشعق را بخاطر شرکت در قتل علی علیه السلام توبیخ میکرد .

عباس بن عبدالمطلب عموی رسول اکرم دو سال و یا سه سال از آن حضرت بزرگ بود ، پیش از هجرت نبوی به آن حضرت ایمان آورده بود در مکه اقامت نموده اخبار مکه را به آن بزرگوار می نوشت قبل از فتح مکه به آن حضرت پیوست ، پس از پیامبر اکرم زنده بود ، در آخر عمر نابینا شد ، بالاخره به سال 32 هجری در مدینه از دنیا رفت و در بقیع بخاک سپرده شد .

خدیجه دختر خویلد بانوی معظمه مکه همسر رسول اکرم ، حضرت در بیست و پنج سالگی با او که چهل ساله بود ازدواج نمود ، تمامی فرزندان آن حضرت جز ابراهیم از آن بانو بود ، وی اولین بانویی بود که به آن بزرگوار ایمان آورد ، طبق روایات متعدد از بهترین بانوان بهشت است ، پس از 65 سال عمر بنا بر مشهور در ماه رمضان سه سال پیش از هجرت از دنیا رفت و در حجون دفن شد .

2 - اولین مؤمن

از علی علیه السلام نقل شده که می فرمود : من بنده خدا و برادر رسول خدایم من صدیق اکبرم ، به غیر از من هر کس این دعا را بکند دروغگو و افتراگر است ، هفت سال پیش از مردم با رسول خدا نماز خواندم .

ابن عباس میگفت : اولین کسی که با پیغمبر نماز خواند علی بود ، جابر بن عبدالله می گفت : رسول خدا روز دوشنبه مبعوث شد و علی روز سه شنبه با او نماز خواند ، زید بن ارقم میگفت : علی اولین مسلمان است . مدرک کتاب الکامل ج 2 ص 37 .

((علی علیه السلام شش ساله بود که رسول خدا او را بخانه خود برد و مانند یگانه پسر خانواده زیر تربیت خود قرار داده تمام اخلاق و روحیات خود را در مدت چهار و پنج سال به او منتقل ساخت ، خود آن حضرت در خطبه قاصعه میفرماید : وضعنی فی حجره و انا ولد یضمنی الی صدره و یکنفنی فی فراشه و یمسنی جسده : مرا در آغوش خود قرار می داد در حالی که من پسر بچه بودم به سینه خود می چسباند ، در بستر خود مرا جا میداد بدن شریف خود را در تماس من قرار میداد .))

((با این وضع نارسا است اگر بگوییم : علی ایمان آورد چون کافر نبود که ایمان بیاورد ، بلکه از اول مؤمن بود ، خود حضرت در خطبه چهارم نهج البلاغه میفرماید : ما شککت فی الحق مذاریته در حق شک نکردم از روی که آنرا بمن نشان دادند - ع))

عبداله بن عباس که بخاطر وسعت علم و اطلاعاتش به ((حبر الامه)) معروف و از شاگردان و ارادتمندان امیر المومنین علیه السلام ، مادرش لبابه کبری بود ، موقعی

که رسول خدا و بنی هاشم در شعب ابوطالب محصور بودند بدنیآ آمد ، موقع وفات رسول خدا سیزده سال داشت و بقولی پانزده سال ، در سال 68 هجری در طائف از دنیا رفت .

جابر بن عبدالله انصاری از طائفه خزرج و یکی از بزرگان اصحاب رسول خدا و از دوستداران خاندان عصمت و طهارت بود

، خدمت علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر علیه السلام را درک نمود ، 94 سال در دنیا عمر کرد ، به سال 74 یا 77 وفات یافت . زید بن ارقم از طائفه خزرج و از سابقین در اسلام است ، در اکثر غزوات رسول اکرم شرکت داشت ، وی از علاقمندان علی علیه السلام بود و در جنگ صفین شرکت کرد ، بعدا ساکن کوفه شد و در آنجا خانه بنا نمود تا در سال 68 در زمان مختار از دنیا رفت .

3 - منصور را موعظه کرد

منصور دوانیقی به عمرو بن عبید گفت : مرا موعظه کن ، عمرو گفت : با چیزهایی که شنیده ام یا با چیزهایی که دیده ام ؟ منصور گفت : با چیزهایی که دیده ای ، عمرو گفت : عمر بن عبدالعزیز را دیدم که موقع مرگ یازده پسر داشت ، و ترکه اش هفده دینارش را خرج کفن او کردند ، و با دو دینار محل قبرش را خریدند ، به هر یک از پسرانش کمتر از یک دینار ارث رسید .

هشام بن عبدالملک را نیز دیدم که موقع مرگ ده پسر داشت ، از ترکه اش به هر یکی از پسرانش هزار دینار (یک میلیون متقال طلا) ارث رسید ، پس را مدتی یکی از پسران عمر بن عبدالعزیز را دیدم که در یک روز یکصد اسب در راه خدا به مجاهدان داد ، و یکی از پسران هشام را نیز دیدم که دست گشوده گدائی میکرد .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 2 ص 101 تاءلیف

ابو حامد عزالدین عبدالحمید بن هبه الله معروف به ابن ابی الحدید معتزلی متولد روز شنبه اول ذی الحجه سال 586 در مدائن ، ساکن بغداد متوفای سال 655 هجری .

ابو جعفر منصور بن محمد معروف به دوانیقی دومین خلیفه عباسی ، شخص سفاک و ستمگر بود ، اکثر فرزندان امام حسن علیه السلام و علویان را در زندانها و لای دیوارها گذاشت ، به سال 158 هجری در راه مکه در محلی بنام بئر میمون از دنیا رفت ، خلافتش 32 سال و چند روز کم و سنش 63 سال بود .

ابو عثمان عمرو بن عبید بصیری در زمان خود از بزرگان معتزله و از زهاد مشهور بود ، نزد منصور دوانیقی احترام زیاد داشت ، به سال 80 هجری متولد شد و به سال 144 هجری وفات یافت .

عمر بن عبدالعزیز ششمین خلیفه اموی ، مادرش ام عاصم دختر عاصم بن عمر بن خطاب بود ، به سال 61 هجری در مصر بدنیا آمد ، پس از وفات سلیمان بن عبدالملک به سال 98 و یا 99 به خلافت رسید کارهای خیر بسیار انجام داد ، از جمله سب علی علیه السلام را که سنت بنی امیه بود برداشت ، در ماه رجب سال 101 هجری در سن سی و نه سالگی از دنیا رفت .

هشام بن عبدالملک ، هشتمین خلیفه اموی شخص ظالم و متکبر و معروف به بخل بود ، در ماه ربیع الاخر سال 125 هجری در رصافه از دنیا رفت .

4 - شبیه عیسی بن مریم

علماء حدیث نقل میکنند که رسول اکرم به علی علیه السلام فرمود: در تو شباهتی هست به عیسی بن مریم: یهود او را دشمن داشتند. و به مادرش تهمت زدند، نصاری او را دوست داشتند از حدش بالا بردند.

مدرک:

تاریخ الخلفاء ص 174 تالیف جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی امام حافظ، مورخ ادیب دارای در حدود ششصد جلد کتاب میباشد، به سال 849 هجری متولد شد، و به سال 911 هجری وفات یافت.

((علی علیه السلام را جمعی دشمن داشته به او تهمتها زدند و قومی او را دوست داشتند و در حقش ادعای الوهیت کردند حضرت خودش میفرماید:

((سیهک فی صنفان محب مفرط یذهب به الحب الی غیر الحق و مبغض مفرط یذهب به البغض الی غیر الحث الناس فی حالانمط الاوسط فالزموه)):
بزودی دو صنف در حق من هلاک و تباه میشوند: دوستانی که محبت زیاد آنها را به راه ناصواب میکشاند، و دشمنانی که کینه زیاد آنها را به راه ناحق سوق میدهد، بهترین مردم درباره من اشخاص میانه می باشند، ملازم این راه باشید
-((ع)) مدرک نهج البلاغه خطبه 127.

5 - نویسندگان رسول خدا

اهل تحقیق از سیره نویسان نقل میکنند که علی علیه السلام ، زید بن ارقم وحی را می نوشتند ، حنظله بن ربیع تمیمی و معاویه بن ابی سفیان به پادشاهان و روساء قبائل نامه می نوشتند ، و همچنین صورت حساب جمع و تقسیم صدقات را می نوشتند .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 ص 338 .

علی علیه السلام کوچکترین پسر جناب ابوطالب بود ، پس از سی سال از ولادت رسول اکرم در میان کعبه معظمه بدنیا آمد ،

مادرش فاطمه دختر اسد از زنان مومنه و عفیفه بود ، علی علیه السلام از شش سالگی تحت تربیت رسول اکرم قرار گرفت و تا آخر عمر از آن حضرت جدا نشد و در همه غزوات غیر از تبوک حضور داشت ، پس از رسول خدا سالها محروم و خانه نشین شد ، پس از کشته شدن عثمان به سال 36 هجری به خلافت رسید ، مدت خلافتش چهار سال و نه ماه بود ، به سال چهل هجری شب نوزدهم ماه رمضان بدست ابن ملجم لعنه الله ضربه خورد و شب 21 چشم از جهان فرو بست ، فضائل و مناقب آن حضرت به حد حصر نیاید .

زید بن ثابت : از دانشمندان صحابه و از نویسندگان رسول خدا بود ، گویند که زبان سریانی و عبرانی و ایرانی را به دستور رسول اکرم یاد گرفت ، در خلافت ابوبکر به دستور او و عمر قرآنی نوشت ، وی عثمانی بود و از علی علیه السلام انحراف داشت لذا در جنگهای آنحضرت شرکت نکرد ، وفاتش را بین سالهای 45 تا 55 نوشته اند .

معاویه : پسر ابوسفیان و هند از دشمنان سرسخت اسلام و رسول اکرم بود که موقع فتح مکه اظهار اسلام نمود ، در سال 20 هجری از طرف عمر والی شام شد ، عثمان هم او را تثبیت نمود ، و در خلافت علی علیه السلام با آنحضرت مخالفت نمود و در صفین به جنگ با آن بزرگوار برخاست ، پس از شهادت علی علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام با زور و بزوریر به خلافت اسلامی تسلط یافت ، از صلحای زیاد را از امت اسلامی بقتل رسانید ، تا آنکه پس از چهل سال امارت و خلافت در نیمه ماه رجب سال 60 هجری در شام از دنیا رفت .

6 - تفصیل نویسندگان نبوی

علی بن ابیطالب با آن شرافت و بزرگواری و عثمان ابن عفان وحی را مینوشتند ، اگر این دو غائب بودند ابی بن کعب و زید بن ثابت وحی را می نوشتند و اگر این دو هم نبودند دیگران می نوشتند ، خالد بن سعید بن عاص و معاویه در احتیاجات معمولی آن حضرت می نوشتند ، مغیره بن شعبه و حصین بن نمیرگاهی از خالد و معاویه نیابت میکردند ، حذیفه بن یمان تخمین میوه های حجاز را می نوشت عبدالله بن ارقم و زید بن ثابت از طرف حضرت به پادشاهان نامه می نوشتند ، معیقب بن فاطمه غنائم نبودی را می نوشت ، حنظله بن ربیع از همه اینها در صورت نبودشان نیابت می کرد .

مدرک :

العقد الفرید چاپ مکتبه المثنی بغداد تالیف : ابو عمراحمد بن محمد بن عبدربه اندلسی مروانی مالکی متوفای 328 هجری .

عثمان بن عفان از بزرگان بنی امیه بود ، بوسیله تبلیغ ابوبکر اسلام آورد ، رسول خدا دخترش رقیه را به نکاح او در آورد ، عثمان با رقیه به حبشه مهاجرت کرد سپس به مکه مراجعت نمود ، پس از وفات رقیه با ام کلثوم دختر دیگر پیامبر ازدواج نمود ، پس از قتل عمر به سال 23 هجری در اثر شورائی که علی علیه السلام از آن شکایت دارد به خلافت رسید ، در اثر کارهای ناروائی که از او و اطرافیانش سر زد جمعی از مسلمانان به او شوریده در ماه ذی الحجه سال 35 هجری او را کشتند .

ابی بن کعب : از فضلاء و فقهاء اصحاب رسول اکرم و کاتب وحی بود ، وی از جمله دوازده نفر است که در عقبه با پیامبر بیعت کردند به خاندان نبوت علاقه

داشت ، از جمله دوازده نفر بود که پای منبر ابوبکر بیا خاسته با ایراد خطبه به او اعتراض کردند ، تاریخ وفات او مورد اختلاف است .

خالد بن سعید : از نیکان بنی امیه و از پیش قدمان در اسلام بود ، با مهاجران به حبشه رفت ، پس از مراجعت به مدینه کارهای مهم از طرف پیامبر انجام میداد ، پس از وفات حضرت با خلفاء همکاری نکرد ، در سال سیزدهم هجری در جنگ اجنادین شام شهید شد .

حذیفه بن یمان : از بزرگان اصحاب رسول خدا بود ، مقامی بس ارجمند داشت ، و تنها کسی بود که منافقان را می شناخت ، مدتی از طرف عمر حاکم مدائن بود ، حذیفه در دوستی امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ثابت قدم بود ، همواره به دوستی او سفارش میکرد ، در سال 36 هجری چهل روز پس از قتل عثمان در مدائن از دنیا رفت .

7 - او کاتب وحی نبود

رسول اکرم مدت 22 سال سرگرم دعوت مردم بود، وحی نازل میشد و حضرت آنرا به اصحاب میخواند و آنها می نوشتند و جمع میکردند، و کلمه کلمه حفظ می نمودند، معاویه آنجا بود که خدا میداند، در ماههای آخر عمر رسول خدا بظاهر مسلمان شد و چند ماه برای آن حضرت نویسندگی کرد، طرفداران معاویه آوازه او را بلند نموده و مقام او را بالا برده و کاتب وحی معرفی کردند، و این عنوان را مخصوص او نموده و از دیگران سلب کردند ((چنانکه او را بخاطر خواهرش ام حبیبه خال المؤمنین نامیدند، ولی محمد بن ابوبکر را که پسر خلیفه اول و برادر عایشه همسر محترمه نبوی بود خال المؤمنین نگفتند - ع))

مدرک :

کتاب مروج الذهب ج 3 ص 53 دار الاندلس تءالیف شیخ المورخین ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی، در بغداد رشد و نمو یافت، در شهرهای هند و ایران و عراق و مصر و شام سیاحت نمود، به سال 333 هجری و بقولی 345 هجری از دنیا رفت .

8 - یادی از پدر کرد

در حدیث آمده که فاطمه زهراء علیها السلام مقداری نان خدمت پدرش تقدیم نمود ، حضرت پرسید : این چیست ؟ گفت : نان پخته بودم ، دلم آرام نگرفت و اجازه نداد که بی تو بخورم لذا این مقدار نان را هم برای تو آوردم ، حضرت نان را گرفت و میل نمود و بعد فرمود : در مدت سه روز این اولین طعمی است که پدرت بدهان میگذارد .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 ص 129

فاطمه زهراء دختر رسول خدا افضل زنان عالم ، همسر علی مرتضی ، مادر حسن و حسین ، بقول اکثر علماء شیعه در بیستم جمادی الاخری سال پنجم بعثت از مادر معظمه خدیجه کبری متولد شد ، و بقول اکثر علماء اهل سنت پنج سال قبل از بعثت ، در سال دوم هجرت با علی علیه السلام ازدواج نمود ، در سال جمادی الاخری و به قولی در سیزدهم جمادی الاول سال 11 هجری از دنیا رفت .

9 - از علی علیه السلام دفاع کرد

روزی ابو امامه باهلی بر معاویه وارد شد ، معاویه او را در پهلوی خود نشانده ، دستور داد غذا آوردند ، با دست خود به دهان ابوامامه لقمه گذاشت ، پس از صرف غذا با دست خود سر و محاسن او را معطر نمود ، سپس یک کیسه طلا پیش ابوامامه گذاشت ، پس از انجام همه این کارها معاویه گفت :

ترا بخدا من افضل و بهترم یا علی بن ابیطالب ؟ ابو امامه گفت : دروغ نخواهم گفت ، اگر قسم هم نمیدادی راستش را میگفتم ، بخدا قسم علی از تو افضل و کریمتر است ، اسلامش با سابقه تر و خویشاوندیش با رسول خدا نزدیکتر است ، و نسبت به مشرکین سختگیرتر ، و زحمات و خدماتش در نظر امت اسلامی از تو بیشتر است .

معاویه میدانی علی کیست ؟ او پسر عم رسول خدا و شوهر سیده النساء و پدر حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت ، و برادر زاده حمزه سید الشهداء و برادر جعفر ذوالجناحین است ، تو چگونه خود را با همچو شخصیتی برابر میکنی ؟ !

معاویه خیال میکنی به جهت محبت و طعام و احسان تو ، ترا بر علی ترجیح خواهم داد که پیش تو با ایمان آمده و بی ایمان بروم ؟ ! بد فکر کرده ای ، سپس برخاست و از نزد معاویه بیرون رفت ، معاویه کیسه طلا را از پی او فرستاد

ولی او نپذیرفت و گفت : بخدا قسم یک دینار هم از او قبول نمیکنم .

مدرک :

سفینه البحار ج 1 ص 669 تاءلیف محدث جلیل القدر حاج شیخ عباس قمی
متولد حدود 1290 قمری صاحب تاءلیفات سودمند بسیار ، متوفای شب سه
شنبه 23 ذی الحجه سال 1359 قمری در نجف اشرف و مدفون در صحن
شریف علوی .

((یس از شهادت علی علیه السلام معاویه تلاش میکرد که مقام و موقعیت و محبت
آن حضرت را نیز از دلها بیرون ببرد ، لذا به هر وسیله متوسل میشد ، بعضی را
پول میداد و احترام مصنوعی میکرد ، عده ای را میکشت ، و از نقل فضائل آن
حضرت قدغن میکرد ، ولی موفق نشد و فضائل علی علیه السلام شرق و غرب را فرا
گرفت - ع))

ابو امامه باهلی : نامش صدی بن عجلان است از اصحاب رسول خدا بود ،
در شام سکونت داشت ، معاویه برایش نگهبان گذاشته بود که نزد علی علیه
السالم به سال 86 هجری در شام از دنیا رفت .

10 - خطبه نماز را تغییر دادند

ابو سعید خدری نقل میکند که مروان بن حکم امیر مدینه بود ، برای اقامه نماز عید با او به صحرا رفتیم ، وقتی به مصلی رسیدیم دیدم ((کثیر بن صلت)) منبری درست کرده و مروان میخواهد پیش از نماز عید خطبه بخواند در صورتی که خطبه نماز عید بعد از نماز است لباسش را گرفته پائین کشیدم ولی او لباسش را از دستم کشید و به منبر رفت و خطبه خواند .

گفتم : بخدا سوگند که سنت رسول خدا را تغییر داده اید ، گفت : ای ابو سعید آنچه تو میدانی از بین رفت ، گفتم : آنچه من میدانم بهتر است از آنچه نمیدانم ، مروان گفت نه چون مردم بعد از نماز برای شنیدن سخنان ما نمی نشینند لذا خطبه ها را جلوانداخته ایم .

مدرک :

کتاب الغدير ج 8 ص 263 علامه مجاهد شيخ عبدالحسين اميني متولد سال 1320 قمری در تبریز ، متوفای روز جمعه 28 ربیع الاخر سال 1390 قمری مطابق 12 تیر ماه سال 1349 شمسی مدفون در کتابخانه مکتبه الامام امیرالمومنین در نجف اشرف .

((علت ننشستن مردم و گوش ندادن به خطبه ها این بود که بنی امیه و کارگزاران آنها به ساحت مقدس علی عليه السلام جسارت نموده و ناسزا گفته و لعن میکردند ، و مردم هم حاضر به شنیدن آن نبودند - ع))

ابو سعید خدری از فضلاء صحابه پیغمبر بود ، اخبار بسیار از پیامبر نقل نموده ، در دوازده غزوه از جنگهای رسول اکرم شرکت نمود ، در جنگهای

خلفاء مخصوصا در جنگهای دوران خلافت علی علیه السلام حاضر بود ، در سال 63
یا 64 یا 65 در مدینه از دنیا رفت .

مروان بن حکم بن ابی العاص پسر عموی عثمان ، در زمان رسول اکرم متولد
شد ولی آن حضرت را ندید چون پدرش را حضرت به طائف تبعید نمود ، در
آنجا بودند تا عثمان بخلافت رسید و آنها را به مدینه آورده مروان را کاتب و
مشاور خود قرار داد .

مروان در زمان معاویه مدتی از طرف او عامل مدینه بود سپس عزل نمود ،
پس از مرگ یزید بن معاویه به خلافت رسید و با مادر خالد بن یزید ازدواج
نمود ، بالاخره به سال 65 مادر خالد با کنیزانش او را کشتند ، رسول خدا
درباره پدر مروان فرمودن علیه و علی من یرج من صلبه لعنه الله الا المومن
منهم و قلیل ما هم : بر او و بر کسانی که از صلب او خارج میشوند لعنت خدا
باد ، بجز اشخاص مؤمن ایشان که کم هستند .

11 - کتاب را میزد

مردی از مسلمانان نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: چون مدائن را فتح کردیم کتابی بدست آمد که در آن دانشهای ایرانیان هست، عصر کتاب را گرفت و تازیانه برداشت، کتاب را با تازیانه میزد و آیه: (لَعْنَةُ نَفْسٍ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ) را میخواند و میگفت: آیا داستانی بهتر و زیباتر از کتاب خدا هست؟ اشخاص پیش از شما بدان جهت هلاک شدند که به کتابهای دانشمندان و کشیشان توجه نموده و از تورات و انجیل غفلت نمودند تا آنکه علوم کتابهای آسمانی فراموش شده و از بین رفت.

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 12 ص 102

عمر بن خطاب عدوی از معاریف قریش و از دشمنان سرسخت اسلام و مسلمین بود، بعد از چهل مرد و یازده زن مسلمان شد، موقع هجرت همراه مسلمانان هجرت کرد، در تمام غزوات رسول اکرم شرکت کرد ولی مباحثه قتال نمیشد، در سال سیزده پس از وفات ابوبکر با تعیین و نصب او بخلافت رسید، در زمان خلافت او فتوحات زیاد نصیب مسلمانان شد، بالاخره به سال 23 هجری بدست ابولولو فیروز غلام مغیره بن شعبه کشته شد.

12 - جواهرات کسری

موقعی که تاج و شمشیر و کمر بند جواهر نشان کسری را نزد عمر بردند قیمت آنرا زیاد دید با تعجب گفت : مردمی که این قدر چیزهای نفیس را به بیت المال فرستاده اند و خیانت نکرده اند اشخاص امین و درستکار هستند ، علی ع که حاضر بود فرمود : چون تو عفت کرده ای و خیانت نمیکنی ایشان هم میورزند ، اگر تو خیانت و شکم چرانی میکردی ایشان هم خیانت و شکم چرانی میکردند .

مدرک :

کتاب الکامل ج 2 ص 360 نوشته ابن اثیر .

((مردم تابع سردمداران و روسای خود و ناظر اعمال ایشان هستند ، اگر ایشان پاک و امین باشند مردم هم پاک و امین می شوند ، و اگر مشغول غارت و چپاول و مال اندوزی باشند مردم نیز دزد و خائن میشوند - ع))

13 - عیادت از علی علیه السلام

سدیر صیرفی از محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) نقل میکند علی علیه السلام سخت مریض شد ، ابوبکر و عمر به عیادتش رفتند ، چون از نزد او بیرون آمدند پیش رسول خدا رفتند ، حضرت پرسید : از کجا میایید ؟ گفتند : از عیادت علی پرسید : او را چگونه یافتند ؟ گفتند : حال او را بد دیدیم و از مرضی که دارد بر او می ترسیم ، فرمود : نه ، او با این مرض نمیمیرد بلکه زنده میماند و بقدری به او ستم و حيله میشود که در میان این امت وسیله عبرت و تسلی میشود (مظلومان با دیدن و شنیدن وضع او تسلی می یابند .)

مدرک :

شرح

ابن ابی الحدید ج 4 ص 16 .

سدیر بن حکیم صیرفی ، پدر حنان ، از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام دوستدار اهل بیت و شخص صالح بود .

محمد بن علی معروف به ((یاقر العلوم)) امام پنجم شیعه مادرش فاطمه دختر امام حسن علیه السلام ، روز دوشنبه ، سوم صفر و به قولی اول رجب سال 57 در مدینه متولد شد ، مدت 57 سال در دنیا عمر نموده معارف الهی را در میان مردم پخش نمود ، مدت امامتش نوزده سال بود ، روز دوشنبه هفتم ذی الحجه سال 114 هجری در مدینه از دنیا رفت .

عبداله بن قحافه معروف به ((ابوبکر)) مادرش ام الخیر سلمی بود ، در دعوت دوم به رسول خدا ایمان آورد ، در هجرت همراه پیامبر به مدینه هجرت کرد ، در همه غزوات نبوی شرکت داشت ولی اهل نبرد و مبارزه نبود ، پس از وفات

رسول خدا به ترفند و غلبه به خلافت رسید ، مدت خلافتش دو سال و سه ماه بود ، روز سه شنبه 22 جمادی الاخری سال 13 هجری از دنیا رفت .

14 - شمشیرش را میفروخت

ابورجا گوید: علی عليه السلام را دیدم که شمشیرش را به بازار برده و می فرمود: کیست این شمشیر را از من بخرد، بخدا قسم اگر قیمت یک پیراهن را داشتم آنرا نمی فروختم، گفتم: من پیراهن بتو می فروشم و مهلت میدهم هر وقت عطایت (ماهیانه ات) بدستت رسید قیمت آنرا پرداخت کنی، پیراهن را گرفت و رفت، چون سر ماه شد حقوقش را گرفت، قیمت پیراهن را داد.

مدرک:

شرح نهج البلاغه بیست جلدی 2 ص 200

15 - قابل مقایسه نبود

شبث بن ربعی به معاویه گفت: ترا بخدا آیا راضی میشوی که عمار بن یاسر را بدست تو بدهند که او را بکشی؟ گفت: چرا راضی نشوم؟ بخدا سوگند اگر علی عمار را بدست من بدهد او را در عوض عثمان نمیکشم بلکه در عوض نائل، غلام میکشم.

شبث گفت: بخدا قسم عدالت نکردی و درست مقایسه نمودی بخدا قسم دستت به عمار نخواهد رسید مگر اینکه سرها از تنها جدا شود، و زمین با آن وسعتش بر تو تنگ گردد.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 4 ص 22

شبث بن ربعی از اشخاص منافق و بی ثبات بود که هر روز به رنگی می افتاد، اول مؤذن سجاح بود، سپس مسلمان شد و در قتل عثمان شرکت داشت، بعد در سپاه علی ع بود و حضرت او را با عدی بن حاتم برای دعوت پیش معاویه فرستاد، سپس به خوارج ملحق شد، در حرکت امام حسین ع از کسانی بود که به آن حضرت نامه دعوت نوشتند، در کربلا جزو سپاه عمر سعد بود، در زمان مختار از خونخواهان امام و رئیس کوفه بود سپس در میان قاتلان مختار بود بالاخره در حدود سال هشتاد هجری از دنیا رفت.

عمار بن یاسر از بزرگان اصحاب رسول خدا و از معذبین در راه اسلام بود، در غزوات رسول اکرم شرکت داشت، با مسلمانان به حبشه مهاجرت کرد و از آنجا به مدینه مهاجرت نمود، وی از کسانی بود که به کارهای ناهنجار عثمان اعتراض کردند، دارای فضائل زیاده از حد حصر است از اول به امیر المومنین

عَلَيْهِ عَلَيْهِ عَلاَقَه دَاشَت حَتَى دَر زَمَان رَسولِ خِدا اَز عَلِي عَلِيهِ جِدا نَمِيشَد پَس اَز رَحَلتِ نَبوي ، مَلازِم اَن بَزَرگِوار شَد ، دَر جَنگِ صَفِينِ بِياري اَن حَضرتِ بَرخاست تا اَنكَه دَر مَاهِ رَبيعِ الاخرِ سالِ 37 هِجَري دَر سَن 94 سالگي دَر اَن جَنگِ شَهِيد شَد .

16 - خوش رقصی نمود

علی بن اصمع جدا معروف در محلی از بصره ((سفوان)) دزدی کرد ، او را گرفته پیش علی علیه السلام بردند ، حضرت ، شاهد خواست ، چون شهود حاضر شده و شهادت دادند حضرت امر کرد چهار انگشت دست راستش را بریدند ، پرسیدند چرا دستش را از میچ نبریدی ؟ فرمود : سبحان الله اگر میچ بریده میشد موقع از جا برخاستن به چه تکیه میکرد ؟ چگونه نماز میخواند ؟ چگونه غذا میخورد ؟

چون حجاج بن یوسف والی بصره شد علی بن اصمع نزد او رفت و گفت : ای امیر پدرم بر من عاق شده مرا علی نامیده ! تو این ستم را از من برطرف ساز و نام دیگری برایم بگذار !! حجاج گفت : برای تقرب ، خوب وسیله پیدا کرده ای ، ترا متصدی بامهای دار الاماره نموده و هر روز برایت دو دانگ فلوس ، مزد معین نمودم ، اگر از آن مقدار تجاوز کنی دستور میدهم آنچه را که علی بن ابیطالب از دستت باقی گذاشته است میبرند .

مدرک :

الکنى و الالقاب ج 2 ص 34 تاءليف حاج شيخ عباس قمى .

((این جریان باعث عداوت این خاندان با امیر المومنین علیه السلام شد ، اصمعی معروف (عبدالملک بن قریب) نواده علی بن اصمع از علی علیه السلام منحرف بود ، ابوالعیناء گوید : در تشییع جنازه اصمعی بودیم که ابو قلابه شاعر (حبیش بن عبدالرحمن) این دو بیت را که درباره اصمعی گفته بود برایم خواند :

لعن الله اعظما حملوها نحو دار البلى على خشبات
اعظما يبغض النبی و اهل البيت و الطییین و الطیبات

حجاج بن یوسف ثقفی یکی از سفاکان و جنایتکاران تاریخ است که اکثر لذت او در ریختن خونها بود ، بیست سال امارت نمود ، اشخاصی را که بوسیله او به قتل رسیدند تعداد نمودند غیر از آنهایی که در جنگها کشته شدند یکصد و بیست هزار نفر بودند که شانزده هزار زن محبوس میکرد ، غذای آنها نانی بود از آرد جو مخلوط با نمک و خاکستر ، بالاخره در سن 54 سالگی به سال 5 در شهر واسط از دنیا رفت .

17 - صوفی ریش پرست

در بغداد در خانقاه و کاروانسرائی شیخی از صوفیها بود که ریش بسار بزرگی داشت و به آن علاقمند بود ، غالب اوقات مشغول خدمت به ریش خود میشد : روغن میمالید ، شانه میکرد ، شبها برای اینکه درهم و پریشان نشود موقع خواب آنرا به کیسه ای میکرد .

شبی شیخ در خواب بود که یکی از مریدان برخاست و به ریش شیخ حمله برده از این گوش تا آن گوش درو کرد ، صبح که شیخ از خواب برخاست و ریش خود را بباد رفته دید شکایت پیش رئیس خانقاه برد ، رئیس صوفیها را جمع کرد و از قهرمان این کار پرس جو کرد مرید دروگر گفت : من بودم که ریش حضرت شیخ را درو کردم ، چون دیدم این محاسن برای شیخ بتی شده است که آنرا عبادت میکند ، لذا از باب نهی از منکر آنرا از بین بردم تا شیخ عبد خدا شود نه عبدلحیه .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 11 ص 208 .

18 - دختران کسری

علی علیه السلام پس از جنگ جمل مردی را بنام ((خلید)) بعنوان فرماندار به خراسان فرستاد ، چون خلید به نزدیکی نیشابور رسید اطلاع یافت که اهل خراسان مرتد شده ، دست از اطاعت حکومت اسلامی برداشته اند و فرماندار کسری بدانجا آمده است ، خلید با اهل نیشابور جنگیده و ایشانرا شکست داد ، خبر فتح و اسیران جنگی را پیش حضرت فرستاد ، خواست دختران کسری را گرفته ، اسیر کند ، ایشان امان خواسته و تسلیم شدند ، خلید آنها را نیز پیش امام فرستاد . چون خدمت حضرت رسیدند فرمود : مائل هستی شما را شوهر دهم ؟ گفتند : نه ، مگر اینکه ما را به ازدواج پسرانت در آوری ، چون ما دیگران را کفو خود نمیدانیم ، حضرت فرمود : هر جا دلتان میخواهد بروید . شخص بنام ((نرسا)) پیا خاست و گفت : یا امیر المومنین اجازه بفرمائید من بکارهای ایشان رسیدگی کنم ، چون میان من و ایشان خویشاوندی هست ، حضرت هم پذیرفت ،نرسا ایشانرا به منزل خود برد و لباس و غذا برای آنها فراهم نمود .

مدرک کتاب وقعه صفین ص 12 تاءلیف الوالفضل نصرین مزاحم منقری مورخ شیعی متولد 120 هجری متوفای 212 هجری .

((حقیر گوید : درباره اسارت دختران کسری نقلهای مختلف ایراد شده : در زمان عمر اسیر نمود وارد مسجد کردند ، در زمان عثمان اسیر نموده به مدینه بردند ، در زمان علی علیه السلام توسط حریث از اطراف بصره اسیر نمودند ، توسط خلید از خراسان اسیر شدند ، شاید اختلاف نقلها را این طور حل کرد که کسری لقب پادشاهان ایران بود نه نام خاص و به شاهزاده خانمهای ایرانی دختران

کسری میگفتند ، در هر زمانی دو یا سه نفر از این شاهزاده خانمها که دختر یکی از پادشاهان ایران بودند اسیر میشدند و دختر یک نفر نبودند .))

19 - علی را در چه حالی دیدی ؟

عبدالله بن عباس گوید : در زمان خلافت عمر نزد وی رفتم ، گفت : از کجا میائی ؟ گفتم : از مسجد ، گفت : پسر عمویت علی را در چه حالی گذاشتی ؟ گفتم در نخلستان با دلو از چاه آب میکشید و قرآن میخواند ، گفت : آیا در دلش چیزی از امر خلافت باقی مانده است ؟ گفتم : بلی عقیده اش این است که رسول خدا به خلافت او تصریح کرده است و من از پدرم درباره ادعای علی سوال کردم ، گفت علی راست میگوید . عمر گفت : رسول خدا درباره وی جسته و گریخته سخنانی داشت که با آنها مطلبی ثابت نمیشود و وسیله عذر نمیباشد ، در مرض موت میخواست صراحتاً چیزی بگوید که من مانع شدم ، چون بر اسلام ترسیدم ، بخدا قسم هرگز قریش با او جمع نمیشوند اگر او بخلافت منصوب میشد عربها از هر طرف شوریده و به سر او میریختند ، رسول خدا هم دانست که من متوجه تصمیم او شده ام چیزی نگفت ؟ خدا هم اراده خود را اجرا کرد .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 12 ص 21

((حقیر گوید : جریان به این قرار بود : رسول خدا در آخرین ساعات عمر خود فرمود : برایم دوات و چیز سفید بیاورید تا برای شما نوشته ای بنویسم تا پس از من هرگز گمراه نشوید . حاضران تنازع کردند و سر و صدا زیاد شد ، گوینده ای در جاهای دیگر آمده که عمر بود گفت : رسول خدا هذیان میگوید (ان رسول الله یهجر) چند نفر هم این جمله را تکرار کردند ، حضرت فرمود : مرا واگذارید .)) مدرک : الکامل ج 2 ص 217 و مختصر ابوالغداء ج 1 ص 151 .

20 - لیاقت خلافت اسلامی

عمر میگفت : خلافت باید در اهل بدر (کسانیکه در جنگ بدر شرکت کرده بودند) باشد مادامی که از ایشان کسی هست ، و اگر اهل بدر نباشد در اهل احد باشد مادامی که از ایشان کسی هست ، شخص طلیق و طلیق زاده و آنهایی که پس از فتح مکه مسلمان شده اند حق خلافت ندارند .

مدرک :

اسد الغابه ج 4 ص 487 .

طلیق به کسانی از اهل مکه گفته میشود که موقع فتح مکه کافر بودند رسول اکرم آنها را نکشت و اسیر نکرد ، فرمود : ((اذهبوا انتم الطقاء)) از آن جمله ابوسفیان معاویه بود که بعدها خلافت اسلامی را با وجود اهل بدر و احد غضب نمود .

21 - علی متکبر نیست

علی علیه السلام در مسجد نزد عمر بن خطاب نشسته بود ، چون برخاست و رفت ، یکی از حاضران ، آن حضرت را به تکبر و خودپسندی نسبت داد ، عمر گفت : برای کسی که مثل او باشد حق و رواست که فخر کند ، بخدا سوگند اگر شمشیر او نبود ستون اسلام برپا نمی ایستاد ، او از همه امت به قضاوت داناتر و دارای سابقه درخشان و شرافت است ، آن شخص گفت : پس چرا او را بخلافت انتخاب نکردید ؟ ! عمر گفت : بخاطر اینکه جوان بود ، و فرزندان عبدالمطلب (خویشاوندانش) را زیاده دوست میدارد .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 12 ص 82 .

خود پیغمبر در اول بعثت جوان بود ، حضرت یحیی و حضرت عیسی جوان ، بلکه بچه بودند به نبوت رسیدند ، عثمان به تدبیر عمر خلیفه شد بنی امیه را برگرده مسلمانان سوار نمود .

22 - بر قضاوت اعتراض داشت

مردی از علی علیه السلام به عمر بن خطاب شکایت کرد ، علی در مجلس حاضر بود ، عمر گفت : یا ابالحسن برخیز در کنار خصم خود بنشین ، حضرت برخاست کنار مدعی نشست و از خود دفاع کرد ، چون محاکمه پایان یافت علی بجای خود برگشت در حالی که ناراحتی از قیافه اش نمایان بود .

عمر گفت : یا ابالحسن چرا ناراحت شدی ؟ مگر قضاوت من خوب نبود ؟ فرمود : بلی ، چون مرا نزد خصم من با کنیه خطاب کردی ، چرا نگفتی : یا علی برخیز ؟ عمر دست در گردن علی انداخت و روی او را بوسید و گفت : پدر و

مادرم فدای شما باد ، بوسیله شما خدا ما را هدایت کرد ، و از تاریکی بسوی نور آورد .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 17 ص 65 .

23 - اظهار تشیع در بغداد

در سال 351 هجری بدستور معزالدوله دیلمی در بغداد این جمله ها را به دیوارهای مساجد نوشتند : لعن الله معاویه بن ابی سفیان و لعن الله من غضب فاطمه قد کا و من منع ان یدفن الحسن عند جدہ و من نفی اباذر الغفاری و من اخرج العباس من الشوری : خدا لعنت کند معاویه بن ابی سفیان را ، و لعنت کند کسی را که فدک را از فاطمه غضب نمود ، و کسی را ، که نگذاشت حسن علیه السلام نزد جدش دفن شود ، و کسی را که ابوذر را تبعید کرد ، و کسی را که عباس (عموی پیغمبر) را از شوری خارج نمود .

چون شب شد بعض مردم آن نوشته را محو و حک کردند ، معزالاوله خواست دستور دهد که دوباره آن جمله نوشته شود ، که وزیر مهلبی به او پیشنهاد کرد که بجای جمله های محو شده این جمله ها نوشته شود : لعن الله الظالمین لاب الرسول ، و در لعن به جز از معاویه از کسی نام برده نشود ، معزالدوله هم پذیرفت .

مدرک :

مختصر ابو الفداء ، ج 1 ص 104 تاءلیف عماد الدین اسماعیل بن الملک

الافضل علی صاحب حماه ، متوفای 732 هجری - المختصر فی اخبار البشر .

معزالدوله احمد بن بویه از سلاطین مقتدر آل بویه (دیالمه)

بود ، به سال 303 هجری متولد شد ، در سال 326 هجری وارد بغداد شده
امور حکومتی را بدست گرفت بقدری بر کارها مسلط شد که برای خلیفه
((المستکفی بالله))عباسی چیزی جز نام نماند ، بالاخره در 13 ربیع الاخر سال
356 هجری از دنیا رفت و در مقابر قریش بخاک سپرده شد .

ابو محمد حسن بن محمد معروف به وزیر مهلبی در 26 محرم 291 در بصره
متولد شد ، در سال 339 به وزارت معزالدوله رسید در سال 350 معزالدوله
بین او و حاجبش صلح و صفا داده پسرش بختیاز را به او سپرد ، به سال 352
با سپاه انبوه برای فتح عمان میرفت که مریض شد و در 24 شعبان از دنیا رفت ،
جنازه اش را به بغداد برده و در مقابر قریش دفن نمودند ، وی دارای فاضله ،
عقل کامل فضل وسیع و ادب بلیغ بود .

24 - اقامه تعزیه در بغداد

در سال 352 روز عاشورا که فرا رسید معزالدوله دستور داد مردم بغداد بازارها و مغازه ها را بسته و علنی مشغول تعزیه داری شوند ، زنان روها را سیاه و موها را پریشان نموده و از خانه ها بیرون آمده برای حسین بن علی علیه السلام ناله و شیون سر دهند مردم طبق دستور عمل کردند ، سنی ها قادر به جلوگیری نشدند ، چون شیعیان زیاد بود ، و حکومت از ایشان پشتیبانی میکردند .

مدرک ، المختصر ج 1 ص 104

25 - عید غدیر در بغداد

در هیجدهم ذی الحجه همان سال معزالدوله دستور داد جشن گرفته و بخاطر عید غدیر اظهار سرور و شادی نموده و خود و شهر را بیارایند ، همچنانکه در سایر عیدها میکنند تا خاطره عید غدیر را زنده نگهدارند .

مدرک :

المختصر ج 1 ص 104 .

26 - عطای خلیفه را قبول نکرد

چون ابوبکر در خلافت مستقر شد در بین زنان مهاجرین و انصار عطائی تقسیم کرد ، برای بانوئی از بنی عدی بن نجار نیز توسط زیدبن ثابت سهمی فرستاد ، آن بانو پرسید : این چیست ؟ زید گفت : ابوبکر برای زنان مسلمان عطائی تقسیم کرده ، این هم سهمیه تو است ، گفت : مرا درباره دینم رشوه می‌دهید ! بخدا قسم چیزی از او نمی‌پذیرم .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 2 ص 53 .

27 - شعار تشیع در مصر

جوهر که امیر لشکر معزالدین الله علوی بود ، روز جمعه هشتم ذوالقعدة سال 358 وارد مصر شده و محل قاهره را پی ریزی نمود ، در خطبه نماز جمعه این جمله را اضافه کرد : اللهم صل علی محمد المصطفی و علی علی المرتضی و علی فاطمه البتول ، و علی الحسن و الحسین سبطی الرسول الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا اللهم صل علی الائمه الطاهرين من آباء امیر المومنین (منظور از امیر المومنین معز علوی است) و در اذان به شیوه شیعیان ((حی علی خیر العمل)) گفتند .

مدرک :

کتاب وفيات الاعیان ج 1 ص 329 تاء لیف ابوالعباس احمد بن محمد معروف به این خلکان برمکی شافعی ، وی ادیب فاضل بود به اشعار یزیدبن معاویه عشق میورزید ، به سال 608 در شهر اربل متولد شد و در قاهره سکونت گزید و به سال 681 هجری 26 رجب در دمشق از دنیا رفت .

ابوالحسن جوهرین عبدالله رومی غلام و امیر لشکر معز فاطمی بود ، در سال 358 هجری مصر را فتح نمود و در همان سال شهر قاهره را بنا نهاد ، و در سال 361 هجری از بنای جامع الازهر فارغ شد ، و در سال 381 هجری از دنیا رفت . ابو تمیم معدین اسماعیل ملقب به المعزالدین الله چهارمین خلیفه فاطمی اسماعیلی ، روز دوشنبه 11 ماه رمضان سال 319 هجری در مهدیه متولد شد ، به سال 341 هجری پس از فوت پدرش بخلافت رسید ، در روز دوشنبه 22 شوال 361 از مغرب بسوی مصر حرکت کرد ، روز سه شنبه پنجم ماه رمضان

سال 362 هجری وارد شهر جدید قاهره شد بالاخره در روز جمعه 11 ربیع
الآخر سال 365 هجری در سن 45 سالگی در قاهره از دنیا رفت .

28 - کشتار دسته جمعی بنی امیه

چون منصور دوانیقی شام را فتح کرد و مروان حمار را کشت به اهل خراسان که سپاهیانش بودند گفت: من درباره آل مروان تدبیری دارم، فلان روز آماده شوید، روز موعود بنی مروان را که هشتاد مرد بودند به بهانه اخذ عطا احضار نمود، چون در مجلس حاضر شدند فرستاده منصور نزد آنها رفت و با صدای بلند گفت: حمزه بن عبدالمطلب بیاید و عطایش را بگیرد بنی مروان به هلاک خود یقین کردند، دفعه سوم آمد و صدا زد: حسین بن علی کجاست، دفعه چهارم آمد و صدا زد: یحیی بن زید کجاست؟ سپس اجازه داده شد که وارد مجلس منصور شوند عمر بن یزید که قبلاً رفیق منصور بود نیز در میان آنها بود با خود روی بساط نشانید، و بقیه را اذن جلوس داد، اهل خراسان عمود بدست در اطراف آنها آماده ایستاده بودند.

منصور گفت: عبدی شاعر کجاست؟ عبدی بیا خاست و شروع بخواندن قصیده ای در مدح بنی عباس و مذمت بنی امیه نمود، چند شعر که خواند عمر بن یزید گفت: ای پسر زانیه، عبدی ساکت شد، عبدالله سربزیر انداخت، پس از لحظاتی گفت: ادامه بده چون از خواندن قصیده فارغ شد عبدالله کیسه ای که سیصد دینار داشت به او داد.

سپس رو به اهل خراسان کرد و گفت: ((دهید)) سر آنها را با عمودها کوبیدند تا مغزشان فرو ریخت سپس رو به عمر بن یزید کرد و گفت: پس از آنها زندگی بر تو فائده ندارد گفت: همانطور است، او را هم کوبیدند دستور داد روی جنازه پلاس انداخته و سفره پهن کرده مشغول صرف غذا شدند در حالی که ناله بغض آنها هنوز بگوش میرسید.

پس از صرف غذا گفت: از روزی که حسین علیه السلام را فهمیده ام مانند امروز غذای گوارا نخورده ام، بعد دستور داد از پای آنها کشیده در باغ دارالاماره به دار زدند، پس از چندی یک روز مشغول صرف غذا بودند دستور داد پنجره اطاق را که بباع باز میشد، بگشایند، بوی گند جنازه ها مشام اهل مجلس را پر کرد، گفتند: خوبست که دستور دهید پنجره بسته شود، گفت: بخدا سوگند این بوی برایم از بوی مشک بهتر و دل پسندتر است.

((فاتح شام و کشنده بنی امیه عبدالله بن علی بود که از جانب منصور متولی جنگ با بنی امیه و والی شام بود، ظاهراً این جریان بدست او اتفاق افتاده و در متن داستان نیز منصور را تغییر داده با نام عبدالله ادامه داده است، در کامل مبرد جلد دوم این داستان را به عبدالله بن علی نسبت داده است - ع))

مروان بن محمد معروف به مروان جعدی و مروان حمار آخرین خلیفه بنی امیه که ابو مسلم خراسانی در زمان او خروج نمود، و با کشته شدن او در سال 133 هجری خلافت بنی امیه که زیاده از هشتاد سال بود منقرض شد.

29 - خون مرا نشوئید

در سال 51 هجری موقعی که میخواستند در ((مرج عذراء)) به دستور معاویه ((حجرین عدی)) را به شهادت برسانند ، به خویشاوندان خود که در آنجا حاضر بودند رو کرد و فرمود : زنجیر مرا از من نگشائید ، خونهای بدن و لباسهایم را نشوئید ، چون من در جاده آخرت با معاویه ملاقات خواهم کرد .
مدرک :

الاستیعاب فی معرفه الاصحاب ج 1 ص 331

حجرین عدی کندی معروف به ((حجر الخیر)) از اصحاب رسول خدا و از ابدال روزگار بود ، وی از دوستان با وفای امیرالمومنین علیه السلام و ساکن کوفه بود ، در سال 51 هجری که زیادبن ابیه از طرف معاویه والی کوفه شد طبق سنت معاویه از امیرالمومنین علیه السلام بدگوئی و از عثمان مدح نمود ، حجر و یارانش به مقابله و دفاع برخاستند ، بالاخره زیاد خبیث ، حجر و را با یازده نفر از یارانش گرفته و با غل و زنجیر مقید نموده همراه با شهادتنامه جعلی به شام پیش معاویه فرستاد ، معاویه دستور داد آنها را در محلی بنام ((مرج عذراء)) مظلومانه کشتند . ((سلام الله علی حجر و اصحابه))

30 - بانوی شکیبا

زنی بنام ام عقیل در صحرا زندگی میکرد ، چند نفر مهمان برایش وارد شدند ، در این حال یکی از چوپانها آمد و گفت : پسر عقیل نزد شترها بود که شترها بر سر چاه ازدحام کرده و او را به چاه انداختند و مرد ، آن بانو به چوپان گفت : بیا وظیفه مهمان نوازی را بجا بیاور ، گوسفندی آورد ، چوپان آنرا ذبح کرد ، و او غذا را مهیا نمود پیش مهمانها آورد مهمانها غذا تناول کرده و ار صبر و قوت قلب آن بانو در تعجب بودند .

چون از غذا فارغ شدند ام عقیل نزد مهمانها آمد و گفت : میان شما کسی هست که قرآن بلد باشد ؟ یکی گفت : آیاتی برایم بخوان تا با آن تسلی یابم ، این آیه را خواند : (**و بشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا اننا لله وانا اليه راجعون**) .

زن رو به طرف مهمانها نمود و گفت : خدا حافظ ، سپس رو به قبله ایستاد و چند رکعت نماز خواند و گفت : خدایا من به آنچه فرموده بودی عمل کردم تو نیز به آنچه داده ای عمل کن :
مدرک :

سفینه البحار ج 2 ص 7 .

31 - بکاره هلالیه و معاویه

معاویه به مدینه رفته بود بکاره هلالیه که بانوی شجاع و از علاقمندان علی علیه السلام بود ، و در اثر پیری چشمهایش کم سو شده بود اجازه ملاقات خواست ، پس از کسب اجازه وارد شدند و سلام داد و نشست ، معاویه پس از رد جواب سلام پرسید : حالت چطور است خاله ؟ گفت :

: خیر است یا امیر المومنین .

معاویه گفت : روزگار تغییرت داده است ، گفت : کار روزگار همین است ، همه چیز را تغییر میدهد ، هر زنده پیر میشود و هر مرده به قبر میرود ، عمر و عاص گفت : یا امیرالمومنین این زن بود که در صفین مردم را بر علیه ما تحریک میکرد و میگفت :

یا زید دونک فاستر من دارنا سیفا حساما فی التراب دفینا
قد کنت اذخره لیوم کریهه فالیوم ابرزه الزمان مصونا

یعنی ای زید زود باش آن شمشیر برنده را که در خانه زیر خاک پنهان کرده ام بردار ، آنرا برای روز سخت ذخیره نموده بودم که امروز وقت بیرون آوردن آنست .

مروان گفت : بخدا قسم او بود که میگفت :

اتری ابن هند للخلافه مالکا هیهات ذاک و ان اراد بعید
منتک نفسک فی الخلاء ضلاله اغراک عمرو للشقا و سعید

یعنی : آیا پسر هند را صاحب و مالک خلافت می پنداری ؟ او از خلافت خیلی دور است ، نفس تو از روی گمراهی تو را آرزومند خلافت کرده و عمرو و سعید هم ترا فریب داده اند .

سعید بن عاص گفت : بخدا سوگند که او میگفت :

قد كنت اطمع ان اموات و لا اری فوق المنابر من امیه خاطبا
فالله اخر مدتی فتناولت حتی رایت من الزمان عجائبا
فی کل یوم للزمان خطیبهم بین الجمیع لال احمد عابا
آرزو میکردم که بمیرم و بالای منبر از بنی امیه خطیبی نبینم ، ولی خدا عمرم
را طولانی کرد تا روزگار عجائبی دیدم ، هر روز خطیبی از ایشان بالای منبر
رفته و میان مردم از آل محمد بدگوئی میکنند .

چون ساکت شدند بکاره گفت : بخدا قسم اینها را من گفته ام ، و آنچه
نمیدانید زیاده از اینها است ، معاویه خندید و گفت : اینها مانع احسان و نیکی
نمودن من نسبت به تو نمیشود ، هر حاجتی که داری بخواه بکاره گفت : از تو
چیزی نمیخواهم .

مدرک :

العقد الفرید ج 2 ص 105 .

32 - از صلح حدیبیه انتقاد داشت

در صلح حدیبیه بعضی اصحاب به این صلح اعتراض کرد و گفت: یا رسول الله مگر ما مسلمان نیستیم؟ حضرت فرمود: بلی هستیم گفت: مگر آنها کافر نیستند؟ فرمود: بلی هستند، گفت: پس چرا در دین خود تن به ذلت و زبونی میدهیم؟ فرمود: من به آنچه مأمورم عمل میکنم.

این شخص از خدمت پیغمبر خارج شده به جمعی از صحابه گفت: مگر پیغمبر بما وعده نداده بود که وارد مکه شویم، در حالی که الان ما را از آن بازداشتند و با ذلت و زبونی برمیگردیم، اگر یار و یآوری داشتم تن به این ذلت نمیدادم، ابوبکر به این شخص گفت: وای بر تو، ملازم حلقه رکاب او باش، بخدا قسم او پیغمبر خداست و خدا او را ضایع نخواهد کرد.

سپس ابوبکر گفت: مگر پیامبر به تو گفته بود امسال وارد مکه میشویم؟ گفت: نه، ابوبکر گفت حتما وارد مکه میشوی، موقعی که رسول اکرم مکه را فتح نمود کلیدهای کعبه را بدست گرفت و این شخص را خواند و فرمود: این را به شما وعده داده بودند.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 10 ص 180.

(در سیره ابن هشام ج 3 ص 331 می نویسد که این شخص اعتراض کننده عمر بن خطاب بوده است.)

صلح حدیبیه: در سال ششم هجرت رسول اکرم در ماه ذی القعدة با هفتاد شتر قربانی همراه چهارصد نفر یا زیاد برای انجام عمره از مکه بیرون شد، چون کفار مکه خبردار شدند در منزل حدیبیه، یک منزلی مکه جلو آن حضرت

را گرفتند ، پس از جریانهای زیاد صلح نمودند به اینکه ده سال میان پیامبر و اهل مکه محاربه نباشد ، به بلاد یکدیگر بدون مزاحمت سفر کنند ، هر کس از کفار مسلمان شود قریش او را اذیت نکنند و هر کس با قریش هم پیمان شود مسلمانان معترض او نشوند ، سال آینده رسول خدا و مسلمانان عمره بجا آوردند و لی زیاده از سه روز در مکه نمانند و . . .

33 - کیفر خیانت به خلق الله

بیهقی از عبدالحمید بن محمود نقل میکند که نزد ابن عباس بودیم که مردی آمد و گفت: به حج میامدیم که در محلی بنام ((صفاح)) یکی از همراهان ما از دنیا رفت، برایش قبری کندیم که دفنش کنیم، دیدیم مار سیاهی لحد را پر کرد، قبر دیگری کندیم باز دیدیم مار آن قبر را پر کرده، قبر سوم کندیم باز مار در آن نمایان شد، جنازه را بی دفن گذاشته پیش تو برای چاره جویی آمدیم.

ابن عباس گفت: آن مار عمل اوست، بروید او را در بقیه و یک طرف قبر بگذارید، اگر تمام زمین را بکنید مار در آن خواهد بود، برگشته و او را در یکی از قبرها انداختیم، چون از سفر برگشتیم پیش همسرش رفته و خبر مرگ او را داده و از کارهای شخص مرده سوال کردیم زن گفت: او آرد میفروخت، غذای خانواده خود را از خالص آن برمیداشت، سپس به آن مقدار که برمیداشت گاه و نی خرد کرده قاطی آرد نموده میفروخت.

مدرک:

حیاه الحیوان ماده افعی نوشته: کمال الدین محمد بن موسی مصری شافعی مؤلف شرح منهاج نووی، شرح سنن ابن ماجه، و حیاه الحیوان متوفای 808 هجری در قاهره

34 - جاهل بود جواب نداد

ابراهیم بن برادر هارون الرشید بشدت از امیر المومنین عليه السلام منحرف بود ، روزی به مامون گفت : علی بن ابیطالب را در خواب دیدم و با او راه رفتم تا به پلی رسیدیم ، خواست از من جلو افتد که او را گرفتم و گفتم : تو ادعای خلافت میکنی بوسیله زنی (بعنوان اینکه همسر دختر پیغمبر میباشد) در صورتی که ما به خلافت از تو سزاوارتریم ولی او را در جواب بلیغ و کامل نیافتم .

مامون پرسید : به تو چه جواب داد ؟ گفت : فقط در جوابم گفت : سلاما سلاما ، مامون گفت : بخدا سوگند که جواب کامل داده ، ابراهیم پرسید : چطور ؟ مامون گفت : چون دانسته که نادان میباشد جواب نداده خدای متعال میفرماید

(وَإِذَا حَاظَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا)

مدرک :

: سفینه البحار ج 1 ص 79

ابراهیم بن مهدی عباسی برادر هارون شخص سیاه چهره و تنومند شاعر و در غنا وارد ، و به نواختن عود عاشق بود ، ابوفاس حمدانی او را شیخ المغنّین نامیده ، پس از قتل امین به سال 202 هجری در بغداد با او بیعت کرده و لقب ((المبارک)) دادند ، در ذی الحجّه 203 خلع کردند ، پس از خلع مدت هفت سال مخفی میزیست ، تا در سال 210 هجری او را در لباس زنانه گرفته نزد مامون بردند ، پس از سرزنش و سوال او را عفو نمود .

عبدالله بن هارون معروف به مامون هفتمین خلیفه عباسی بود ، در خلفاء بنی عباس داناتر از او نبود ، پس از برادرش امین بخلافت رسید ، مدت بیست سال و پنج ماه خلافت نمود ، در هیجده رجب سال 218 هجری از دنیا رفت .

35 - از حکمیت بیزاری میکرد

سويد بن غفله گوید : در زمان خلافت عثمان با ابوموسی اشعری در کنار فرات بودیم که ابوموسی گفت : از رسول خدا شنیدم که میفرمود : بنی اسرائیل گرفتار تفرقه و اختلاف شدند ، دو نفر را برای حکمیت انتخاب نمودند که خود حکمین گمراه شده و مردم را گمراه نمودند ، کار امت من نیز بدانجا خواهد کشید که دو نفر را به حکمیت برگزینند ، ولی آن دو گمراه شده مردم را گمراه میکنند .

سويد گوید : به ابوموسی گفتم : مبادا تو یکی از آن دو حکم باشی ، ابوموسی با شنیدن این سخن پیراهن خود را از تنش بیرون آورد و گفت : من از حکمیت بیزارم ، و فکر آنرا از سرم بیرون میکنم همچنانکه از این پیراهن بیزارم و از تن خود بیرون کردم .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 13 ص 315 .

سويد غفله در زمان رسول خدا مسلمان شد ولی آن حضرت را ندید ، صدقه خود را به ماءمور حضرت داد ، روز دفن رسول اکرم وارد مدینه شد ، در جنگ صفین در یاری علی علیه السلام بود ، صدو بیست و هشت سال در دنیا عمر نمود تا در سال هشتاد هجری از دنیا رفت .

عبدالله بن قیس معروف به ابوموسی اشعری صحابی در زمان رسول اکرم به حکومت زبید و عدن و سواحل یمن منصوب شد ، در زمان عمر و عثمان به حکومت بصره و کوفه نامزد شد ، و در زمان خلافت علی علیه السلام نیز از طرف آن حضرت والی کوفه بود که با آن حضرت از طریق وفا و خوب رفتار نکرد ، در

جریان حکمیت از طرف یاران حضرت به حکمیت منصوب شد ، در عاقبت از عمرو عاص فریب خورده و مورد لعن دائمی علی علیه السلام قرار گرفت .

36 - در طمع خلافت بود

عمر بن خطاب در حال مرگ بود که پسرش عبدالله به طمع آنکه پدرش او را بعنوان خلیفه معرفی کند نزد پدر رفت و گفت: یا امیر المومنین برای امت محمد ﷺ خلیفه معین کن، چون اگر چوپان شبرها و گوسفندان پیش تو آید و آنها را بدون شبان و نگهبان رها کند او را توییح کرده و میگوئی: چرا امانت خود را ضایع کردی و آنها را بدون مستحفظ گذاشتی؟ نمیشود که امت محمدی را بی سرپرست گذاشت، پس برای آنها خلیفه معین کن.

عمر گفت: اگر برای آنها خلیفه معین کنم کار تازه ای نکرده ام چون ابوبکر این کار را کرده است، و اگر ایشانرا بحال خود رها کنم باز کار تازه نیست، چون رسول اکرم چنان کرد و برای خود جانشین معرفی نکرد، عبدالله با شنیدن این سخن از پدرش مایوس شد.

مدرک:

مروج الذهب ج 2 ص 321.

((حقیر گوید: منطق عبدالله صحیح است و رسول اکرم هم بدون تعیین جانشین از دنیا نرفته بلکه طبق روایات معتبر بین الفریقین در موارد متعدد رسول خدا به جانشین خود اشاره و تصریح کرده، مثل حدیث ابتداء دعوت، حدیث غدیر، حدیث منزله و احادیث دیگر، ولی خلیفه خواسته اینها را نادیده و غیر کافی بگیرد - ع))

37 - معاویه و قیصر

معاویه چون پیر شد شبها خوابش نمی برد ، نزدیکهای صبح که میخواست بخواهد صدای ناقوسها بد خوابش میکرد ، روزی رو به اطرافیاناش کرد و گفت : ای گروه عرب آیا میان شما کسی هست که دستور مرا بجا آورد و من سه دیه قبلا به او بدهم ، و دیه دو نفر را بعد از مراجعت ؟ جوانی از قبیله غسان بپا خاست و گفت : من آماده ام ، گفت : نامه مرا به قیصر می بری ، چون به بساط او رسیدی با صدای بلند اذان میگوئی ، جوان گفت :

بعد از آن چه معاویه گفت : فقط همان ، جوان گفت : چه کار کوچک و مزد بزرگ !

نامه را گرفت و روانه شد ، چون به دربار قیصر رسید با صدای رسا اذان داد ، کشیشها با شمشیرهای آخته به او حمله نمودند که او را بکشند ، قیصر خود را به روی او انداخت و کشیشها را به حق حضرت عیسی قسم داد که دست ننگهدارند ، چون ساکت شدند جوان را با خود برده روی تخت نشست و او را پیش روی خود نشاند ، روی به کشیشها کرد و گفت : ای گروه کشیشها ! معاویه پیر و کم خواب شده و صدای ناقوسها او را ناراحت کرده این جوان را فرستاده که در اینجا اذان بگوید و ما او را بکشیم ، تا معاویه بدست آویز آن مسیحیان شام را بخاطر صدای ناقوسها بکشد ولی بر خلاف خیال معاویه باید او سلامت برگردد ، جوان را جامه و توشه داده بشام برگرداند ، چون معاویه جوان را زنده و سالم دید پرسید : سلامت برگشتی ؟ گفت : بلی امانه از جانب تو .

مدرک :

عیون الاخبار دینوری ج 1 ص 198 .

38 - ارم ذات المعاد

هیكل (معبد) بزرگی که در شهر دمشق بود، و بنام ((جیرون)) شهرت داشت، بانی و سازنده آن ((جیرون بن سعد عادی)) بود، سنگهای مرمر را از جاهای مختلف برای بنای آن فراهم نمود، و ((ارم ذات المعاد)) که در قرآن از آن یاد شده همان هیكل جیرون است، نه آن افسانه ای که کعب الاحبار برای جلب خوشنودی معاویه بافته و جعل کرده.

مدرک:

مروج الذهب ج 2 ص 225

در کتاب قمقام می نویسد: موقعی که سرهای ابو عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ و یارانش و اسرای اهل بیت را از دوازده جیرون وارد شام می کردند یزید در غرفه نشسته و تماشا میکرد، چون نظرش به اسراء و سرها افتاد این اشعار را سرود:

لما بدت تلک الحمول و اشرق تُلک الشموس علی ربی جیرون
نعب الغراب ققلت: صَحّ اولا فلقد قضیت من الرسول دیونی

تصَحَّح

چون آن بارها از دور نمایان و آن خورشیدها بر تپه های جیرون نور افشان شدند غراب صدای مرگ و سوگ سرداد، گفتم: فریاد کن و یا فریادکن برایم فرقی نمی کند، چون من از پیغمبر طلبهای خود را گرفتم، یعنی قصاص بدر و احد را از فرزندانش گرفتم.

مدرک:

قمقام زخار چاپ اسلامیه ج 2 ص 555 تءالیف حاج فرهاد میرزا پسر عباس میرزا نوه فتحعلیشاه متولد ماه جمادی الاولی سال 1233 قمری، متوفای

سال 1306 قمری ، تاءلیف این کتاب را در سال 1303 شروع نموده و در سال
1304 ختم نموده است .

39 - میخواست خانه را آتش زند

ابوبکر پس از گرفتن بیعت از مردم عمر را با جمعی بسوی خانه فاطمه عَلَيْهَا فرستاد تا علی و کسانی را که با او در خانه بودند جهت بیعت احضار کنند، و گفت: اگر مقاومت و خودداری کردند با ایشان بجنگید، عمر آتشی با خود برد تا خانه را آتش بزنند، فاطمه عَلَيْهَا با او روبرو شد و گفت: کجا ای پسر خطاب؟ آیا آمده ای خانه ما را بسوزانی؟ عمر گفت: بلی مگر اینکه داخل شوید در آنچه امت داخل شده است.

مدرک:

المختصر ابوالفداء، ج 1 ص 156.

عمر همراه با عده ای از مهاجر و انصار بطرف خانه فاطمه رفتند عمر گفت: یا باید بیرون آمده بیعت کنید و یا خانه را آتش میزنیم، زبیر با شمشیر آخته بیرون شد که زیاد بن لبید با مرد دیگر او را گرفتند، شمشیرش از دستش افتاد، عمر آنرا برداشته و به سنگی کوبید و شکست ابوبکر از جماعتی که از بیعت او تخلف کرده: در خانه علی عَلَيْهِ جمع شده بودند پرس جو کرد، عمر را جهت احضار آنها فرستاد، عمر به خانه علی رفته آنها را صدا کرد و به بیعت دعوت نمود، چون از بیرون آمدن خودداری کردند عمر هیزم خواست و گفت: قسم به آن خدائی که جان عمر در دست اوست اگر بیرون نیاید خانه را با ساکنانش آتش میزنم، گفتند: یا ابا حفص فاطمه در آنجاست! گفت: باشد.

مدرک:

الامامه و السیاسة نوشته ابن قتیبه دینوری.

40 - میخواست بنی هاشم را بسوزاند

مسعودی گوید: عبدالله بن زبیر تمامی بنی هاشم را در زندان عارم که در دره مکه بود جمع کرده دهانه دره را پر از هیزم کرد که اگر تا چند روز با او بیعت نکنند هیزم را آتش زده همه آنها را بسوزاند، چون مختار از جریان اطلاع یافت ابو عبدالله جدلی را با چهار هزارسوار فرستاد تا آنها را نجات دهد.

عروه بن زبیر برادرش عبدالله را درباره جمع بنی هاشم در دره و تهیه هیزم معذور میداشت و میگفت: او میخواست اختلاف کلمه نشود و مسلمانها متفرق نگردند، و با داخل نمودن آنها در بیعت خود مسلمین را متفق الکلمه نماید، چنانکه عمر بن خطاب درباره بنی هاشم کرد چون از بیعت ابوبکر تخلف کردند هیزم جمع کرد تا خانه آنها را آتش زند.

چون از بیعت ابوبکر تخلف کردند هیزم جمع کرد، تا خانه آنها را آتش زند.
مدرک:

شرح نهج البلاغه ج 20 ص 147 بنقل از مروج الذهب ج 3 ص 86.
عبدالله بن زبیر کنیه اش ابو خبیب مادرش اسماء ذات النطاقین دختر ابوبکر بود در سال اول هجرت متولد شد در جنگ جمل دستیار خاله اش عایشه و از فرماندهان سپاه بود، موقع بیعت خواستن به یزید لعنه الله از مدینه فرار نموده به کعبه پناهنده شد، پس از مرگ یزید در اکثر بلاد بعنوان خلیفه از او بیعت کردند، بالاخره در نیمه جمادی الاخری سال 73 هجری به دستور عبدالملک بن مروان، حجاج بن یوسف ثقفی مکه را محاصره نموده عبدالله را بقتل رسانید، عبدالله بن زبیر با علی رضی الله عنه و خاندانش عدوات داشت.

((در تاریخ یعقوبی ج 2 ص 261 می نویسد : عبدالله چهل روز در نمازها صلوات را ترک کرد ، چون پرسیدند : چرا صلوات بر پیغمبر را ترک کردی ؟ گفت : چون او خانواده بدی دارد ، موقعی که به او صلوات فرستاده میشود دماغ آنها نفع میکند - ع))

عروه بن زبیر برادر عبدالله بود مامقانی رضی الله عنه او را از دشمنان سر سخت امیر المومنین علیه السلام دانسته و فرموده : به آن حضرت دشنام میداد و دروغ می بست . مختار بن ابو عبید ثقفی ، مادرش دومه دختر وهب بود ، در سال اول هجرت متولد شد در سال 66 ظهور نموده دشمنان امام حسین علیه السلام را کشت ، در سال 67 هجری بدست مصعب بن زبیر کشته شد ، امارتش یک سال و نیم و عمرش 67 سال بود .

41 - از دفن خلیفه مانع میشد

مدائنی نقل میکند که طلحه سه روز مانع دفن شد ، تا آنکه حکیم بن حزام و جبیر بن مطعم از علی علیه السلام در خواست مساعدت نمودند ، موقعی که عده ای از خانواده عثمان خواستند او را برده در کنار دیواری که به ((حش کوكب)) معروف بود ، و یهودیها مرده های خود را در آن دفن میکردند دفن کنند طلحه عده ای سنگ بدست در سر راه آماده نمود که جنازه را بزمین انداخته و مانع دفنش شوند ، علی علیه السلام سفارش نمود و سوگند داد که مانع نشوند ، لذا دست برداشتند ، تا کسان عثمان او را در حش کوكب دفن کردند .

طبری آورده که چون معاویه به مردم مسلط شد دستور داد دیوار را بر داشته و آنجا را به قبرستان بقیع متصل کردند ، و مردم را دستور داد که مرده های خود را کنار قبر عثمان دفن کردند تا به قبرستان مسلمین متصل شد .

طلحه بن عبیدالله یکی از اصحاب معروف رسول خدا بود ، به غیر از بدر در سایر جنگها شرکت داشت ، بعد از رحلت نبوی بدنیا و جمع ثروت گزائید ، از دشمنان سر سخت عثمان بود و مردم را بر علیه او تحریک میکرد ، پس از قتل عثمان اولین کسی بود که پا بر منبر نهاده به علی علیه السلام بیعت کرد ، سپس بیعت خود را شکسته همراه زبیر و عایشه جنگ جمل را براه انداختند ، و در این جنگ با تیر مخفی مروان کشته شد .

42 - عمل منافقانه

زمخشری نقل میکند که ابوهریره ((مضیره)) (غذائی است که از شیر ترشیده درست میکنند) را بسیار دوست میداشت ، موقع غذا نزد معاویه و سر سفره او میرفت و مضیره تناول میکرد ، و موقع نماز نزد علی علیه السلام رفته در نماز به او اقتدا میکرد ، چون اعتراض کردند گفت : مضیره معاویه لذیذتر است ، و نماز پشت سر علی بهتر است .

((لابد این جریان در صفین بود که علی علیه السلام و معاویه نزدیک هم بودند - ع))

مدرک :

سفینه البحار ج 2 ص 713 .

ابولقاسم محمود بن عمر زمخشری از علما معروف اهل سنت است مولفاتی دارد که از جمله آنهاست تفسیر الکشاف و کتاب ربیع الابرار در 27 رجب سال 467 هجری در زمخشر چشم به جهان گشود ، مدتی در مکه مکرمه سکونت اختیار نمود لذا به ((جارالله)) ملقب شد ، سپس به وطن خود برگشته در شب عرّفه سال 528 هجری از دنیا رفت .

ابوهریره دو سی یکی از اصحاب رسول خدا بود ، در شکم پرستی معروف بود ، در جعل حدیث و ساختن روایات بی اساس بقدری گستاخ بود که عمر بن خطاب او را از نقل حدیث ممنوع نمود ، و مورد اعتراض عایشه یکی دیگر از حدیث سازان (و عثمان و علی علیه السلام واقع شد ، در سال 57-59 از دنیا رفت ، ولید بن عقبه حاکم مدینه بر او نماز خواند .

43 - خدا علی را رحمت کند

حسین بن علی علیه السلام وارد مجلس معاویه شد ، عبدالله بن زبیر و ابو سعید عقیل هم آنجا بودند ، معاویه رو به امام حسن کرد و گفت : علی بزرگ بود یا زبیر ؟ امام حسن فرمود : سنشان نزدیک بود ، علی از زبیر بزرگ بود ، خدا علی را رحمت کند ، ابن زبیر گفت : خدا زبیر را رحمت کند ، امام حسن تبسم کرد و چیزی نگفت . ابو سعید گفت : حرف علی و زبیر رانزن ، علی مردم را به کاری دعوت کرد که خودش رئیس و در سرکار بود ، و مردم از او پیروی کردند ، زبیر مردم را به کاری دعوت کرد که زنی در راءس آن بود ، چون دو لشگر بهم رسیدند زبیر فرار کرد ، و صبر نمود که حق آشکار شود و باطل از بین برود ، مرد کوچکی با او ملاقات کرد - (منظور ابن جرموز است) او را کشته سرش را پیش علی برد .

ولی علی مانند پسر عمویش رسول اکرم براه خود ادامه داد و برنگشت ، خدا علی را رحمت نکند ، ابن زبیر گفت : اگر غیر از تو (منظورش امام حسن بود) این سخنان را میگفت جوابش را میدادم ، ابو سعید گفت : کسی که به او کنایه میزنی به تو توجه و اعتنا ندارد .

مدرک :

: العقد الفرید ج 4 ص 14 .

زبیر بن عوام از اصحاب و عمه زاده رسول اکرم و برادرزاده خدیجه بود ، در پانزده سالگی چهارمین یا پنجمین نفر بود که اسلام آورد به حبشه سپس به مدینه مهاجرت نمود ، در تمام جنگهای پیامبر شرکت داشت ، پس از رحلت رسول اکرم از طرفداران علی علیه السلام و مخالفین عثمان بود ، در خلافت عثمان

هفت نفر از صحابه به موقع مرگ زبیر را وصی خود نمودند ، زبیر یکی از برپا
نمایندگان جنگ جمل بود ، در دهم جمادی الثانیه سال 36 هجری در اثر تذکر
علی علیه السلام از جنگ کناره گرفته بطرف منزلش میرفت که بدست ابن جرموز
کشته شد ، موقع مرگ 66 یا 67 سال داشت .

44 - نام مقدس محمد

پیش از رسول اکرم با نام مقدس ((محمد غیر از سه نفر نامیده نشده بود پدران آن سه نفر به طمع رسیدن فرزندانشان به مقام نبوت آنها را محمد نامیدند ، آنها عبارتند از : محمد بن سفیان مجاشعی جد جد فرزدق ، محمد بن اخیحه بن حلاج برادر مادری جناب عبدالمطلب ، محمد بن حرمان بن ربیعہ پدران این سه نفر مهمان پادشاهی شدند که از کتاب اول اطلاع داشت ، وی از نام و بعثت رسول اکرم به ایشان صحبت کرد ، موقع مسافرت این سه نفر همسران آنها حامله بودند ، آنها در دل خود نذر کردند که اگر فرزندان پسر باشد نامش را محمد بگذارند ، لذا به نذر خود عمل کرده و نام پسران خود را ((محمد گذاشتند .

مدرک :

وفیات الاعیان ج 5 ص 148 .

45 - تو ردیف بزرگان نیستی

وائل بن حجر بن ربیعہ از بزرگان حضرموت ، و پدارنش از پادشاهان آنجا بودند ، وائل در مدینہ شرفیاب خدمت رسول اکرم شد ، حضرت او را احترام بسیار نمود ، عبای خود را روی زمین پهن کرده وائل را روی آن نشانید ، و قطعہ زمینی بہ او بخشید ، معاویہ را مأمور نمود کہ با او رفتہ زمین را بہ او معرفی کند . روز بسیار گرم بود ، معاویہ با پای عریان پشت سر شتر وائل میرفت ریگهای داغ پای او را ناراحت کرد بہ وائل گفت : مرا ہم سوار ردیف خود کن ، وائل گفت : تو لایق آن نیستی کہ ردیف بزرگان شوی ، کفشهایت را بدہ پوشم کہ پاهایم سوخت وائل گفت : ای پسر ابوسفیان از بخل نیست کہ کفشهایم را بتو نیمدہم ، بلکہ خوش ندارم کہ بزرگان از یمن بشنوند تو کفشهای مرا بپا ، کردی ولی این اجازہ را بتو میدہم کہ در سایہ شترم راه روی و این مقدار امتیاز برای تو کافی است . وائل زندہ ماند تا زمان خلافت معاویہ را درک نمود ، روزی وارد مجلس معاویہ شد ، معاویہ او را شناخت و جریان گذشتہ را بیاد آورد ، وائل را احترام کرد ، و خواست وائل از او عطا و بخششی قبول کند ولی او قبول نکرد ، معاویہ پیشنهاد کرد کہ برای او ماهیانہ و مقرری تعیین کند کہ ہر ماہ بگیرد ، باز ہم قبول نکرد و گفت : من از آن بی نیازم ، شہریہ را بہ کسی بدہ کہ از من مستحق تر است .

مدرک :

1 - الاستیعاب ج 5 ص 1562 .

2 - عیون الاخبار دینوری ج 1 ص 271 .

46 - مانند توپ برگردانید

شعبی گوید: چون مردم با عثمان بیعت کردند وارد منزلش شد بنی امیه و ابوسفیان گرد او جمع شدند تا آنکه خانه از بنی امیه پر شد، درها را بستند، ابوسفیان که چشمهای ظاهریش باطنی کور شده بود پرسید: آیا در مجلس شخص اجنبی هست؟ گفتند: نه، گفت: خلافت را مانند کره و توپ در دست بگیرد و به یکدیگر پاس دهید، هرگز آنرا در بنی امیه قرار دهید، قسم به آنکه ابوسفیان به آن قسم یاد میکند نه عذابی هست و نه حسابی، نه بهشتی هست و نه آتشی، نه بعث و زنده شدن و نه قیامت.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ج 9 ص 53.

صخر بن حرب معروف به ((ابو سفیان)) در جاهلیت از بزرگان قریش و پس از ظهور اسلام از دشمنان سر سخت اسلام و پیامبر بود، در جنگ احد و خندق سرپرستی قریش و بنی کنانه را بر علیه رسول خدا عهده دار بود، سال هشتم هجری در فتح مکه اظهار مسلمانی نمود، در جنگ حنین و طائف در خدمت پیغمبر بود موقع وفات پیامبر از جانب آن حضرت فرماندار نجران بود، 57 سال قبل از هجرت متولد شد و در سال 31 هجری وفات یافت.

47 - مرده ها را شماتت کرد

امام حسن علیه السلام در مجلس معاویه و شیاطین او فرمود : شما را بخدا به یاد دارید که روز بیعت عثمان ، ابوسفیان که چشمهایش کور شده بود ، به حسین علیه السلام گفت : برادر زاده دست مرا گرفته به قبرستان بقیع ببر ، حسین دست او را گرفته به قبرستان بقیع برد وسط قبرستان ایستاد و با صدای بلند گفت : ای اهل قبور آنچه برای آن می جنگیدید اکنون بدست ما افتاده است در حالی که شما زیر خاک پوسیده اید .

حسین گفت : خدا محاسن سفیدت را قبیح کند ، سپس دست خود را از دست او کشید و در قبرستان رها کرد و رفت ، اگر نعمان بن بشیر دست ابوسفیان را گرفته و به مدینه نمیآورد در قبرستان هلاک میشد .

مدرک :

سفینه البحار ج 1 ص 633

امام حسن مجتبی اولین فرزند علی و فاطمه سلام الله علیهما و دومین امام شیعیان است ، شب نیمه ماه رمضان سال سوم هجرت در مدینه چشم به جهان گشود ، پس از شهادت پدرش در سال 40 هجری به امامت رسید و مردم کوفه به او بعنوان خلیفه بیعت کردند ، پس از شش ماه در نتیجه بی وفائی اصحاب و حيله های معاویه دست از کار کشیده با معاویه با شرایط چندی مصالحه نمود ، آخر الامر بدست همسرش با زهری که معاویه فرستاده بود مسموم شد ، در 28 صفر سال 50 هجری در سن 57 سالگی در مدینه از دنیا رفت ، عایشه و بنی امیه نگذاشتند کنار قبر جدش دفن شود لذا در بقیع کنار قبر مادر بزرگش بنت اسد دفن شد .

امام حسین دومین فرزند حضرت علی و فاطمه علیهم السلام و امام سوم شیعه است ، در سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه چشم به جهان گشود ، پس از برادرش امام حسن علیه السلام به امامت رسید ، پس از مرگ معاویه در سال شصت هجری در اثر فشار عامل یزید در مدینه شب 28 رجب بسوی مکه حرکت کرد ، در روز هشتم ذی الحججه همان سال از مکه بسوی کوفه حرکت نمود ، روز دوم محرم سال 61 وارد سرزمین کربلا شد ، روز دهم محرم با جوانان اهل بیت و یارانش به شهادت رسیدند .

نعمان بن بشیر انصاری هشت سال و هفت ماه پیش از وفات رسول خدا در مدینه بدنیا آمد معاویه او را عامل خود در حمص سپس در کوفه قرار داد ، پس از معاویه یزید نیز او را والی کوفه نمود ، اصولاً نعمان از هواخواهان معاویه و یزید بود ، پس از مرگ یزید مردم شام را به بیعت عبدالله بن زبیر دعوت کرد ، در ذی الحججه سال 64 مردم او را کشتند .

48 - از برادرش دفاع کرد

عقیل بن ابیطالب رضی الله عنه بر معاویه وارد شد ، معاویه او را احترام زیاد کرد و حوائجش را برآورد ، و قرضهایش را ادا نمود ، در یکی از روزها معاویه گفت : بخدا قسم علی حرمت تو را حفظ نکرد ، قرابت ترا قطع نمود و با تو صله رحم نکرد .

عقیل گفت : علی به من احسان بزرگ نمود و قرابت مرا رعایت و رحم مرا وصل کرد ، علی بخدا حسن ظن داشت ولی شما بخدا بدگمان هستید ، او امانت خود را حفظ و رعیت خود را اصلاح کرد ، در حالی که شما به امانت خود خیانت و رعیت خود را تباه نموده و ستم پیشه کردید ، از بدگویی علی زبان خود را نگهدار .

مدرک :

العقد الفرید ج 4 ص 4 .

عقیل دومین پسر ابوطالب ، برادر بزرگ علی رضی الله عنه ، شخص حاضر جواب ، عالم به انساب قریش و ایام عرب بود ، قریش او را باکراه در بدر حاضر نمودند ، در سال هشتم به مدینه هجرت نمود ، رسول خدا به او فرمود : تو را به دو جهت دوست میدارم : یکی بخاطر خویشاوندی تو ، و دیگری بخاطر اینکه عمویم ترا دوست میداشت ، وی در زمان خلافت معاویه اختلاف است که در زمان علی رضی الله عنه بود یا بعد از شهادت آن حضرت ؟ عده ای قائلند که پس از شهادت آن حضرت بوده است .

49 - حقیقت را موقع مرگ میداد

عثمان به عیادت عبدالله بن مسعود رفت ، از او پرسید : از چه ناراحتی و شکایت داری ؟ گفت : از گناهانم ، پرسید : دلت چه میخواهد ؟ گفت : رحمت پروردگارم را ، گفت : بگویم برایت طبیب بیاورند ؟ گفت : طبیب بیمارم کرده است عثمان گفت : دستور دهم عطایت را از بیت المال بپردازند - دو سال بود که عثمان عطایش را قطع کرده بود - عبدالله گفت : من دیگر به آن احتیاج ندارم ، موقعی که احتیاج داشتم ندادی ، حالا که احتیاج میدهی ؟ !

عثمان گفت : پس از مرگت برای دخترانت می باشد ، ابن مسعود گفت : مرا از فقر دخترانم می ترسانی ؟ من به دخترانم سفارش کرده ام که هر شب سوره واقعه را بخوانند ، چون از رسول خدا شنیدم که می فرمود : هر کس هر شب سوره واقعه را بخواند هرگز فقر به او نمیرسد .

مدرک :

1 - الغدیر ج ((ص 5 و اسد الغابه ج 3 ص 259 .

عبدالله بن مسعود صحابی جلیل القدر و قدیم الاسلام بود ، وی اولین کسی است از صحابه که در مکه علنی قرآن خواند ، به حبشه ، سپس به مدینه مهاجرت نمود ، در تمامی غزوات نبوی شرکت داشت ، در جنگ بدر ابوجهل بدست او کشته شد ، پس از رحلت رسول اکرم نیز در جنگهای بزرگ شرکت نمود ، عمر بن خطاب در خلافت خود او را بعنوان معلم به کوفه فرستاد ، در خلافت عثمان از او نا مهربانیها و ستمهای بسیار دید ، در سال 32 هجری از دنیا رفت ، زبیر را وصی خود قرار داد ، عمار یاسر و به قولی زبیر بر او نماز خواند .

50 - انوشیروان و مزدک

مزدک در زمان قبادبن فیروز ظهور کرد ، کتاب ((اوستا)) را تفسیر و تاءویل نمود ، در بعض چیزها با زردشت موافقت و در بعض چیزها مخالفت کرد ، در احکام آن چیزهایی افزود و چیزهایی کم کرد ، در اموال و املاک و غلامان و کنیزان و حتی زنان همه را مساوی و شریک دانست ، زن یکی را گرفته به دیگری داد ، کارش رونق گرفت و اتباعش زیاد شدند ، قباد هم از او بیعت کرد . روزی به قباد گفت : امروز نوبت من است ، باید زن خود یعنی مادر انوشیروان را در اختیار من بگذاری ، قباد هم می پذیرفت که انوشیروان بیای مزدک افتاد و کفش او را از پایش در آورده پایش را بوسید ، و گفت : در تمام اموال و املاک سلطنتی تصرف کن ولی معترض مادرم مباش ، پس از التماس بسیار مزدک قبول کرد .

چون انوشیروان به سلطنت رسید برای مردم اذن عمومی داد ، مزدک هم وارد مجلس شد ، پس از او ((منذرین ماء السماء)) که قبلا در حیره والی و نماینده حکومت ایران بود و قباد اول او را عزل کرده بود وارد شد انوشیروان گفت : من دو آرزو داشتم که امیدوارم خدا هر دو را برآورده باشد .

مزدک گفت : شاهان آن دو آرزو چیست ؟ گفت : یکی اینکه این مرد بزرگوار (منذر) را به کارش بگمارم دوم اینکه این بی دینها را بکشم ، مزدک گفت : مگر میتوانی همه مردم را بکشی ؟ ! انوشیروان که تا اینجا خود را به غفلت و بی توجهی زده بود حالت جدی بخود گرفت و گفت :

زنزاده تو هم اینجا هستی ؟ ! بخدا سوگند از روزی که پایت را بوسیده ام هنوز بوی گند جورابت از دماغم نرفته است ، سپس دستور داد مزدک را کشته

و به دار زدند ، و در یک نیم روز یکصد هزار نفر از مزدکیها را کشته و اموال آنها را بین مردم مستمند و بی چیز قسمت کرد .

مدرک :

الکامل ابن اثیر ج 1 ص 242 - 255 .

51 - حدیث سازان

معاویہ جمعی از صحابه و تابعین را اجیر کرد در بدگوئی و عیب گیری از علی علیه السلام اخبار و احادیث جعل کنند و برای اینکار مزد قابل توجهی معین کرد ، ایشان هم روایاتی که باب طبع و مورد پسند معاویہ بود وضع کردند که ابوہریرہ ، عمر و عاص ، مغیرہ بن شعبہ و عروہ بن زبیر از آن اشخاص بودند .

از جمله روایاتی که ابوہریرہ جعل کرد و در واقع بی اساس میباشد این داستان است : علی علیه السلام در حیات رسول اکرم از دختر ابوجہل خواستگاری کرد ، چون پیغمبر از جریان اطلاع یافت ناراحت و خشمگین شد ، بہ منبر رفت در خطبہ فرمود : بخدا قسم دختر دشمن خدا با دختر ولی خدا در یک خانہ جمع نمیشوند ، فاطمہ پاره تن من است ، مرا ناراحت میکند آنچه او را ناراحت میکند ، اگر علی میخواهد با دختر ابوجہل ازدواج کند باید از دختر من جدا شود ، آن وقت ہر چہ دلش میخواہد بکند .

مدرک :

شرح نہج البلاغہ ج 4 ص 64 .

52 - یک حدیث بی اساس

خبری که در صحیح بخاری و صحیح مسلم درباره ابوبکر نقل نموده اند صحیح نیست خبر این است: رسول اکرم در مرض موتش به عایشه فرمود: پدرت را بگو بیاید تا برای او نوشته ای بنویسم چون می ترسم پس از من گوینده ای بگوید، و یا آرزو کننده ای آرزو کند، خدا و مومنان غیر از ابوبکر کسی را قبول ندارند.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ج 6 ص 13.

صحیح بخاری

تألیف محمد بن اسماعیل بخاری عالم معروف اهل سنت، به سال 194 هجری در بخاری متولد شد، در سال 210 هجری برای طلب حدیث دست به مسافرت طولانی زده به خراسان، عراق، مصر و شام سفر کرد، از صد هزار شیخ استفاده برد، کتابهایی تألیف نمود که مشهورترین آنها ((جامع صحیح)) است که نزد اهل سنت از معتبرترین کتب حدیث است، بخاری به سال 256 هجری از دنیا رفت.

صحیح مسلم تألیف مسلم بن حجاج نیشابوری یکی از حافظان و از علماء اهل سنت است، به سال 204 هجری در نیشابور چشم به جهان گشود برای کسب حدیث به حجاز، مصر شام و عراق سفر نموده، به سال 261 هجری در نیشابور از دنیا رفت، کتاب او نزد اهل سنت در مرتبه دوم واقع است.

53 - ما درباره این جنگ شک داریم

موقعی که علی علیه السلام به جنگ صفین میرفت عده ای از اصحاب عبدالله بن مسعود خدمت حضرت آمدند و گفتند: ما هم با شما به صفین رفته کنار سپاه شما اردو زده ناظر کارهای شما و اهل شام میشویم هر که را دیدیم که کار خلاف و ناروا انجام میدهد، و یا به طرف مقابل خود ظلم میکند بر علیه او قیام و اقدام میکنیم حضرت فرمود: آفرین بر شما، این فهم دین و علم به سنت است، هر کس به این پیشنهاد راضی نشود خائن و متکبر است.

عده دیگر از اصحاب ابن مسعود که ((ربیع بن خثیم)) هم از آنها بود، و تعدادشان به چهارصد نفر میرسید آمدند و گفتند:

یا امیر المومنین ما در این جنگ به شک افتاده ایم با اینکه در فضل و مقام تو شک نداریم مسلمانان و مملکت اسلامی احتیاج به جمعی دارد که از مرزها محافظت کند و از هجوم دشمن دفاع نماید، ما را به یکی از مرزها و سرحداتی مملکت اسلامی روانه کنید تا با دشمنان اسلام بجنگیم، علی علیه السلام آنها را با سرپرستی ربیع بن خثیم به سرحد ری روانه نمود، پرچم ربیع بن خثیم اولین پرچمی بود که حضرت علی علیه السلام در کوفه برافراشت.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ج 3 ص 186.

ربیع بن خثیم معروف به ((خواجه ربیع)) مدفون در دو فرسخی مشهد مقدس، یکی از زهاد ثمانیه و از نیکان آنها و از اصحاب امیر المومنین علیه السلام بود، کلمات پندآمیز و حالات زاهدانه زیاد از او نقل شده، علماء درباره او اختلاف

نموده اند ، اکثر علماء او را خوب دانسته اند ، مرحوم ممقانی به اکثر ایرادها
جواب داده است ، به سال 61 هجری و به قولی 63 هجری از دنیا رفت .

54 - نماز در موقع اعدام

در سال 51 هجری چون به دستور معاویه در مرج عذراء خواستند مرد حق ((حجر بن عدی)) و سیزده نفر از یارانش را بکشند حجر گفت: مهلت دهید تا دو رکعت نماز بخوانم، وضوی کامل گرفت و دو رکعت طولانی با آرامی بجا آورد، گفتند: نماز را طول دادی از ترس مرگ بود؟ گفت: هیچ وقت وضو نگرفته ام مگر اینکه بعد از آن نماز خوانده ام و هرگز نمازی به این عجله نخوانده ام.

چون جلاد آماده قتل شد لرزه به اندام حجر افتاد، گفتند: از مرگ بی تابی میکنی؟ گفت: اگر بی تابی کنم بجاست، چون شمشیر آخته کفن آماده و قبر کنده شده پیش روی خود می بینم، گفتند: گردنت را جلو بیاور گفت: برای ریختن خود کمک نمیکنم.

مدرک:

عیون الاخبار ابن قنیه ج 2 ص 14.

55 - علی و دهقانان

موقعی که علی علیه السلام عازم صفین بود شهر انبار رسید بنی خشنوشک که دهقانان آن شهر بودند به استقبال حضرت آمدند از مرکبهای خود پیاده شد در اطراف حضرت شروع به دویدن کردند ، تعدادی قاطر هم سر راه آماده نگهداشته بودند ، پرسید : این چارپایان برای چیست ؟ و این کاری که انجام دادید برای چه بود ؟

عرض کردند : این رسمی است که بعنوان تعظیم بزرگان خود بجا میاوریم ، و قاطرها را هم به شما هدیه آورده ایم ، ضمناً برای سربازان طعام و برای مرکبهای آنها علوفه تهیه دیده ایم .

حضرت فرمود : این کاری که برای تعظیم بزرگان انجام میدهید برای آنها هیچ نفعی ندارد جز اینکه شما خود را به زحمت انداخته و خسته میکنید ، بعد از این همچو کاری نکنید ، و قاطرهای شما را اگر مایل باشید از مالیات شما محسوب نموده و می پذیریم ، اما طعام و علوفه که تهیه اید ما بدون پرداخت قیمت از آن استفاده نمیکنم .

عرض کردند : شما از آن استفاده کنید ما بعداً قیمت آنرا از شما میگیریم ، فرمود :

در آن صورت به قیمت واقعی آن حساب نخواهید کرد ، مابیه طعام ساده و کمتر از طعام شما قانع هستیم ، بدون استفاده از آن طعام و علوفه با آنها وداع کرد و رفت .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 2 ص 203 .

56 - اهمیت علم آموزی

رسول اکرم در جنگ بدر از کفار مکه هفتاد نفر اسیر گرفت ، پس از پایان جنگ از آنها به قدر امکان آنها فدیہ گرفته آزاد میکرد ، جمعی از اهل مکه با خواندن و نوشتن آشنا بودند ، ولی اهل مدینه بی سواد بودند ، آنهایی که از اسیران قدرت مالی داشتند بی سواد بودند فدیہ داده آزاد شدند ، و آنهایی که باسواد بودند حضرت ده نفر از جوانان مدینه را در اختیار او میگذاشت که به آنها خواندن و نوشتن یاد دهد ، وقتی که آن ده نفر جوان در خواندن و نوشتن کامل میشدند معلم اسیر آزاد میشد .

مدرک :

طبقات کبری چاپ دار بیروت ج 12 ص 14 تاء لیف ابو عبدالله محمد بن سعد زهري کاتب واقدي وی از فضلاء جلیل القدر بود ، به سال 168 هجری در بصره متولد شد ، به بغداد مسافرت نموده مدتب ملازم خدمت واقدي شد ، بر مدینه و کوفه نیز سفر کرده با بعض شیوخ ملاقات نمود ، بالاخره روز یکشنبه چهارم جمادی الاخری سال 230 هجری در بغداد از دنیا رفت .

57 - از این مرد دست بردار

جمعی از بنی امیه نزد معاویه گرد آمده گفتند : تو به آرزوی خود که غضب خلافت بود رسیدی خوب است از سب و بدگوئی و لعن این مرد (علی علیه السلام) دست برداری ، گفت : نه بخدا قسم باید این کار آن قدر ادامه یابد که بچه ها با آن بزرگ شوند ، و بزرگها پیر شوند و هیچ گوینده ای از او فضیلتی نقل نکند .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 4 ص

. 57

رسول خدا فرمود : هر کس علی را سب کند مرا سب کرده و هر کس مرا سب کند خدا را سب کرده است .

مدرک :

کنز العمال ج 11 ص 602 .

58 - شبها به در خانه انصار میرفت

ابو جعفر محمد بن علی عليه السلام (امام باقر عليه السلام) فرمود: علی عليه السلام شبها فاطمه عليها السلام را سوار الاغی نموده به در خانه های انصار میرفتند و از ایشان نصرت و یاری میخواستند، در جواب میگفتند: ای دختر رسول خدا ما به این مرد (ابوبکر) بیعت کرده ایم، اگر پسر عمویت پیش دستی میکرد از او عدول نمی کردیم و به کسی غیر از او بیعت نمی نمودیم.

علی عليه السلام میفرمود: آیا جایز بود که جنازه رسول خدا را بدون کفن و دفن روی زمین گذاشته و بیایم درباره خلافت و جانشینی وی منازعه کنم؟ فاطمه میگفت: ابوالحسن آنچه را که سزاوار او بود کرده است، و ایشان کاری انجام داده که خدا به حساب آن خواهد رسید.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ج 6 ص 13.

59 - وسوسه را او کرد

پس از رحلت رسول اکرم ابوبکر و عمر کنار در خانه رسول خدا نشسته بودند که مغیره بن شعبه آنها را دید و پرسید : چرا اینجا نشسته اید ؟ گفتند منتظر هستیم که این مرد (علی علیه السلام) بیرون بیاید تا با او بیعت کنیم ، گفت : آیا منتظر غوره نارس این خاندان هستید ؟ خلافت و ریاست را در قریش وسعت و تعمیم دهید که پذیرای توسعه میباشد .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 6 ص 43 .

مغیره بن شعبه از شیاطین عرب بود ، در سال خندق مسلمان شد ، و در صلح حدیبیه حاضر بود ، گفته اند با سبید زن ازدواج نمود ، در خلافت عمر والی بصره بود که به زناى او شهادت دادند عمر او را از بصره عزل و والی کوفه نمود ، عثمان در خلافتش او را عزل کرد ، در اول خلافت علی علیه السلام پیشنهاد نمود که معاویه را عزل نکند حضرت قبول نکرد ، در زمان معاویه والی کوفه شد ، ولیعهدی یزید را او پیشنهاد کرد ، امام حسن علیه السلام در مجلس معاویه به مغیره فرمود : تو بودی که بر پهلوی دختر پیغمبر زدی و او را خونین کردی تا فرزندانش را سقط نمود .

60 - از عذاب نجات یافت

حضرت عیسیٰ علیه السلام گذرش از کنار قبری افتاد ، با دید خدادادی دید که صاحب قبر در عذاب است ، سال بعدی باز گذرش از کنار همان قبر افتاد متوجه شد که صاحب قبر از عذاب نجات یافته است ، عرض نمود : خدایا من سال گذشته از کنار قبر گذر کردم صاحبش در عذاب بود ، حالا می بینم که از عذاب نجات یافته است ؟

خدا به او وحی نمود که ای روح الله او را فرزندی صالح به حد بلوغ رسید راهی را اصلاح نمود و یتیمی را پناه داد ، من هم بخاطر کار نیک پسرش عذاب او را برداشتم .

مدرک :

بحار الانوار 110 جلدی 75 ص 49 علامه متبحر مولی محمد باقر مجلسی ، وی افتخار شیعه مروج شریعت دارای فضائل کثیره بود ، در حق او گفته اند : اگر مذهب شیعه را مذهب مجلسی نامند جا دارد ، به سال 1037 هجری چشم بجهان گشود ، و در 27 رمضان سال 1110

هجری و بقولی 1111 هجری از دنیا رفت ، خدمات او بر اسلام و حقوق او بر مسلمانان زیاد است .

61 - او متقی است

در فتح مکه چون موقع ظهر شد رسول خدا دستور داد بلال بالای کعبه رفته اذان بگوید ، چون اهل مکه اذان بلال را شنیدند عکرمه پسر ابوجهل گفت : من خوش ندارم که بشنوم ابورباح در بام کعبه مثل الاغ صدا کند ، خالد بن اسید گفت : الحمدلله که پدرم مرد و این وضع را ندید ، ابوسفیان گفت : من هیچ چیز نمیگویم ، این دیوارها به محمد خبر میدهند ، حضرت ایشان را احضار کرد و گفته های آنها را به خودشان بازگو کرد .

در روایت دیگر است که رسول خدا وارد مکه شد ، وقت نماز ظهر فرا رسید ، بلال را مأمور نمود به بام کعبه رفته اذان بگوید ، چون صدای ((الله اکبر)) بلند شد تمام بتهای مکه به رو افتادند ، بزرگان قریش چون صدای بلال را شنیدند حرث بن هشام گفت : مگر محمد غیر از این زاغ سیاه کس دیگر نیافت ، سهیل و ابوسفیان نیز سخنانی گفتند ، جبرئیل سخنان ایشان را به رسول اکرم رسانید ، حضرت آنها را احضار کرد و گفته های آنها را بخودشان بازگو کرد ، ایشان هم اقرار کردند که در آن حال آیه (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ) نازل شد .

مدرک :

سفینه البحار ج 1 ص 104 .

بلال بن رباح مادرش حمامه از بزرگان صحابه و از سابقین در اسلام واز کسانی است که در راه دین صدمات بسیار متحمل گردید ، وی در مکه متولد شد ، پس از آنکه مسلمان شد از اربابان خود اذیتهای زیاد دید ، پس از هجرت

به مدینه مؤذن رسول خدا شد ، در بدر و احد و سایر جنگها شرکت نمود ، پس از رسول خدا ملازم خاندان او شد و برای کسی اذان نگفت ، حوادثی پیش آمد که بلال نتوانست در مدینه بماند لذا به قصد جهاد به شام رفت تا در سال 18 هجری و به قولی سال بیستم هجری از دنیا رفت و در باب الصغیر دمشق مدفون شد .

62 - فرزندان یزدجرد

یزدجرد آخرین پادشاه ایران در مرو با زنی همبستر شد ، از او پسری بدنیا آمد که او را ((مخدج)) نام نهادند مخدج پس از بلوغ در خراسان ازدواج کرد و اولادی از او به دنیا آمد ، قتیبه بن مسلم موقع فتح صغد و سایر شهرها دو دختر مخدج را اسیر کرده پیش حجاج بن یوسف فرستاد ، او هم پیش ولید بن عبدالملک فرستاد ، ولید با یکی از دخترها ازدواج کرد که از او یزید بن ولید مشهور به ((ناقص)) بدنیا آمد .

مدرک :

الکامل ج 3 ص 59 .

63 - خدا سرپرست ماست

ابن عباس و عکرمه نقل میکنند که در جنگ احد چون مسلمانها شکست خوردند و رسول اکرم به کوه بالا رفت ، ابوسفیان آمد و در نزدیکی مسلمانها ایستاد و صدا زد : یامحمد روزی بنفع شما و روزی بنفع ما ، حضرت فرمود : در جواب بگوئید : ((لا سواء قتلانا فی الجنه و قتلاکم فی النار)) : یعنی برابر نیستیم چون کشتگان ما در بهشتند و کشته های شما در آتشند .

ابوسفیان گفت : ((نحن لنا العزی و لا عزی لکم)) : ما بت عزی داریم ولی شما ندارید ، حضرت فرمود : در جوابش بگوئید : ((الله مولانا و لا مولی لکم)) : خدا سرپرست ماست و شما سرپرست ندارید ، ابوسفیان گفت : ((اعل هبل)) : بلند باد هبل ، حضرت فرمود : بگوئید : ((الله اعلی و اجل)) .

مدرک :

سفینه البحار ج 1 ص 633 .

64 - رسول خدا در مرگ ابوطالب

پس از وفات جناب ابوطالب رسول اکرم بر نعش او حاضر شد چند بار دست بر پیشانی او کشید و فرمود: ((یا عم ربیت صغیرا و کفلم یتیم و نصرت کبیرا ، فجزاک الله عنی خیرا)) : ای عمو در کوچکی مواظبت کردی و در یتیمی سرپرستی نمودی و در بزرگی یاریم کردی خدا تو را جانب من خیر دهد .
مدرک :

تاریخ یعقوبی چاپ دار صادر بیروت تالیف احمد بن یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح عباسی معروف به یعقوبی ، از مورخین جغرافیین بغداد بود .

ابوطالب عموی ابوینی و حامل و کفیل رسول اکرم

، بنا بر مشهور نام اصلی او ((عبد مناف)) از دلاوران ، رؤ سا ، خطبا و عقلا ء قریش بود مانند سایر قریش به تجارت اشتغال داشت ، مادرش فاطمه دختر عمرو بن عائذ مخزومی است ، در نیمه شوال سال دهم بعثت از دنیا رفت .

ابو رافع از علی علیه السلام نقل میکنند که چون مرگ ابوطالب به رسول خدا خبر دادم گریه کرد و فرمود : برو غسل بده و کفن و دفن کن خدا او را بیخشاید و رحمت کند ، من رفتم و کارها را انجام دادم و رسول خدا روزهایی برای ابوطالب استغفار میکرد و از خانه اش بیرون نمیامد تا جبرئیل این آیه را آورد :
(مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ)

مدرک :

طبقات کبری ج 1 ص 123 .

به عقیده شیعه جناب ابوطالب مؤمن از دنیا رفته است و روایت بالا هم به آن دلالت دارد ، چون پیغمبر دستور غسل و کفن داده و استغفار و طلب رحمت کرده و شاید منظور از نزول آیه این باشد که پس از وفات ابوطالب و استغفار رسول اکرم در حق او ، مسلمانان در حق پدران مشرک استغفار کرده و به پیغمبر فشار آورده اند که در حق پدران ما هم استغفار کن آیه نازل شده ((که بر پیامبر و مؤمنان روا نیست در حق مشرکان استغفار کنند)) و استغفار پیغمبر بر ابوطالب از این جهت است که او مشرک نبود - ع)) .

سفیان بن عیینه از عمرو نقل میکند که چون ابوطالب از دنیا رفت رسول خدا فرمود : خدا رحمت کند و ترا ببخشد ، درباره تو طلب مغفرت خواهم کرد مادامی که خدامرا نهی نکند ، مسلمانها هم شروع کردند به استغفار در حق مردگان مشرک خود که این آیه نازل شد : (مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ) .

مدرک :

طبقات کبری ص 124 .

اسحاق بن عبدالله بن حارث نقل میکند که عباس عموی پیغمبر از آن حضرت پرسید : یا رسول الله درباره ابوطالب امید خیری داری ؟
فرمود : از پروردگار امید هر خیری رادارم .

مدرک :

طبقات کبری ص 124 .

65 - وداع با وطن

رسول اکرم موقع هجرت به مدینه در محل بازاری بنام ((حزوره)) ایستاد و روی بسوی مکه نمود و فرمود : میدانم که تو بهترین زمین خدائی ، و محبوبترین زمینی نزد خدا ، اگر مردم تو مرا بیرون نمیکردند از تو بیرون نمیرفتم .

مدرک :

سیره ابن کثیر ج 2 ص 225 تاءلیف ابوالفداء .

66 - خانه شکایات

امیر المومنین علیه السلام خانه ای داشت که نام آن را ((بیت القصص)) نهاده بود مردم نامه ها و شکایات خود را به آن می انداختند ، آن حضرت آنها را برداشته و رسیدگی میکرد ، از خلفای بنی عباس مهدی عباسی این رویه را عملی کرد .
مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 17 ص 87 .

67 - پشیمانی موقع مرگ

لیث بن سعد با سند خود نقل میکند که ابوبکر میگفت : ایکاش از خانه فاطمه پرده بر نیداشتم و به آن هجوم نمیکردم ولو اینکه با من اعلان جنگ می نمود .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 6 ص 15 .

68 - شیر خدا

چون رسول خدا بر سر جنازه حمزه ایستاد فرمود : هرگز مصیبتی مانند تو نخواهم دید ، در هیچ مقام خشم آورتر و ناراحت کننده تر از این مقام نایستاده ام ، سپس فرمود : جبرئیل مرا خبر داد که در آسمانها نوشته شده : ((حمزه بن عبدالمطلب اسدالله و اسد رسوله)) : حمزه پسر عبدالمطلب شیر خدا و شیر رسول خداست .

مدرک :

سیره ابن هشام ج 3 ص 101 تاءلیف ابو محمد عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری بصری تزیل مصر متوفای 218 هجری .

حمزه بن عبدالمطلب عموی رسول اکرم و علی علیه السلام ، چون حمزه و رسول خدا از ثویبه کنیز ابولهب شیر خورده بودند لذا با هم برادر رضاعی بودند ، حمزه دو یا چهار سال از پیامبر بزرگتر بود ، مسلمان شدن حمزه بر شوکت پیامبر و مسلمین افزود ، وی پس از وفات ابوطالب یگانه حامی و پشتیبان پیامبر بود لذا از طرف پروردگار لقب اسدالله و اسد رسوله یافت ، حمزه در جنگ احد بدست وحشی به شهادت رسید .

69 - قاری قرآن مقدم است

پس از جنگ احد رسول خدا بالای سر شهداء ایستاد و فرمود : من بر اینها شاهد هستم ، هر کسی که در راه خدا زخم برداشته است روز قیامت خدا او را مبعوث خواهد کرد در حالی که از زخمش خون جاری است ، رنگ آن رنگ خون است ، بوی آن بوی مشک است ، بررسی کنید هر کسی که بسیار قرآن یاد گرفته بود او را در قبر پیش روی دیگران قرار دهید چون چند نفر را در یک قبر دفن میکردند .

مدرک :

سیره ابن هشام ج 3 ص 104 .

70 - عید نوروز

در سال 467 هجری ملک‌شاه سلجوقی و وزیر او نظام‌الملک جمعی از منجمان را جمع نمودند ، ایشان پس از بحث و گفتگو مقرر نمودند که عید نوروز را در اول حمل (فروردین) بگیرند ، در صورتیکه تا آن وقت عید نوروز را در نیمه حوت (اسفند) می‌گرفتند .
مدرک :

المختصر فی تاریخ البشر ج 1 ص 191 .

ملک‌شاه بن محمد از سلاطین سلجوقی بود در جمادی الاولی سال 445 هجری متولد شد ، و در شوال سال 458 هجری قمری وفات یافت مدت عمرش 40 سال و مدت سلطنتش 20 سال بود .
نظام‌الملک حسن بن علی بن اسحاق طوسی وزیر دانشمند و مقتدر سلجوقیان به سال 408 هجری و بقولی 410 در نوقان طوس ولادت یافت ، و در سال 458 قمری به قتل رسید .

71 - خیانت در بیت المال

چون رسول خدا از جنگ خیبر فارغ شد به وادی القری ((مدعم)) غلام آزاد شده رسول خدا کشته شد ، مسلمانها گفتند : بهشت برایش گوارا باد ، رسول خدا فرمود : نه ، قسم به آنکه جان محمد در دست اوست هنوز عبای او در تنش از آتش شعله ور است ، چون عبا را از غنائم مسلمین دزدیده بود ، مرد دیگری آمد و گفت : یا رسول الله من دو تا بند کفش از غنیمت برداشته ام فرمود : برای تو مانند آنها از آتش مهیا میشود .

مدرک :

الکامل ابن اثیر ج 2 ص 151 .

72 - سردار رشید اسلام و علی علیه السلام

پس از آنکه مالک اشتر بوسیله ماء‌مور مخفی معاویه با عسل مسموم کشته شد ، معاویه اهل شام را جمع کرد و خطبه خواند و گفت :
علی بن ابیطالب دو دست توانا داشت که یکی در صفین بریده شد و آن عمار یاسر بود و دیگری مالک اشتر بود که امروز بریده شد .

عده ای از بزرگان نخع نقل میکنند که چون خبر شهادت اشتر رسید خدمت علی علیه السلام وارد شدیم و دیدیم حضرت بسیار متأسف و ناراحت است و میگوید : خدا مالک را جزای خیر دهد ، مالک چقدر با عظمت و با ارزش بود ، اگر کوه بود بسیار بزرگ بود ، و اگر سنگ بود بسیار سخت و استوار بود ، بخدا سوگند که مرگ تو جهانی و ملتی را متزلزل و جهانی را شاد خواهد کرد ، مانند مالک را باید گریه کنندگان گریه کنند ، مگر نظیر مالک پیدا میشود ؟ !

ابن ابی الحدید

در جلد دوم شرح ص 214 گوید : اگر کسی سوگند یاد کند که خدای متعال در عرب و عجم شخصی شجاع تر از مالک بغیر از استادش علی علیه السلام نیافریده من برای او احساس گناه نمیکنم ، خدا پاداش خیر دهد آن شخص را که از وی درباره مالک سوال کردند ، گفت : من چه بگویم در حق شخصی که زندگی او اهل شام را پریشان و منهزم ساخت ، و مرگ او اهل عراق را شکست داد ، و خیلی بجاست آنچه امیر المومنین علیه السلام درباره او فرمود : اشتر برای من آنچنان بود که من برای رسول خدا بودم .

در جریان حکمیت پس از نوشتن قرار داد به علی علیه السلام گفتند : اشتر به مطالب این صحیفه رضایت ندارد ، و عقیده اش ادامه جنگ با اهل شام است ،

حضرت فرمود: اگر من به چیزی راضی شوم اشتر هم راضی میشود، من و شما راضی شده ایم، بازگشتن پس از رضایت و تبدیل کردن پس از اقرار جایز نیست مگر اینکه مشاهده نافرمانی خدا شود و یا با مضمون صلح نامه مخالفت شود.

گفتید: اشتر امر مرا ترک کرده و مخالفت رویه من است اشتر از همچو اشخاصی نیست، و من او را آنطور نمیشناسم ایکاش در میان شما دو نفر مانند او پیدا میشد، بلکه ایکاش میان شما یکنفر مانند او بود که درباره دشمنان من مانند او بینش عمیق و واقعی داشت که در آن صورت زحمت شما از من کاهش مییافت و امیدوار میشدم که قسمتی از کجیهای شما درست شود.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ج 6 ص 76 و ج 2 ص 240.

73 - روزه عاشورا

چون رسول اکرم به مدینه مهاجرت کرد دید یهودیها روز (یا دهه عاشوراء) را روزه میگیرند ، فرمود : من به تبعیت از برادرم موسی از یهود اولی هستم ، لذا عاشورا را روزه گرفت و مردم را به روزه آن امر نمود ، چون روزه ماه رمضان واجب شد مردم را از روزه عاشورا نهی نکرد و امر هم نکرد .

مدرک :

الکامل ابن اثیر ج 2 ص 80 .

74 - مرد حق را ترک و ضایع کردی

پس از آنکه عبدالرحمن بن عوف در مجلس شوری به عثمان بیعت کرد و خلافت را از دست علی علیه السلام بیرون کرد ((مقداد بن عمرو)) رضی الله عنه به عبدالرحمن گفت: بخدا قسم مردی را ترک و ضایع کردی که از به معروف کنندگان و از عاملین بحق و عدالت است، بخدا قسم اگر برای خود یاور پیدا میکردم روی این مسأله با قریش میجنگیدم همچنانکه در بدر و احد جنگیدم، عبدالرحمن گفت: مادرت در عزایت نشیند مواظب باش که مردم این سخن را از تو نشنوند، میترسم که صاحب فتنه و تفرقه انداز بین مسلمانها باشی.

مقداد گفت: کسی که مردم را بسوی حق و اهل حق، و بسوی اولو الامر دعوت میکند صاحب فتنه نمیباشد، بلکه صاحب فتنه کسی است که مردم را با عمل خود وارد باطل کرد و هوای نفس را بر حق و حقیقت مقدم داشت، صاحب فتنه و تفرقه انداز این شخص است، چهره عبدالرحمن سرخ شد و گفت: اگر بدانم از این سخن منظورت من هستم کار من و تو سخت میشود و بجاهای باریک خواهد کشید، مقداد گفت: مرا تهدید میکنی ای پسر ام عبدالرحمن؟! عبدالرحمن برخاست و رفت.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ج 9 ص 57.

عبدالرحمن بن عوف اهل مکه و از قریش بود، ده سال بعد از عام الفیل ولادت یافت شاید ششمین نفری باشد که اسلام آورد، به حبشه و از آنجا به مدینه هجرت کرد، در سقیفه بنی ساعده به نفع ابوبکر تلاش کرد، در شورای شش نفری خلافت عثمان را تثبیت نمود، علی علیه السلام او را نفرین کرد، سپس

میان او و عثمان عداوت و خلاف رخ داد و تا آخر عمر با هم حرف نزدند ، در سال 31 یا 32 از دنیا رفت و وصیت کرد او را شبانه دفن کنند تا عثمان بر او نماز نخواند . مقداد بن اسود کندی که مقداد بن عمرو نیز میگویند ، از پیش قدمان در اسلام و از مهاجرین به حبشه است ، در بدر و احد و سایر جنگها شرکت کرد و از تیراندازان بنام بود ، وی از دوستان علی عَلِيٍّ را به مسجد می بردند مقداد دست در قبضه شمشیر ، چشم مولی منتظر اشاره بود ، مناقب مقداد زیاد است ، در سال 33 هجری در جرف یک فرسخی مدینه از دنیا رفت جنازه اش را به مدینه آورده دفن کردند .

75 - کار امت را خراب کردند

حسن بصری گوید: کار مردم را دو نفر خراب کرد: یکی عمرو بن عاص بود که در صفین به معاویه پیشنهاد کرد قرآنهارا بسر نیزه ها بلند کردند، چون این حيله عملی شد خوارج و حکمیت پیش آمدند که اثر این حکمیت تا قیامت باقی ماند (حکومت بنی امیه که رو به تمام بود زنده شد.)

دیگری مغیره بن شعبه بود که در کوفه از جانب فرماندار بود، معاویه بقصد عزل او را به شام دعوت کرد، مغیره با چند روز تاخیر در شام حاضر شد، معاویه پرسید: چرا تاخیر کردی؟ مغیره گفت: مشغول فراهم نمودن مقدمات کاری بودم، معاویه پرسید: چه کاری؟ گفت: بیعت کردن برای ولایتعهدی یزید، معاویه با تعجب پرسید: این کار را کردی؟! گفت: بلی، گفت: به محل ماموریت خود برگرد.

چون مغیره از نزد معاویه بیرون شد اصحابش پرسیدند چه شد؟ گفت: پای معاویه را در رکاب ضلالت و گمراهی نهادم که تا روز قیامت از آن بیرون نیاید.

حسن بصری گفت: در اثر این بنای شوم است که خلفای بنی امیه از مردم برای فرزندان خود بیعت میگرفتند، اگر کار مغیره نبود خلافت تا روز قیامت به شیوه شوری انجام مییافت.

مدرک:

تاریخ الخلفاء سیوطی ص 206.

ابو سعید حسن بن یسار معروف به حسن بصری، پدرش از اسیران دشت میسان بود، حسن به سال 21 هجری در مدینه متولد شد، در سایه علی

عائمه بزرگ شد ، نویسنده ربیع بن زیاد والی خراسان شد ، در بصره سکونت
گزید ، وی از نظر شیعه و امامان آنها مذموم بوده ، امام سجاد و امام باقر ع
به او ایراداتی نموده اند ، امیر المومنین ع او را نفرین کرده و در حق او فرموده :
هر قومی سامری دارد ، و این سامری این امت است ولی او ((لا مساس))
نمیگوید در عوض ((لا قتال)) میگوید ، وی طالب ریاست بود و به دلخواه مردم
سخن میگفت : در سال 110 هجری در بصره از دنیا رفت .

76 - اینگونه اغفال میکنند

چون عایشه و طلحه و زبیر از مکه خارج و بسوی بصره روانه شدند شبانه به چشمه ((حواب)) که آب بنی عامر بن صعصعه بود رسیدند ، سگهای آنجا پارس کرده شترهای آنها را رم دادند ، یکی از اصحاب عایشه گفت : خدا حوab را لعنت کند چقدر سگ دارد ؟ ! چون عایشه نام حوab را شنید گفت : براستی اینجا حوab است ؟ گفتند : بلی ، عایشه فریاد زد مرا برگردانید ، مرا برگردانید ، پرسیدند : چه شد و چه خبر است ؟ !

گفت : از رسول خدا شنیدم که میفرمود : گویا می بینم سگهای حوab به یکی از زنان من پارس میکنند سپس به من فرمود : حمیرامبادا آن زن تو باشی . زبیر گفت : خدا رحمت کند آرام باش که ما فرسخها راه آب حوab را پشت سر نهاده ایم ، عایشه گفت : آیا شاهد داری که اینجا حوab نیست و این سگها مال حوab نمیباشند ؟ طلحه و زبیر پنجاه نفر از صحرا نشینان را آوردند و به آنها رشوه دادند که ایشان شهادت دادند : اینجا آب حوab نیست ، و این اولین شهادت دروغ بود در اسلام .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 9 ص 311 .

عایشه دختر ابوبکر و ام همسر رسول خدا هفت ساله بود که در مکه رسول خدا او را در ماه شوال به عقد خود در آورده ، نه سال و دو ماه داشت که در مدینه در ماه شوال رسول اکرم با او بنا نمود موقع رحلت آن حضرت بیست ساله بود ، همیشه در منزل نبوت معرکه گردان بود ، از خدیجه بدگوئی میکرد ،

بر ماریه قبطیه تهمت بست ، با علی و فاطمه علیهم السلام دشمنی میکرد ، رسول خدا را اذیت می نمود ، در زمان ابوبکر و عمر محترم میزیست ولی در زمان عثمان آن احترام را ندید لذا به دشمنی او برخاست و عثمان را نعتل خواند و مردم را بر علیه او تحریک نمود ، چون عثمان کشته شد و علی علیه السلام به خلافت انتخاب شد بر علیه او برخاست و به همراهی طلحه و زبیر جنگ جمل را بر پا نمود ، چون امام بر او دست یافت از او در گذشت و محترمانه به مدینه روانه نمود ، بالاخره در خلافت معاویه به سال 57 از دنیا رفت و شبانه در بقیع دفن شد ، بعضی را عقیده آنست که معاویه او را با حيله به چاه افکند و کشت و ابوهریره به دروغ شهادت به مرگ و دفن او داد .

77- من هم از شما هستم

ابو رافع نقل میکند: در جنگ احد چون علی علیه السلام پرچمداران قریش را کشت، رسول خدا جماعتی از کفار را دید به علی گفت: به ایشان حمله کن، علی حمله کرده ایشان را متفرق ساخت، جمعیت دیگری را نشان داد و فرمود: حمله کن، حمله نمود و متفرق ساخت و عده ای را کشت، جبرئیل گفت: یا رسول الله این کار علی مواسات و از خود گذشتگی است، حضرت فرمود: او از من است و من از او هستم، جبرئیل گفت: من هم از شما هستم، در این حال صدائی شنیدند که میگفت: ((لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی)) .
مدرک:

الكامل ابن اثیر ج 2 ص 107

ابو رافع غلام عباس عموی پیامبر بود که او را به رسول خدا بخشید چون ابو رافع خبر مسلمان شدن عباس را به حضرت خبر آورد پیامبر او را آزاد نمود، باز هم ابو رافع ملازم خدمت پیغمبر بود، در وفات پیامبر ابو رافع از شدت غم غش نمود، بعد از رسول خدا ملازم امیر المومنین علیه السلام شد و صاحب بیت المال بود، در جنگهای جمل و صفین و نهروان در خدمت حضرت بود، بعد از شهادت آن حضرت به مدینه برگشت، امام حسن علیه السلام زمینی در ینبع به او داد، و خانه علی علیه السلام را با او قسمت کرد.

78 - سنت زشت و نامشروع

ابن سیف نقل میکند که مروان خطبه میخواند ، در خطبه از علی علیه السلام بدگوئی کرد ، امام حسن علیه السلام فرمود : این شخص که او را ناسزایمگوئی بدترین مردم است ؟ ! مروان گفت : نه بلکه بهترین مردم است . مردی از فرزندان عثمان در روز عرفه بپا خاست و به هشام بن عبدالملک گفت : امروز روزی است که خلفاء لعن ابو تراب را در آن مستحب میشمردند !! اشعث بن سوار نقل میکند که عدی بن اراطه در منبر علی علیه السلام را ناسزا گفت ، حسن بصری گریست و گفت : امروز شخصی را ناسزا گفتند که در دنیا و آخرت برادر رسول خدا است . یکی از زناناده های بنی امیه بنام خالد بن عبدالله دائمی علی علیه السلام را فحش میداد ، روز جمعه در خطبه نماز گفت : بخدا قسم رسول خدا که علی را به کار میگماشت و میدانست او چیست ولی چاره نداشت چون دامادش بود !! سعید بن مسیب که در میان جمعیت خوابش برده بود چشمهایش را باز کرد و گفت : : وای بر شما این خبیث در منبر چه گفت ، من در خواب دیدم که قبر پیغمبر شکافته شد و پیغمبر را دیدم که میفرماید : دروغ گفتمی ای دشمن خدا . سدی نقل میکند : در مدینه کنار احجار الزیت ایستاده بودم که مردی شتر سوار آمد و ایستاد و علی علیه السلام را ناسزا گفت ، مردم اطرافش را گرفته و نگاهش میکردند که سعد بن ابی وقاص سر رسید و گفت : خدایا اگر این شخص بنده صالح ترا ناسزا داده خواری دنیا را به او نشان ده ، چیزی نگذشت که شترش رم کرده و او را بزمین انداخت و گردنش شکست .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 13 ص 220 - 222 .

79 - بنای مجلس رقص

قرطبی نقل میکند: از ابوبکر طرطوسی پرسیدند: عده ای در محفلی جمع میشوند مقداری قرآن میخوانند بعد یکنفر برای آنها اشعار میخواند و ایشان میرقصند و شادی میکنند و نی میزنند، آیا حاضر شدن در مجلس ایشان حلال است یا نه؟

در جواب گفت: مذهب صوفیان بطالت و نادانی و گمراهی است، دین اسلام عبارتست از کتاب خدا و سنت رسول خدا، اما رقص و اظهار عشق و شادی پس اول احداث کننده آن سامری و اصحاب او بودند:

چون سامری گوساله را درست کرد در اطراف آن مشغول رقص و پایکوبی شدند، این کار گوساله پرستان است، مجلس رسول خدا چنان موقر و آرام بود که گویا بالای سرشان مرغ است.

مدرک:

کتاب حياه الحيوان دمیری ماده عجل .

80 - مرا به رحم قسم داد

طلحه بن عثمان معروف به ((کبش الکتیبه)) در جنگ احد پرچم کفار را بدست داشت ، صدا زد : ای محمد مگر شما گمان ندارید که کشتگان ما در آتش و کشته های شما در بهشت هستند ؟ کسی از شما بیاید یا مرا به دوزخ فرستد و یا من او را روانه بهشت سازم ، علی بن ابیطالب به او حمله برده با یک ضربه شمشیر پایش را قطع کرد ، موقع افتادن به زمین عورتش نمایان شد ، به علی علیه السلام گفت : ترا بخدا و رحم قسم میدهم که مرا نکشی ، حضرت از او دست برداشت و منصرف شد ، رسول اکرم تکبیر گفت ، از علی پرسیدند : چرا او ار نکستی ؟ فرمود : چون مرا بخدا و رحم قسم داد :

مدرک :

تفسیر الکاشف ج 2 ص 177 تاءلیف

شیخ محمد جواد مغنیه نویسنده توانای عرب لبنانی متوفای شب شنبه 19

محرم الحرام سال 1400 هجری قمری .

81 - اولین مومن کیست ؟

اکثر محدثین ، اسلام آوردن ابوبکر را پس از عده ای از مسلمانان نوشته اند ، از آن جمله است : علی بن ابیطالب و برادرش جعفر بن ابیطالب ، زید بن حارثه ، ابوذر غفاری ، عمر و بن عنبسه ، خالد بن سعید بن عاص و خباب بن ارت و ابوبکر بعد از اینها مسلمان شد ، و اگر روایات صحیح و نقلهای موثق را مورد دقت و مطالعه قرار دهیم می بینیم که همه آنها دلالت بر آن دارد که علی بن ابیطالب اول کسی است که ایمان آورد و بعضی ها گفته اند : اول ایمان آورنده ابوبکر است .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 3 224 .

((رسول اکرم پس از بعثت سه سال بطور مخفی و هراسان مشغول تبلیغ بود که در این مدت عده ای از خویشان و نزدیکان مثل علی علیه السلام و جعفر و ابوذر و . . . ایمان آوردند ، پس از سه سال آیه ((فاصدع بما توامر)) نازل که رسول خدا دعوت خود را علنی کرد که بنظر میرسد ابوبکر در این حرکت و دعوت اولین کسی است که ایمان آورده است ، اولین مومن علی علیه السلام بطور مطلق ، و اولین مومن پس از سه سال و اظهار دعوت و رفع خوف ابوبکر است - ع)) .

82 - دو عقیده مخالف

از حکیمی پرسیدند: که خلاصه عقاید شیعه و سنی چیست؟ فرمود:
خلاصه عقاید سنی آنست که بعد از حمد حضرت آفریدگار و نعت جناب رسول
مختار: رحمه الله علی الفاسقین و الفاسقات و الفاجرین و الفاجرات
, و خلاصه عقاید شیعه آنستکه بعد از حمد حضرت باری تعالی و نعت
حضرت مصطفی: لعنه الله علی جمیع المومنین و المومنات
مدرک:

نامه دانشوران ج 8 ص 316 تالیف جمعی از دانشمندان دوره ناصرالدین شاه
83 - علائم شهادت امام حسین

چون حسین علیه السلام کشته شد هفت روز آفتاب که طلوع کرده و بدیوارها
میتابید مثل ملافه قرمز بود، در روز شهادت آن حضرت: روز عاشورا آفتاب
کسوف نمود، شمشاه آفاق آسمان سرخ شد و پس از آن همیشه سرخی در
آسمان مشاهده میشود.
مدرک:

تاریخ الخلفاء سیوطی ص 207

در این مناسبت ابوالعلاء معری گفته است:

و علی الفق من دماء الشهيد دین علی و نجله شاهدان
فهما فی اواخر الیل فجرا ن و فی اولیاته شفقتان
ثبتا فی سبيله لیجیئا الح شر مستعد یا الی الرحمان
یعنی در افق آسمانها از خونهای علی و فرزندش دو شاهد هست، آن دو در
آخر شب فجر و روشنائی و در اوائل شب شفق و نور سرخ رنگ میباشند، در

راه خدا استقامت و پایداری نمودند تا در روز محشر بدرگاه خدای مهربان بشکایت و دادخواهی بیایند .

84 - از شهادت امام حسین اطلاع یافتند

ابن عباس گوید : در نیمه روزی رسول خدا را ژولیده مو و گرد آلوده و شیشه های پر از خون در دست ، در خواب دیدم و گفتم : پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله این خون چیست ؟ فرمود : خون حسین و یاران او است که امروز جمع کرده ام ، حساب کردند و دیدند حسین و یارانش در همان روز شهید شده اند .

سلمی گوید : خدمت ام سلمه رفتم و دیدم گریه میکند ، پرسیدم : چرا گریه میکنی ؟ گفت : رسول خدا را در خواب دیدم که سر و محاسنش خاک آلود است ، پرسیدم : یا رسول الله چه شده است ؟

فرمود : حاضر و ناظر شهادت حسین عزیز بودم .
مدرک :

تاریخ الخلفاء سیوطی ص 208

نقل شده که رسول خدا یک مشت از خاک تربت امام حسین را که جبرئیل آورده بود به ام سلمه داد و فرمود : هر وقت این خاک تبدیل بخون شد حسین کشته شده است ، ام سلمه آن خاک را در شیشه نگهداری میکرد ، روز عاشورا دید آن خاک تبویل بخون شده است ، لذا از شهادت حسین آگاه شد و بمردم خبر داد .
مدرک :

الكامل بن اثير ج 3 ص 303

85 - نوحه سرائی جن

خبا ب کلبی گوید : به کربلا رفتم و در آن جا به مرد محترمی از عرب گفتم :
از اشعاری که جن ها در عزای امام حسین علیه السلام میسرایند و شنیده ای بمن خبر
ده ، گفت : همه اهالی این محل نوحه سرائی جن را شنیده اند و از هر کس
پیرسی بتو جواب خواهد گفت ، گفتم : تو خودت آنچه را که شنیده ای بمن بگو
، گفت : این اشعار را شنیده ام :

مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود
ابواه من علیاقریش و جده خیر الجدود
مدرک :

تاریخ الخلفاء سیوطی ص 208

((در کتاب شریف ((الذریعه ج 3 ص 14)) می نویسد : این شعر از کعب بن
زهیر متوفای سال 26 هجری است که در مدح امام حسین علیه السلام سروده است))
((شاید شعر از او باشد و جن آنرا یاد گرفته و در مدح و رثاء امام مظلوم
سروده اند ، نه اینکه شعر را جن ساخته باشد - ع)) .

86 - فضایح یزید

نوفل بن فرات نقل میکند که نزد عمر بن عبدالعزیز بودم که شخصی از یزید بن معاویه یاد کرد و از او با عنوان و لقب امیر المومنین نام برد!! عمر بن عبدالعزیز گفت: به او امیر المومنین میگوئی؟! دستور داد به آن شخص بیست تازیانه زدند. واقدی نقل میکند که عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه میگفت: بخدا قسم ما بر یزید خروج نکردیم مگر بدان جهت که ترسیدیم از آسمان سنگباران شویم، چون یزید مردی است که با کنیزان ام ولد پدرش و دختران و خواهران او زنا میکند و شراب میخورد و نماز نمیخواند.

مدرک:

تاریخ الخلفاء سیوطی ص 209.

عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه، مادرش جمیله است، نطفه اش در شب جنگ احد بسته شد، موقع رحلت رسول اکرم هفت سال داشت، مرد زاهد و عابد بود، برای خود رختخواب نداشت، شبها نماز میخواند هر وقت خسته میشد خود را بزمین انداخته و سر بر بازوی خود گذاشته میخوابید، در سال 63 هجری که سپاهیان یزید برای غارت و قتل عام هجوم آوردند عبدالله شجاعانه جنگید تا شهید شد. عبدالله بن عمر میگفت: به کسی بیعت کنیم که با میمونها و سگها بازی میکند و شراب میخورد، و علنی فسق و فجور مرتکب میشود؟! پس در این صورت جواب خدا را چه میدهیم.

مدرک:

تاریخ یعقوبی ج 2 ص 228.

87 - دین بدون نماز بی فایده است

چون رسول خدا از غزوه تبوک مراجعت نمود نمایندگان طائف از قبیله ثقیف خدمت رسول خدا شرفیاب شده و اظهار مسلمانی کردند ولی درخواست نمودند که ((معبد لات)) را خراب نکند و اجازه دهد که سه سال او را عبادت شود که حضرت نپذیرفت تا اینکه به یک ماه قانع شدند باز پذیرفته نشد ، درخواست دوم آنها این بود که ایشان را از نماز معاف بدارد ، حضرت فرمود : ((لا خیر فی دین لا صلاه فیه)) : دینی که نماز ندارد فایده ندارد .

چون کاملاً اسلام را پذیرفتند حضرت همراه ایشان مغیره بن شعبه و ابو سفیان بن حرب را فرستاد تا معبد لات را ویران کنند ، چون شروع به تخریب کردند زنان ثقیف با روهای باز و گریه کنان از خانه ها بیرون ریختند .
مدرک :

المختصر فی تاریخ البشر ج 1 ص 149 .

((اعراب با آن زندگی فلاکت بار بقدری متکبر و مغرور بودند که حاضر به رکوع و سجود نبودند لذا از اسلام خود داری میکردند که در این باره داستانهائی نقل شده ، حتی شیادانی که بعد از رسول خدا ادعای پیغمبری میکردند اولین چیزی که برای جلب مرید انجام میدادند رکوع و سجود و گاهی اصل نماز را بر میداشتند و ساقط میکردند ، چنانکه در حالات مسیلمه کذاب و طلحیه نقل شده است - ع)) .

88 - خصال بد معاویه

حسن بصری میگفت : در معاویه چهار خصلت جمع بود که اگر نبود جز یکی حتما او را هلاک میکرد ، و آنها عبارتند از :

1 - بدست گرفتن خلافت اسلامی بدون مشورت و مراجعه به آراء عمومی در صورتی که بقایای اصحاب رسول خدا و اشخاص با فضیلت در میان مردم بودند .

2 - جانشین کردن پسرش یزید ، در صورتی که او جوانی بود دائم الخمر و لباسهای حریر می پوشید و ساز و طنبور می نواخت .

3 - ادعا و ملحق نمودن زیاد به فرزندی ابوسفیان ، در صورتی که رسول خدا فرموده است : ((الولد للفراش و للعاهره الحجر)) .

4 - کشتن حجر بن عدی و یارانش ، لعن و نفرین باد بر معاویه از ناحیه حجر و یارانش .

مدرک :

المختصر ج 1 ص 186 .

89 - مادر فرزند کش

ام اوفی عبدیه خدمت عایشه وارد شد و گفت : چه میگویی در حق مادری که فرزند کوچک خود را کشته است ؟ عایشه گفت : آتش بر او واجب است گفت : چه میگوئی درباره زنی که بیست هزار نفر از فرزندان بزرگ خود را کشته است ، عایشه به کنیزانش گفت : دست این دشمن خدا را گرفته بیرونش کنید .

مدرک :

عیون الاخبار ابن قتیبه ج 1 ص 202 .

90 - ابوالعیناء و کنیز

ابوالعیناء گوید: کنیزی دیدم که با مسگری سخن میکرد و قسم یاد می نمود که دیگر بخانه مولای خود برنمیگردم، من از آن کنیز سبب آن همه انکار را پرسیدم گفت: ((انه یواقعی من قیام و یصلی قاعدا و یشتمنی باعراب و یلحن فی القران و یصوم فی الخمیس و الاثنین و یفطر فی رمضان و یصلی الظهر و یترک الصبح)):

او با من ایستاده جماع میکند ولی نماز را نشسته میخواند، مرا با حرکات صحیح فحش میدهد ولی قرآن را غلط میخواند، روز پنجشنبه و دوشنبه را روزه میگیرد ولی در ماه رمضان روزه نمیگیرد، نماز صبح را ترک میکند و نماز ظهر را بجا میآورد.

مدرک:

نامه دانشوران ناصری.

91 - دروازه ساعات

ابن عساکر در تاریخ شام می نویسد: بدان جهت به یکی از دروازه های شام دروازه ساعت گویند که در کنار آن ساعتی درست کرده بودند که با آن ساعت های روز را معلوم میکردند، در آن مجسمه چند گنجشگ بود از مس، و مجسمه ماری و زاغی بود از مس، چون سر ساعت میشد مار بیرون آمده به سر گنجشگها صیحه میکشید و همچنین غراب بیرون آمده صدا میکرد، از یکی از گنجشگها سنگ کوچکی به طشت میافتاد.

مدرک:

کتاب علماء معاصرین: ص 302 تاءلیف محدث جلیل حاج ملا علی خیابانی تبریزی مولود 28 شوال 1282 قمری متوفای 14 صفر سال 1376 قمری صاحب تاءلیفات عدیده از جمله ((وقایع الایام)) در پنج جلد.

92 - سر امام حسین و یزید

در کتاب الاتحاف بحب الاشراف می نویسد : چون سر مقدس اباعبدالله علیه السلام را به شام پیش یزید بردند ، یزید دستور داد پوشش را از روی سر برداشتنند ، چون چشم یزید به سر افتاد مثل اینکه بویی استشمام کرد ، لذا گوشه لباسش را جلو دهان و دماغش گرفت و گفت :

((الحمد لله الذی کفانا المون بغیرمونه کلما اوقدوا ناراً للحرب اطفأها الله .))

دبا ، دایه یزید گوید : در این موقع نزدیک سر مطهر رفتم و دیدم از آن بویی از بوهای بهشتی مانند مشک خالص بلکه پاکتر از آن بلند است .

مدرک :

علماء معاصرین ص 290 .

93 - عبدالمطلب و امیه

عبدالمطلب با امیه شرط بستند که بوسیله دو مسابقه دهند ، جایزه مسابقه این بود که هر کس برنده شد از طرف دیگر صد شتر و ده غلام و ده کنیز بگیرد ، و یکسال او را غلام خود نموده و کار بکشد ، و به علامت غلامی سر او را بتراشد ، عبدالمطلب برنده شد و جایزه را گرفت و میان قریش تقسیم کرد ، چون خواست سر امیه را به علامت غلامی بتراشد امیه پیشنهاد کرد سر او را نتراشد در عوض ده سال به عبدالمطلب غلامی کند ، عبدالمطلب پذیرفت ، لذا امیه یازده سال جزو غلامان و کارگران عبدالمطلب بود و برای شکمش کار میکرد .

مدرک نهج البلاغه ج 15 ص 232 .

عبدالمطلب جد بزرگوار رسول اکرم ، در مدینه متولد شد نامش شبیه الحمد بود ، دارای جلالت ظاهر و مناقب زیاد و سرور قریش بود ، نزد پادشاهان عصر احترام خاص داشت ، تا زنده بود از رسول اکرم کفالت نمود ، پس از صد و چهل سال در هشت سالگی رسول اکرم وفات یافت .

امیه بن عبد شمس از اهالی مکه و تا ولادت رسول اکرم زنده بود ، جمعی از مورخان را عقیده آنستکه امیه و پسر عبد شمس از قریش نبود بلکه غلام رومی بود بجهت ذکاوت و هوشمندیش عبد شمس طبق مراسم جاهلی او را به فرزندی قبول نمود - الاعلام - سفینه .

94 - مقایسه بین عبدالمطلب و امیه

روزی معاویه از دغفل نسابه پرسید : عبدالمطلب را دیدی ؟ گفت :
بلی ، پرسید : او را چگونه دیدی ؟ گفت : او مردی بود بزرگوار و زیبا و
نورانی مثل اینکه در سیمای او نور نبوت میدرخشید ، معاویه گفت :
امیه بن عبد شمس را نیز دیدی ؟ گفت : بلی ، پرسید : چگونه دیدی ؟
گفت : او مردی ضعیف و خمیده پشت و ناپینا بود که غلامش ذکوان دست او
را گرفته میبرد ، معاویه گفت : او پسرش عمرو بود ، غلام او نبود ، دغفل گفت :
شما چنین میگویید ولی به عقیده ما غلامش بود .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 15 ص 232 .

دغفل بن حنظله شیبانی نسابه عرب که در نسب شناسی ضرب المثل بود ،
در خلافت معاویه نزد او زفت معاویه از او سوالاتی نمود ، به سال 65 در آب
غرق شد .

95 - مقایسه بین دو نسل

در کتاب سیاده الاشراف می نویسد : از جمله چیزهایی که دماغ حسودان را بخاک میمالد این است که موقع شهادت امام حسین علیه السلام بنی امیه دوازده بچه در گهواره های طلائی و نقره ای داشتند ، و از آن حضرت بغیر از علی بن الحسن زین العابدین نمانده بود ، ولی حالا کمتر شهری و دهی است که در آن عده کثیری از اولاد حسین علیه السلام پیدا نشود ، و از بنی امیه احدی زنده نمانده است .

از ظلم شد معاویه را نسل منقطع و زعدل ماند نسل علی زنده در

جهان

مدرک :

وقایع الایام حاج ملا علی خیابانی جلد صیام صفحه 413 .

96 - اسماء مقدسه پنج تن

مجاهد از ابن عباس نقل میکند: رسول خدا فرمود: چون شب معراج مرا به آسمان بردند دیدم بر در بهشت نوشته شده: ((لا اله الا الله محمد رسول الله علي حب الله ، الحسن و الحسين صفوه الله ، فاطمه خيره الله ، علي باغضيهم لعنه الله .))

مدرک :

تاریخ بغداد ج 1 ص 259 تالیف ابوبکر احمد بن علی معروف به خطیب بغدادی متوفای سال 463 هجری قمری .

97 - مسابقه دادن رسول اکرم

رسول اکرم شتری داشت بنام ((عضباء)) با هر کس مسابقه میداد برنده میشد ، روزی عربی آمد و با آن حضرت مسابقه داد و برنده شد ، این معنی بر مسلمانها گران آمد و ناراحت شدند ، حضرت فرمود : ((حق علی الله ان لا یرفع شیئا من الدنيا الا وضعه)) : بر خدا حق است که هر چیزی را که در دنیا بلند کرد آن را پست کند .

مدرک :

بحار الانوار ج 63 ص 14 .

98 - بلال اذان میگوید

در سال 18 هجری که عمر به شام سفر کرد ، چون وقت نماز شد مردم از عمر درخواستند که دستور دهد بلال اذان بگوید ، بلال شروع به اذان کرد ، تمامی کسانی که پیغمبر را دیده و اذان گفتن بلال را در حضور او دیده بودند به گریه افتادند تا محاسن آنها از اشک تر شد ، عمر هم گریست ، آنهاییکه رسول خدا را دیده بودند بیاد آن حضرت و بیاد آن روزها گریستند ، و آنهاییکه ندیده بودند بخاطر گریه اصحاب گریستند .

مدرک :

الکامل ابن اثیر ج 2 ص 394 .

99 - من شاهم یا خلیفه

عمر بن خطاب از سلمان فارسی پرسید : من شاه هستم یا خلیفه ؟ سلمان گفت : اگر یک درهم یا کم و یا زیاد از زمین مسلمانها مالیات بگیری و در غیر حق آن صرف کنی شاه میباشی و الا خلیفه هستی ، عمر بسیار گریست .
مدرک :

الکامل ابن اثیر ج 3 ص 32 .

سلمان فارسی یا سلمان محمدی یکی از یاران معروف و زاهد رسول اکرم ، اصلش ایرانی است ، در طلب دین پس از تحمل مشقتها زیاد خود را به مدینه رسانده و به پیامبر اسلام ایمان آورد ، در جنگ خندق و جنگهای بعد از آن شرکت کرد وی یکی از ارکان اربعه تشیع و دوستداران علی علیه السلام بود ، به سال 34 و بقولی 35 در 250 و به قولی 350 سالگی در مدائن از دنیا رفت .

100 - دو برابر در میدان نبرد

روز هشتم جنگ صفین مردی از سپاه شام به میدان آمد و مبارز خواست ، مردی از سپاه عراق به میدان او رفت ، مدتی با شدت تمام پیکار کردند ، تا عراقی دست در گردن شامی انداخت و بسوی خود کشید که هر دو اسب افتادند و اسبهای هر دو فرار کردند ، آخر الامر عراقی شامی را یزمین زد و روی سینه او نشست ، در این موقع کلاهخود شامی از سرش افتاد و قیافه اش ظاهر شد ، عراقی دید که برادر تنی خود اوست .

اصحاب علی عليه السلام صدا زدند : زود باش راحتش کن ، گفت :

برادرم است ، گفتند : پس آزادش کن ، گفت : نه بخدا مگر آنکه امیر المومنین اجازه دهد ، جریان را به حضرت رساندند ، پیام داد که رهایش کن ، از سینه برادر برخاست عراقی به سپاه علوی و شامی بسوی سپاه معاویه برگشتند .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 5 ص 215 .

101 - عمر حضرت نوح

امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت نوح دو هزار سال سیصد سال در دنیا عمر کرد: هشتصد و پنجاه سال قبل از بعثت به رسالت، و هزار سال و پنجاه سال کم بعد از بعثت که در میان قوم خود مشغول دعوت و تبلیغ بود، و پانصد سال بعد از آنکه کشتی بیرون شد و آبها خشک گردید، شهرها ساخت و فرزندان خود را در شهرها سکونت داد.

یک روز جلو آفتاب نشسته بود که ملک الموت نزد او آمد و گفت:

((السلام علیک))، نوح جواب سلام را داد و پرسید: برای چه آمده ای ای ملک الموت؟ گفت: برای قبض روح تو، فرمود: اجازه ده از جلو آفتاب به سایه منتقل شوم، چون به سایه رفت، فرمود: ای ملک الموت تمام عمری که کرده ام مانند این منتقل شدن از آفتاب به سایه میباشد، مأموریت خود را انجام ده

مدرک:

روضه کافی ص 284 تاءلیف ثقه الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی متوفای سال 328 هجری یا 329 هجری.

102 - میخوام برادر من باشی

در عام الجماعه که مردم با معاویه بیعت میکردند از ((مقطع عامری)) که از یاران علی علیه السلام بود و در جنگ صفین شرکت داشت جو یا شد ، مقطع را که آن موقع بسیار پیر شده بود نزد معاویه آوردند ، چون چشم معاویه به او افتاد گفت : آه اگر این وضع رانداستی از دستم نجات نیافتی گفت : ترا بخدا مرا بکش و از ناراحتی دنیا نجاتم ده و به ملاقات پروردگار نزدیک ساز .

معاویه گفت :

ترا نمیکشم ولی به تو احتیاجی دارم ، مقطع گفت : حاجت چیست ؟ گفت : میخوام برادر من باشی ، مقطع گفت : ما و شما بخاطر خدا از هم جدا شده ایم دیگر ممکن نیست جمع و متحد شویم ، بماند تا خدا در آخرت میان ما قضاوت کند ، معاویه گفت :

دخترت را به ازدواج من در آور ، مقطع گفت : چیزی را که برایم آسانتر از آن بود نپذیرفتم ، معاویه گفت : هدیه ای از من بپذیر ، مقطع گفت : مرا آنچه نزد تو است احتیاجی نیست ، برخاست و رفت و چیزی از معاویه قبول نکرد .
مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 5 ص 223 .

عام الجماعه سالی که امام حسن مجتبی علیه السلام مصالحه نمود و مردم به حکومت معاویه اجتماع نمودند .

103 - نام علی و حسنین در شام

مدائنی گوید: مردی برایم نقل کرد که در شام بودم و از کسی نمیشنیدم که دیگری را علی و حسن و حسین صدا کند بلکه هر که بود نامش معاویه و یزید و ولید و هشام بود، تا روزی گذرم به مردی افتاد و آب خواستم فرزندانش را علی و حسن و حسین صدا کرد، گفتم: مردم با این نامها نامگذاری نمیکنند چطور شده فرزندان را با این نامها نامیدی؟

گفت: مردم فرزندان خود را با نامهای خلفاء مینامند، چون موقع ناراحتی به آنها لعن و فحش میدهند به نام خلفاء توهین میشود، من فرزندانم را با این نامها نامیده ام که اگر به آنها فحش دادم در واقع به دشمنان خدا فحش داده باشم
(نعوذ بالله)

مدرک

:

شرح نهج البلاغه ج 7 ص 159 .

104 - نقباء انصار

در ليله العقبه رسول اكرم دوازده نفر نقيب (سرپرست و رسيدگي كننده به امور اجتماعي قومي) انتخاب نمود ، و آنها عبارت بودند از :

اسعد بن زراره ، سعد بن ربيع ، سعد بن خيثمه ، منذر بن عمرو ، عبدالله بن رواحه ، براء بن معرور ، ابوالهيثم بن تيهان ، اسيد بن حضير ، عبدالله بن عمرو بن حرام ، عباد بن صامت ، رافع بن مالك .

مدرک :

الاستيعاب في معرفة الاصحاب ج 1 ص 80 .

105 - تا زنده ام دشمن خواهم بود

صفیه همسر رسول خدا میگوید: چون رسول خدا وارد مدینه شد و اقامت اختیار کرد: پدرم حی بن اخطب و عمویم ابو یاسر در تاریکی صبح خدمت او رفتند، روز را مانده پس از غروب خسته و کسل باز گشتند، عمویم از پدرم می پرسید: این همان است (پیغمبری که منتظرش بودیم) گفت: بخدا قسم که همانست، گفت: کاملاً او را میشناسی؟ گفت: آری، پرسید: چه تصمیم داری؟ گفت: بخدا قسم تا زنده هستم با او دشمنی خواهم کرد.

106 - رهبر خوارج

ابو سعید خدری گوید: رسول خدا مشغول تقسیم غنائم بود که ابن ذی الخویصره (نامش حرقوس بن زهیر بود) آمد و گفت: یا رسول الله با عدالت رفتار کن!! فرمود: اگر من با عدالت رفتار نکنم چه کسی اجرای عدالت میکند؟! عمر بن خطاب گفت: یا رسول الله اجازه دهید تا گردنش بزنم، فرمود: ول کن برود، او را یارانی خواهند بود که شما نماز و روزه خود را در مقابل نماز و روزه آنها حقیر و ناچیز میشمارید، از دین خارج میشوند مانند خارج شدن تیر از کمان.

مدرک:

تفسیر روح المعانی ج 10 ص 106 تالیف ابوالفضل شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی متوفای سال 1270 هجری قمری.

107 - آرزوی یک روز آزادی

بنی امیه از اظهار فضائل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مانع شده و روای فضائل او را شکنجه میکردند حتی اگر شخصی چیزی را که راجع به فضائل آن حضرت نبود بلکه به شرایع دین بود میخواست از آن حضرت نقل کند نمیتوانست نام او را ببرد بلکه گفت: ابو زینب چنین گفت. عبدالله بن شداد میگفت: دوست دارم که اجازه دهند یک روز از صبح تا شب فضائل آن حضرت را بگویم سپس گردنم را با شمشیر بزنند.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ج 2 ص 73.

108 - پسرت خلیفه شد

روزی که ابوبکر خلیفه شد به پدرش ابوقحافه گفتند: پسرت خلیفه شد، وی آیه: **(قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)** را خواند، بعد پرسید: چرا او را خلیفه کردند؟ گفتند: بخاطر مسن بودنش، گفت: من که از او مسن ترم.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ج 1 ص 222.

ابوقحافه، نامش عثمان بن عامر بود، در فتح مکه مسلمان شد، در سال 14 هجری در سن 97 سالگی از دنیا رفت.

109 - محله های مدینه

در مدینه موقع هجرت رسول اکرم محله های بسیار با عنوان ((دار - دور)) بود که تعداد آنها به نه دار میرسید ، هر دار عبارت بود از محله ای که خانه ها و باغات و مزارع و سکنه آن مستقل بودند مانند دهات متصل بهم ، رسول اکرم موقع هجرت به دار بنی مالک بن نجار وارد شد .

مدرک :

سیره ابن کثیر ج 2 ص 280 .

110 - صوفی در مسجد حمص

یکی از قراء نقل میکند که روزی وارد مسجد حمص شدم ، مردی را دیدم که با سر برهنه ، سلام کردم جواب نداد ، بعد توجه نمود و گفت :
گمان میکنم تو نیز از این احمقها هستی که از اسافل شام می آیند ، پرسیدم :
آنها چه کاره اند ؟ گفت : از ایشان ابوبکر صنادیقی و عمر قواریر و عثمان بن ابی سفیان و معاویه بن عاص را دشمن میدارند .

گفتم : معاویه کیست ؟ گفت : او مردی بود که خدا او را فرستاده بود تا به قوم خود بگوید که عصای موسی از درخت عوسج بود ، در راه با محمود پیغمبر ملاقات کرد و با دختر او ازدواج نمود ، در زمان حجاج بن مهدی ، حسن و حسین از آن دختر دنیا آمدند ، گفتم : از تاریخ خوب اطلاع داری !! قرآن هم خوانده ای ؟

گفت : قرآن را با قراءات هفتگانه میخوانم ، گفتم : برایم بخوان ، شروع کرد :
(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ كَانُوا وَاِذَا جَاءَهُمْ بَشِیْرًا وَّنَذِیْرًا اسْتَغْشَوٰتِهَا اسْتَغْشَاۤسًا وَّ جَادُوا اِلٰی نَاقَةِ اللّٰهِ وَّوَمَكَّرُوْا مَكْرًا كُبٰرًا فَبَاۤیَ اِلَآءٍ رَبِّكُمَا تُكٰذِبٰنِ) . گفتم :
چرا به بغداد نمیروی تا قدر فضل ترا بدانند ؟ گفت : بغداد جای جاهلان و دیوانگان است با بغداد چه کار دارم ؟ ! رهایش کردم و از مسجد بیرون شدم .
مدرک :

اعیان الشیعه ج 1 ص 239 تالیف سید محسن بن عبدالکریم امین حسنی
عاملی نزیل دمشق ، ولادتش به سال 1284 قمری در قریه شقراء بوده و در
شب یکشنبه چهارم رجب سال 1371 قمری از دنیا رفت . قبرش در کنار قبر
حضرت زینب علیها السلام در شام است .

111 - لجام استر را برد

علی علیه السلام میخواست جهت نماز به مسجد رود ، به مردی که کنار در مسجد ایستاده بود فرمود : این استر را نگهدار ، پس از رفتن حضرت ، آن مرد افسار قاطر را از سرش بیرون کرد و برد ، حضرت از مسجد بیرون آمد در حالی که دو درهم در دست داشت و میخواست به آن مرد بدهد ، چون دید مرد رفته و لجام قاطر را برده ، دو درهم را به غلام داد که از بازار افساری بخرد .
غلام رفت و در بازار افسار سرقت شده را یافت که به دو درهم فروخته است ، دو درهم را داد و افسار را گرفت و آورد ، حضرت فرمود : انسان در اثر عجله و بی صبری روزی حلال را بخودش حرام میکند در صورتیکه با عجله کردن نمیتواند روزی را زیاد کند .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 3 ص 160

112 - اولین نماز جماعت

امام صادق علیه السلام فرمود: اولین نماز جماعت به این نحو بود که رسول خدا نماز میخواند و علی علیه السلام در یک طرف او ایستاده بود، جناب ابوطالب که همراه پسرش جعفر از آن محل عبور میکرد آن دو را دید، به جعفر گفت: تو نیز برو در طرف دیگر پسر عمویت بایست، چون پیغمبر آمدن جعفر را احساس کرد جلو رفت تا آن دو برادر پشت سر حضرت ایستادند، در این حال ابوطالب شاد شد و این اشعار را سرود:

ان علیا و جعفر اتقتی عند ملّم الزمان و الکرّب
والله لا اخذل النبی و لا یخذله من بنی ذو حسب
مدرک:

بحار الانوار ج 35 ص 68

جعفر طیار سومین پسر جناب ابوطالب و برادر حضرت علی علیه السلام شخصی بزرگوار و دارای فضائل بسیار بود، به سرپرستی قریب هشتاد نفر به حبشه مهاجرت نمود و سخن گویی آنها را بعهدہ گرفت، موقع فتح خیبر از حبشه به مدینه مهاجرت کرد، و رسول خدا از دیدار او بسیار شاد شد، در سال هشتم هجری با سپاهی بسوی سرزمین موته حرکت کرده با لشگر شام درگیر شدند، در این جنگ جعفر پس از ابراز دلوریهای بسیار در سن 41 سالگی شهید شد.

113 - از شب قدر ما را خبر ده

ابن عراده نقل میکند: شبهای ماه رمضان علی ع را با گوشت شام میداد ولی خودش نمی خورد، چون از خوردن غذا فارغ میشدند برای آنها خطبه خوانده و موعظه میکرد، در یکی از شبها موقع صرف غذا صحبت از شعراء به میان آمد، چون از غذا فارغ شدند طبق معمول حضرت شروع به ایراد خطبه کرد و فرمود: بدانید که ملاک و معیار امر شما دین است، و حافظ شما تقوی، و زینت شما ادب، و نگهدار آبروی شما حلم است.

اظهار کردند که از شب قدر ما را خبر ده که کدام شب است؟ فرمود: از علم به آن خالی نیستم ولی از شما مستور میدارم چون میدانم مستور ماندنش به صلاح شما است لذا خدا آنرا پنهان نگه داشته است، چه اگر معلوم و مشخص بود فقط در آن شب عبادت کرده و از عبادت شبهای دیگر غفلت میکردید، امیدوارم با عبادت در این شبها قدر از دستتان بیرون نرود.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ج 20 ص 153

114 - مانع گریه نباش

یزید بن هارون نقل میکند : چون رقیه دختر رسول خدا از دنیا رفت زنان صدا به گریه بلند نمودند ، عمر بن خطاب تازیانه برداشت که ایشانرا بزند ، رسول خدا دست وی را گرفت و فرمود : عمر آرام باش ، سپس به زنها فرمود : گریه کنید ولی صدای شیطانی در نیاورید ، آنچه از چشم و دل باشد از خدا و رحمت است ، و هرچه از دست و زبان باشد از شیطان است .

مدرک :

طبقات کبری طبع لیدن ج 3 ص 190 و سفینه البحار ج 1 ص 534 .

رقیه دختر رسول خدا اول همسر عتبه پسر ابولهب بود که او را طلاق داد ، عثمان در مکه با او ازدواج نمود ، با هم به حبشه مهاجرت نمودند ، موقع مسافرت رسول اکرم به جنگ بدر رقیه مریض بود ، روزی که زید بن حارثه مژده ظفر مسلمانان را به مدینه آورد رقیه وفات یافت .

115 - رفتار عثمان با صحابه

عثمان میخواست قرآن را جمع کرده و بصورت کتابی یکنواخت در آورد ، قرآنهایی را که مردم با ذوق و سلیقه خود برای خود نوشته بودند جمع کرد ، همه را با آب گرم شست و از بین برد و به نقلی همه را سوزاندن بجز مصحف عبدالله بن مسعود که در کوفه میزیست و از دادن قرآن خود امتناع ورزید ، عثمان بعامل خود عبدالله بن عامر دستور داد که عبدالله بن مسعود را پیش من بفرست ، در این دین جای دغل کاری و راهی برای ایجاد فساد و تبهکاری نیست !! عثمان مشغول ایراد خطبه بود که ابن مسعود وارد مسجد شد ، عثمان خطبه را قطع کرد و گفت : حیوانک بدی بسوی شما می آید !! ابن مسعود به او جواب تند داد که عثمان به غلامان خود دستور داد پای ابن مسعود را گرفته و روی زمین کشیده و دو دنده از استخوانهای او را شکستند ، عایشه که از جریان خبردار شد در حق عثمان سخنان بسیار تند گفت (البته بخاطر ابن مسعود نبود بلکه تصفیه حساب شخصی بود) ابن مسعود مریض و بستری شد ، عثمان به عیادتش رفت و گفت : این سخنها چیست که از تو نقل میکنند ؟ گفت : به دستور تو بود که شکم مرا لگدکوب کردند تا بیهوش افتادم و نماز ظهر و عصرم فوت شد ، و عطای مرا از بیت المال قطع کردی ، عثمان گفت : من حاضر به قصاص هستم ، آنچه به تو کرده اند تو نیز در حق من بکن ، ابن مسعود گفت : من اول کسی نخواهم بود که قصاص از خلفاء را شروع کند ، عثمان گفت : این عطای عقب افتاده تو است بگیر ، ابن مسعود گفت : موقعی که احتیاج داشتم از من دریغ داشتی حالا که نیاز ندارم میدهی ؟ نه ، مرا به آن احتیاج نیست .

ابن مسعود چند روزی مریض و ناراضی از عثمان زیست ، تا از دنیا رفت ، در آن موقع عثمان در مدینه نبود عمار به ابن مسعود نماز خواند و پنهانی دفن کرد ، چون عثمان برگشت و قبر تازه را دید پرسید : این قبر کیست ؟ گفتند : قبر ابن مسعود است ، گفت : چطور شد من ندانسته ام دفن کرده اند ؟ گفته شد : متصدی کارهایش عمار بود و خودش وصیت کرده بود که به تو خبر داده نشود .

پس از چندی مقداد از دنیا رفت عمار به او نماز خواند و دفن کرد ، چون خودش وصیت کرده بود که به عثمان دید عمار مرکز مخالفین شده خیلی خشمگین شد و گفت : نفرت باد بر پسر زن سیاه چهره ، من از اول او را میشناختم .

مدرک :

تاریخ یعقوبی ج 2 ص 170 - 171 .

116 - اولین وقف در اسلام

مخیریق از یهودیان بنی ثعلبه بود ، در جنگ احد گفت : ای گروه یهود شما خود میدانید که یاری محمد بر شما واجب است ، گفتند : امروز شنبه است و ما به هیچ کاری دست نمی‌زنیم ، گفت : دیگر برای شما شنبه ای نیست (دین و قوانین یهود نسخ شد و از بین رفت) مخیریق شمشیر خود را برداشت و عازم جنگ شد و گفت : اگر من کشته شدم ثروتم در اختیار محمد باشد هر چه صلاح دانست انجام دهد ، خدمت رسول خدا رسید و جنگید و کشته شد و رسول خدا فرمود :

((مخیریق بهترین یهود است))

املاک مخیریق که عبارت بود از هفت باغ ، رسول خدا آنها را تحویل گرفت و در راه خدا وقف کرد ، و این اولین وقف بود که در مدینه انجام یافت .
مدرک :

سیره ابن کثیر ج 3 ص 73 .

117 - حجاب بهترین پوشش زن است

پس از فتح مکه هند زن ابوسفیان مسلمان شد ، رسول خدا از او پرسید :
دین اسلام را چگونه یافتی ؟ گفت : خوب دینی است کاش سه چیز را نداشت ،
فرمود : آن سه چیز کدام است ؟ گفت : یکی تجبیه (رکوع و سجود) دوم معجر
(حجاب) سوم رفتن این غلام سیاه به بام کعبه (اذان بلال) .
حضرت فرمود : اما تجبیه ، پس نماز بدون آن قبول نمیشود ، اما حجاب ،
پس آن بهترین پوشش زن است ، اما غلام سیاه ، پس او بهترین بنده خداست .
مدرک :

تفسیر الکاشف ج 7 ص 493 .

هند دختر عتبه بن ربیعہ همسر ابوسفیان ، مادر معاویہ ، از زنان مشهور مکه و
متهم بود در جنگ احد حاضر بود و کفار را تشویق میکرد ، پس از شهید شدن
جناب حمزه اعضاء او را برید و میخواست جگر آن بزرگوار را بخورد که
نتوانست لذا به ((آکله الاکباد) معروف شد ، در فتح مکه بناچار مسلمان شد ، در
زمان خلافت عمر بن خطاب به سال 14 هجری از دنیا رفت .

118 - چطور پیغمبر وصیت نکرد

ابو هذیل علاف متوفای 227 گوید : در دیر هرقل مردی را دیدم که به دیوار بسته بودند ، بمن گفت : تو ابو هذیل علاف هستی ؟ گفتم : بلی ، گفت : خواب را لذتی هست ؟ گفتم : بلی ، گفت : انسان لذت خواب را کی در مییابد ؟ در دل خود گفتم : اگر بگویم در حال خواب ، خطا گفته ام چون انسان در آن حال عقل و شعور ندارد ، و اگر بگویم پیش از خواب ، باز خطا است ، چون خواب نیامده تا لذتش را دریابد ، و اگر بگویم : بعد از خواب ، باز غلط گفته ام چون پایان یافته است ، لذا از جواب متحیر ماندم .

گفتم : تو بگو تا از تو شنیده و از تو نقل کنم ، گفت : میگویم بشرط اینکه به این زن صاحب دیر بگویی امروز مرا نزن ، پیش زن رفته و درخواست کردم او هم پذیرفت ، مرد گفت : چرت و کسالت مرض است که عارض بدن میشود و خواب دوا و درمان اوست ، جوابش را پسندیدم ، خواستم از دیر بیرون روم ، گفت : ای ابو هذیل توقف کرده مطلب بزرگتری بشنو ، گفتم بگو .

گفت : درباره رسول خدا چه میگویی ؟ آیا او را در بین اهل آسمان و زمین امین و درستکار میدانی ؟ گفتم : بلی ، گفت : میخواست میان امتش اختلاف باشد یا اتفاق ؟ گفتم : وفاق و اتفاق را دوست میداشت ، در تایید جواب من آیه (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) را خواند ، سپس گفت : آیا در مرض موتش کسی را وصی نکرد و نگفت : این جانشین من است ؟ و یا تعیین کرد و به پیروی از او تشویق نمود ؟ جواب نیافتم ، او هم دیوانگیش در گرفت .

مدرک :

حیاة الحیوان دمیری ماده برذون .

حکیم سنائی گوید :

گویند که پیغمبر ما رفت ز دنیا میراث خلافت به فلان داد و به

بهمان

هرگز ملکی ملک به بیگانه نداده رو دفتر شاهان جهان جمله تو بر

خوان

با دختر و داماد و بنی عم و نبیره میراث به بیگانه دهد هیچ مسلمان

119 - نسابه قریش

عقیل بن ابیطالب به انساب و کارها و روزها و حوادث قریش از همه داناتر بود ، قریش از او کراهت داشتند و با وی دشمنی میکردند ، چون عیبها و بدیهای ایشان را بر ملا میکرد ، در مسجد رسول الله برای او فرش مخصوصی پهن میکردند و می نشست ، مردم دور او جمع میشدند از انساب و ایام عرب از او سوال میکردند ، وی عیبها و بدیها و زشتکاریهای قریش را میگفت ، لذا او را دشمن داشته و در حق او چیزهای باطل گفتند و به حماقت نسبت دادند ، و حدیثهای باطل و داستانهای بی اساس در حق وی نقل کردند .

مدرک :

اسد الغابه ج 3 ص 423 نوشته ابن اثیر .

120 - بت‌های قوم را می شکست

در تاریخ طبری است که علی علیه السلام موقع هجرت دوشنبه و سه شنبه را در قبا به ام کلثوم دختر هدم مهمان شد، در تاریکیهای شب میدید که مردی در زده و چیزی میدهد و میرود، حضرت موضوع را از ام کلثوم پرسید، گفت: این مرد سهل بن حنیف است چون میداند من بی سرپرست هستم شبها به بت‌های قوم دست برد زده شکسته و برایم می‌آورد تا بجای هیزم از آنها استفاده نمایم، امیرالمومنین علیه السلام بخاطر این همیشه احترام سهل را مراعات میکرد و قدردانی می نمود.

مدرک:

سفینه البحار ج 1 ص 676.

سهل بن حنیف انصاری بدری از اصحاب رسول خدا و از دوستان امیرالمومنین علیه السلام و در جریان جمل والی او در مدینه بود، موقع مراجعت حضرت از صفین سهل وفات یافت، حضرت در مرگ او بسیار بی تابی نمود، و بر او پنج بار نماز خواند.

121 - تو بمنزله هارون میباشی

براء بن عازب و زید بن ارقم نقل میکنند که در جنگ تبوک رسول خدا به علی بن ابیطالب فرمود: چاره ای جز این نیست که یا باید من در مدینه بمانم و یا تو، لذا علی در مدینه گذاشت و خود روانه تبوک شد، مردم در مدینه شایع کردند که پیغمبر از علی کراحت پیدا کرده و از اول از او دل خوش نداشت، چون این مطلب به گوش علی رسید خود را به پیغمبر رسانید.

حضرت فرمود: علی برای چه آمده ای؟ گفت: برای چیزی نبود فقط از عده ای شنیدم که مرا به خاطر اینکه از من کراحت پیدا کرده ای در مدینه گذاشته ای، حضرت خندید و فرمود: یا علی راضی نیستی که نسبت بمن مانند هارون باشی نسبت به موسی جز اینکه تو پیغمبر نیستی ((افلا ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انک لست بنبی))

گفت: بلی راضی هستم یا رسول الله، فرمود: پس تو چنین هستی.

مدرک:

طبقات کبری ج 3 ص 15.

براء بن عازب انصاری صحابی، نقل شده که در چهارده غزوه با پیامبر حاضر بود، در جنگ جمل و صفین در خدمت علی ع بود، در سال 24 هجری ری را بطور صلح فتح نمود، سپس در کوفه سکونت گزید، در زمان مصعب بن زبیر از دنیا رفت.

122 - پیشنهاد شما قاری قرآنست

سلمه جرمی با جمعی از قومش شرفیاب خدمت رسول خدا شدند و اسلام آوردند و قرآن یاد گرفتند ، موقع بازگشت عرض کردند : یا رسول الله چه کسی با ما نماز بخواند ؟ فرمود : آنکه بسیار قرآن یاد گرفته است ، چون به وطن بازگشتیم دیدند من از همه بسیار قرآن یاد گرفته و حفظ کرده ام لذا مرا پیشنهاد خود قرار دادند ، تا امروز در تمام اجتماعات قوم جرم من امام ایشان بوده ام .

مدرک :

کتاب اسدالغابه ج 2 ص 340 .

123 - بتها را فرو ریخت

جابر بن عبدالله نقل میکند که در فتح مکه رسول خدا وارد مسجد الحرام شد در حالی که عصای کوتاهی در دست داشت ، در اطراف کعبه بت‌های زیاد جهت عبادت نصب کرده بودند ، حضرت به کنار هر بتی که میرسید با عصا از سینه آن میزد و به زمین می افکند ، مسلمانها با تیر حمله کرده و آنها را خرد نموده از مسجد بیرون میریختند ، حضرت این آیه را میخواند : (وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) .

مدرک :

تفسیر المیزان ج 7 ص 354 تالیف فیلسوف بزرگوار ، مفسر عالیقدر سید محمد حسین طباطبائی تبریزی مقیم قم مولود 29 ذی الحجه سال 1321 قمری ، متوفای روز یکشنبه 18 محرم الحرام سال 1402 قمری

124 - اولین طلاق خلع در اسلام

حبیبه دختر سهل ثابت بن قیس بود ، چون ثابت بد شکل بود حبیبه او را پسند نکرد ، خدمت رسول خدا آمد و عرض کرد : یا رسول الله من هرگز روی دیدن او را ندارم ، اگر ترس از خدا نبود تف برویش می انداختم ، حضرت فرمود : باغی را که بعنوان مهریه به تو داده به او برمیگردانی ؟ گفت : بلی ، باغ ثابت را پس داد ، حضرت میان آن دو دستور طلاق و جدائی داد ، این اولین طلاق خلع بود در اسلام .

مدرک :

تفسیر المیزان ج 2 ص 266 .

125 - حدیث میفروخت

نقل شده که معاویه به سمره بن جندب صد هزار درهم داد که نقل کند آیه
(وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ اللَّهُ
الْخِصَامُ) (یعنی از مردم کسانی هستند که سخنان آنها درباره دنیا ترا به شگفت
می آورد و خدا را به آنچه در دل دارد شاهد میگیرد در حالی که او از سخت
ترین خصومت کنندگان است.) در حق علی عليه السلام نازل شده، و آیه (وَمِنَ
النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) درباره ابن ملجم لعنه الله نازل شده،
سمره نپذیرفت، دویست هزار داد قبول نکرد، چهار صد هزار داد قبول کرد.

مدرک:

سفینه البحار ج 1 ص 656.

126 - فرماندار مدائن

چون سلمان فارسی به فرمانداری مدائن منصوب شد تنها سوار الاغی شده عازم مدائن گشت ، چون خبر به اهل مدائن رسید مردم برای استقبال از فرماندار جدید از شهر بیرون شدند ، پس از طی مسافتی با پیرمردی الاغ سوار روبرو شدند ، پرسیدند : ای شیخ امیر ما را کجا دیدی ؟ پرسید : امیر شما کیست ؟ گفتند : امیر ما سلمان فارسی صحابه رسول خداست ، فرمود من سلمان هستم ولی امیر نیستم .

مردم به احترام او پیاده شده و اسبهای نجیب برای سواری او پیش کشیدند ، فرمود : این الاغ برای من بهتر و موافق تر است ، چون وارد شهر شد خواستند او را به دار الاماره ببرند ، فرمود : من امیر نیستم که به دارالاماره بروم ، دکانی را در بازار اجاره کرد و آنجا مشغول رسیدگی به کارهای مردم شد ، اثاثیه منزل او عبارت بود از زیرانداز و ظرف آب و عصا .

مدرک :

الانوار النعامیه چاپ چهار جلدی تبریز ج 1 ص 51 تالیف سید نعمه الله بن سید عبدالله جزائری ، وی به سال 1050 هجری قمری در ضباعیه جزائر چشم به جهان گشود ، در راه تحصیل علوم متحمل مشقتهای زیاد شد ، خدمت علامه محمد باقر مجلسی را در اصفهان درک نمود ، شب جمعه 23 شوال سال 1112 قمری وفات یافت .

127 - حقوق همه را پرداز

سلمان به زیارت ابودرداء رفت ، زن ابودرداء را پریشان و ژولیده یافت ، گفت اینطور چرا ؟ (چون شرعا زن شوهردار باید خود را مرتب نگهدارد) زن گفت : برادرت به کارهای دنیا توجه ندارد ، سلمان نشست تا ابودرداء به منزل آمد و به سلمان خوش آمد گفت ، و برایش غذا آورد ، سلمان گفت ؟ : اول خودت بخور ، گفت : من روزه هستم ترا بخدا تو میل کن ، سلمان گفت : تا تو غذا نخوری من هم نمیخورم .

سلمان شب را در آنجا ماند ، چون شب شد ابودرداء برای عبادت برخاست ، سلمان جلو او را گرفت و گفت : پروردگارت در ذمه تو حقی دارد و بدنت بر تو حقی دارد ، و اهل و عیالت نیز بر تو حقی دارند ، گاهی روزه بگیر و گاهی بخور ، گاهی نمازبخوان و گاهی بخواب ، حق هر ذی حق را بجا آر ، صبح ابودرداء خدمت رسول خدا رسید و جریان سلمان را نقل کرد ، حضرت هم سخنان سلمان را تصدیق نمود .

مدرک :

نزه النواظر معروف به مجموعه ورام تالیف ورام بن ابی فراس که از فضلاء حله و از نسل مالک اشتر بود ، در اول امر لباس سپاهی می پوشید و شمشیر بر کمر می بست ، سپس آنرا ترک نموده مشغول عبادت شد ، به سال 650 هجری از دنیا رفت .

ابوالداراء عویمربن زید انصاری صحابی معروف ، از علماء زمین شمرده میشد ، به قولی یکسال قبل از کشته شدن عثمان از دنیا رفت ، و به قول ابن قتیبه در جریان علی علیه السلام با معاویه ، ابودرداء زنده بوده است .

128 - مالک اشتر و مرد بازاری

نقل شده که روزی مالک اشتر از بازار کوفه میگذشت در حالی که پیراهنی از کرباس در بر و عمامه ای از آن در سر داشت ، یکی از اهل بازار او را دید و شکل و قیافه او را حقیر شمرد ، زباله ای را که جمع کرده بود بسوی او پرتاب کرد ، مالک بدون توجه به او رد شد و رفت ، همسایه ها به مرد بازاری گفتند : این مرد که زباله بر سرش پرتاب کردی میدانی کیست ؟ گفت : نه ، گفتند : او مالک اشتر صحابه امیرالمؤمنین بود .

مرد بازاری بخود لرزید ، و برای عذر خواهی از پی مالک دوید ، آخر او را در مسجدی یافت که مشغول نماز است ، چون از نماز فارغ شد مرد بازاری خود را به پای مالک انداخت ، مالک پرسید : این چه کار است ؟ گفت : از تو پوزش می طلبم ،

فرمود : ترا ترسی نیست بخدا قسم وارد مسجد نشده ام مگر برای آنکه در حق تو از خداوند درخواست عفو و مغفرت نمایم .

مدرک :

مجموعه ورام .

129 - به دیدن ما بسیار بیا

امام حسین علیه السلام می فرمود: در ایام طفولیت وارد مسجد شدم، دیدم عمر بن خطاب بالای منبر است، از منبر بالا رفته و گفتم: از منبر پدرم پایین آمده به منبر پدرت بنشین، عمر گفت: پدر من منبر نداشت، بعد مرا گرفته و با خود در منبر نشانید، او مشغول صحبت شد و من سنگریزه هائی را که در دست داشت زیر و رو میکردم.

چون از منبر پایین آمد مرا به منزل خود برد و گفت: این سخن را کی به تو یاد داده بود؟ گفتم: بخدا سوگند که هیچ کس یاد نداده بود، گفت: فرزندم برای دیدن ما بسیار بیا، روزی برای ملاقات او رفتم دیدم با معاویه خلوت کرده و عبدالله بن عمر پشت در منتظر اجازه ایستاده است، ابن عمر برگشت من هم برگشتم.

پس از چندی با او روبرو آمدم، گفت: چندی است نمی بینمت؟ گفتم: چندی پیش آمدم با معاویه خلوت داشتی عبدالله هم منتظر اجازه بود، او برگشت من نیز برگشتم، گفت: تو در اجازه دادن از پسر عمر شایسته تر و مقدم هستی، این موها را در سرما خدا، سپس شما رویانده اید.

((یعنی خدا و شما ما را از بندگی و بردگی نجات داده اید، چونقبل از اسلام سر غلامان را داغ زده و موی آنها را از بین میبردند - ع))

مدرک:

تاریخ بغداد ج 1 ص 141

130 - شطرنج و فقاغ

فضل بن شاذان میگوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: چون سر حسین علیه السلام را به شام بردند یزید (علیه اللعنه) دستور داد سفره طعام گشودند و سر مطهر را وسط سفره نهادند، خود و یارانش میخوردند و آبجو می نوشیدند، چون از طعام فارغ شدند، دستور داد سر حضرت را در طشتی زیر تختی نهادند، روی تخت (میز) بساط شطرنج پهن کردند.

یزید شطرنج بازی کرده و از حسین و پدرش و جدش یاد نموده و به ایشان استهزاء میکرد، هر وقت به حریف خود غلبه می کرد جام آبجو را برداشته و سه جرعه می نوشید و بقیه را در کنار طشتی که سر حسین در آن بود به زمین میریخت، هرکس از شیعیان ما باشد باید از خوردن فقاغ و بازی شطرنج خودداری کند، و موقع دیدن اینها یادی از حسین کرده و یزید و اتباعش را لعنت کند که خدا به این وسیله گناهان او را محو میکند.

مدرک:

بحار الانوار ج 79 ص 237.

131 - آرزوی دم مرگ

از اتفاقات غریب است که عبدالملک بن مروان در قصر خود که مشرف بود به نهر بردی در حال احتضار بود ، در این موقع چشمش به کازری افتاد که لباسهای مردم را می شست ، عبدالملک گفت : ایکاش من هم مانند این کازر بودم و روزی خود را روز به روز کسب میکردم و متصدی امر خلافت نمیشدم ، سپس اشعار امیه بن صلت را خواند :

کل حی و ان تطاول دهرا آیل امره الی ان یزولا
لیتتی کنت قبل ما قد بدی لی فی روس الجبال ارعی الوعولا

چون این سخن به ابو حازم زاهد رسید گفت : خدا را شکر که ایشان (خلفاء) موقع مرگ آرزوی مقام ما میکند ، ولی ما هیچ وقت آرزوی حال ایشان نمیکنیم

مدرک :

حیاه الحیوان دمیری ماده وعل .

عبدالملک بن مروان از خلفاء جبار بنی امیه ، قبل از رسیدن به خلافت دائماً در مسجد نماز و قرآن میخواند و به او حمامه المسجد میگفتند ، روز یکشنبه اول ماه رمضان سال 65 هجری به او بیعت کردند ، روز شنبه 14 شوال سال 86 هجری از دنیا رفت .

132 - حضرت موسی را موعظه کرد

نقل شده که روزی حضرت موسی نشستند بود که شیطان وارد شد ، کلاهی رنگارنگ در سر داشت ، چون نزدیک شد بعنوان احترام کلاه از سر برداشت و جلو رفت و سلام کرد ، حضرت موسی پرسید : تو کیستی ؟ گفت : من ابلیس هستم ، آمده ام بیاس احترام مقاوم و تقرب تو نزد خدا ترا سلام کنم ، حضرت پرسید : آنچه در سر داشتی چیست ؟ گفت : بوسیله آن دل‌های اولاد آدم را میربایم ، پرسید : کدام عمل است که اگر اولاد آدم آنرا انجام دهند به آنها چیره میشوی ؟ گفت : زمانی که خود پسند باشد و عمل خود را بسیار شمارد و گناهان خود را فراموش کند .

یا موسی تو را از سه چیز بیم میدهم : با زن اجنبی خلوت مکن چون هیچ مرد و زن نامحرم با هم خلوت نمیکنند مگر اینکه من همراه ایشان باشم تا آنها را به فتنه بیاندام ، اگر با خدا عهد و پیمان بستی آنرا به ثفوریست انجام ده ، و اگر از مالت صدقه بیرون کردی بزودی آنرا به مصرفش برسان و الا منصرف میسازم .

مدرک :

مجموعه ورام ص 73 .

133 - از مجرم موعظه خواست

امام صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد حضرت عیسی رفت و گفت: یا روح الله من زنا کرده ام با اجرای حد الهی مرا پاک ساز، حضرت دستور داد تا مردم برای تطهیر او حاضر شوند، چون مردم حاضر شدند گودالی کردند و مرد مقصر را در آن نهادند، حضرت عیسی فرمود: هر کس در ذمه اش حد الهی است نباید به این شخص حد بزند، مردم همه برگشتند بجز حضرت یحیی و حضرت عیسی علیه السلام.

حضرت یحیی نزد مرد مقصر رفت و گفت: مرا موعظه کن، گفت: نفس خود را در بدست آوردن خواسته هایش آزاد مگذار که ترا هلاک میکند، حضرت فرمود: باز هم بگو، گفت: هیچ گناهکاری را بر گناه او ملامت و سرزنش مکن.

مدرک:

مجموعه ورام ص 239.

134 - هدیه خلیفه را قبول نکرد

عثمان توسط دو غلام خود دویست دینار به ابوذر فرستاد و گفت : به او بگوئید : عثمان ترا سلام رساند و گفت : اینها را در احتیاجات خود صرف کن ، ابوذر پرسید : آیا خلیفه به سایر مسلمانها هم مانند من دویست دینار داده است ؟ گفتند : نه ، گفت : من هم یکی از مسلمانانم بر من روا میباشد آنچه بر آنها رواست .

غلامها گفتند : عثمان میگوید : این دینارها از مال خودم است ، بخدا قسم که مال حرام به آن مخلوط نشده است ، فرمود : مرا به آنها احتیاجی نیست ، چون من امروز از بی نیازترین مردم هستم ، گفتند : خدا عافیتت دهد در منزل تو چیز زیاد و یا کمی که مورد استفاده واقع شود نمی بینم ، فرمود : زیرا این پلاس دو قرص نان هست که چند روز بر آنها گذشته است ، من این دینارها را چکنم ؟ بخدا قسم که قبول نخواهم کرد تا خدا بداند که من به هیچ چیز قادر و مالک نیستم ، و با اعتقاد به ولایت علی بن ابیطالب و عترت طاهرین او از بی نیازترین مردم هستم . از رسول خدا شنیدم که می فرمود : به مرد پیر قبیح است که دروغگو باشد ، آنها را به عثمان برگردانید و او را آگاه سازید که مرا نزد او حاجتی نیست و از او چیزی نخواهم خواست تا با پروردگار خود ملاقات کنم و میان من و عثمان او خودش قضاوت کند .

135 - به یاران خود اعتماد نداشت

امام حسن علیه السلام بدان جهت با معاویه مصالحه کرد که از اصحابش بجان خود ترسید: چون جمعی از یاران آن حضرت پنهانی به معاویه نامه نوشتند و اظهار اطاعت کردند و ضمانت نموده بودند که اگر سپاه معاویه به لشکر امام نزدیک شود او را گرفته و تحویل معاویه دهند، لذا امام بجز از عده معدودی از خواص شیعه به هیچ کس اعتماد نداشت و از طرفی معاویه صلحنامه ای نوشته همراه نامه های اصحاب پیش امام فرستاد، امام ناچار شده و به صلح تن در داد.

مدرک:

المجالس السنیه ج 5 ص 203 تالیف سید محسن امین عاملی .

136 - مؤمنان را ذلیل کردی

در مقاتل الطالبیین است که امام حسن علیه السلام با جمعی جلو منزل خود نشسته بود که سفیان بن لیلی از آنجا میگذشت ، گفت :

((السلام علیک یا مدل المومنین)) حضرت فرمود : ((علیک السلام)) یا سفیان از مرکب فرود آی ، سفیان پیاده شد و پای شتر را بست و نشست ، امام فرمود : آن چه بود گفتی ای سفیان ؟ گفت : گفتم السلام علیک یا مدل المومنین ، فرمود : چرا این سخن را به زبان راندی ؟ گفت : پدر و مادرم فدایت باد بخدا سوگند ما را ذلیل کردی با این ظالم مصالحه نموده و کار امت را بدست پسر هند جگر خوار سپردی در صورتیکه صد هزار مرد شمشیر زن حاضر بودند پیش تو کشته شوند و خدا امر مردم را بر تو جمع کند . فرمود : سفیان ما اهل بیت هر وقت حق را تشخیص دادیم به آن عمل میکنیم ، من از پدرم علی علیه السلام شنیدم که میفرمود : من از رسول خدا شنیدم که فرمود : شبها و روزها پایان نیابند تا اینکه خدا امر این امت را به مردی جمع میکند که گشاده پائین و فراخ گلو است ، میخورد و سیر نمیشود ، خدا با نظر رحمت به او نگاه نمیکند ، نمی میرد تا برای او در آسمان مدافعی و در زمین یآوری نباشد و او معاویه است ، و من می دانستم که خدا اراده خود را عملی خواهد کرد .
مدرک :

المجالس السنیه ج 5 ص 233 .

((یعنی چون میدانستم خدا برای امتحان مردم و سایر مصالح اراده کرده امر امت اسلامی بدست معاویه قرار گیرد چنانچه امر خلافت در دست دیگر اشخاص قرار گرفت ، و خدا اراده خود را عملی میکند و مقابله با آن نتوان کرد

و جنگ در این راه بی نتیجه است ، نخواستم خون مسلمانها بدون اخذ نتیجه
ریخته شود - ع)) .

137 - مثل جدش رفتار کرد

در علل الشرایع از ابوسعید نقل میکند که به حسن بن علی علیه السلام گفتم : یا بن رسول الله چرا در مقابل معاویه سستی نموده و مصالحه کردی در صورتی که خلافت حق تو بود و او گمراه و ستمگر است ؟

فرمود : ای ابو سعید مگر من حجت پروردگار ، و بعد از پدرم امام مردم نیستم ؟ گفتم : بلی هستید ، فرمود مگر من همان نیستم که رسول خدا در حق من و برادرم فرمود : حسن و حسین امامند خواه قیام کنند و یا بنشینند ؟ گفتم : بلی هستید ، فرمود پس من امامم قیام کنم و یا خانه نشین باشم .

ای ابوسعید علت مصالحه من با معاویه همان علت است که در مصالحه رسول خدا با بنی ضمیره و بنی اشجع و با مردم مکه در حدیبیه بود ، آنها به نزول قرآن از جانب خدا کافر بودند ، و اینها به تاویل آن کافرند .

ای ابوسعید در صورتی که من امام هستم روانیست رای مرا سفیهانه شمرد و باطل دانست خواه راجع به صلح باشد و خواه راجع به جنگ و لو اینکه حکمت آنرا ندانید ، آیا نمی بینی که چون خضر کشتی را سوراخ کرد و پسر را کشت و دیوار را مرمت کرد حضرت موسی ناراحت شد و اعتراض کرد ، چون حکمت آنرا نمی دانست ، ولی وقتی که خضر حکمت آنرا بیان کرد موسی راضی شد ، و شما هم نسبت به من خشمگین شده و ناراضی هستید ، چون حکمت آنرا نمیدانید ، اگر صلح نمیکردم معاویه احدی از شما شیعیان را روی زمین زنده نمیگذاشت .

مدرک :

المجالس السینه ج 5 ص 234 .

138 - اگر یاور داشتیم میجنگیدم

سالم بن ابی الجعد گوید : مردی از دوستانم بمن گفت : خدمت حسن بن علی علیه السلام شرفیاب شدم و گفتم : یا بن رسول الله ما شیعیان را ذلیل و بنده و برده نمودی ، فرمود : چرا و از چه راهی ؟ گفتم : بخاطر اینکه امر خلافت را تسلیم این ستمگر نمودی ، فرمود : من امر را به او تسلیم نکردم بلکه برای خود یاور نیافتم . اگر عده ای یاور مییافتم شب و روز با معاویه میجنگیدم ، ولی اهل کوفه را می شناسم و امتحان کردم ، کسی که فاسد است برای یاری من صلاحیت ندارد ، ایشانرا وفا نیست ، به گفتار و کردار آنها اعتماد نداشتم ، میگویند : دلهای ما با شماست ولی شمشیرهای آنها بر روی ما کشیده شده است .

مدرک :

کتاب الاحتجاج ج 2 ص 11 تالیف احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی .

139 - همه مردم مثل تو نیستند

نقل شده که حجر بن عدی به امام حسن علیه السلام گفت : مؤمنان را روسیاه کردی ، حضرت فرمود : همه مردم آنچه را که تو دوست میداری دوست نمیدارند ، و رای ایشان مانند رای تو نیست ، و من اینکار را برای حفظ و زنده ماندن شماها انجام دادم .

مدرک :

المجالس السینه ج 5 ص 234 .

140 - اصحابش بی وفا بودند

سبط ابن جوزی ازسدی نقل میکند که امام حسن بخاطر رغبت و میل بدنیا با معاویه صلح نکرد ، بلکه برای این مصالحه کرد که دید اهل کوفه با او سر بی وفائی و حيله گری دارند ، و ترسید که او را گرفته تحویل معاویه دهند ، دلیل و علامت ترس این بود که آن حضرت پیش از مصالحه در نخلیه خطبه خواند و فرمود : ای مردم این خلافت که من با معاویه در سر آن اختلاف داریم حق من است و میخواهم برای اصلاح امت و حفظ خونهای ایشان از حق خود صرف نظر کنم ، شاید برای شما فتنه و مدتی باعث بهره مندی باشد .

مدرک :

المجالس السینه ج 5 ص 226 .

141 - خیمه هایش را غارت کردند

اهل کوفه به خیمه های امام حسن علیه السلام ریخته و آنها را غارت کردند ، و خود آن حضرت را با خنجر زخمی نمودند ، چون به گرفتاری و تنهائی خود یقین کرد به مصالحه و ترک جنگ تسلیم شد .

معاویه مخفیانه اشخاصی میان لشگر امام حسن علیه السلام می فرستاد شایع میکردند که قیس بن سعد که امیر سپاه امام در جبهه بود با معاویه صلح کرده ، و میان لشگر قیس شایع می کردند که امام با معاویه صلح کرد و پیشنهادهای او را قبول کرد .

مدرک :

مروج الذهب ج 2 ص 431 .

مغیره بن شعبه و عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن الحکم را معاویه در مدائن پیش امام فرستاد که در چادری با امام خلوت کردند ، چون از نزد امام بیرون شدند از روی دروغ و حيله با صدای بلند به همدیگر گفتند : خدا بوسیله فرزند رسول خدا خونها را حفظ کرد و فتنه را خاموش نمود که صلح را پذیرفت ، این جمله ها را طوری گفتند که سپاهیان امام شنیدند ، و گفته های آن شیاطین را باور کرده به خیمه امام ریختند ، حضرت سوار مرکب خود شده در تاریکی سباباط از دست ایشان فرار نمود .

مدرک :

تاریخ یعقوبی ج 2 ص 431 .

142 - مواد صلحنامه

چون امام حسن علیه السلام وارد مدائن شد شخصی در لشکر امام صدا زد : ای مردم قیس بن سعد کشته شد بپاخیزید ، با شنیدن این صدا مردم به چادر امام ریخته هرچه را در آن بود غارت کردند حتی بساطی را که زیر امام بود کشیدند و بردند ، لذا خشم و هراس امام از ایشان زیاد شد .

آنچه امام حسن از معاویه در مقابل صلح مطالبه کرد عبارت بود از :

1 - آنچه در بیت المال کوفه است که در حدود پنج میلیون دینار بود به امام واگذار شود (از امام مطالبه نشود) .

2 - خراج و مالیات دارا بجزد که از توابع فارس است به او داده شود .

3 - به علی علیه السلام فحش داده نشود ، معاویه این را قبول نکرد ، قرار شد در حضور امام حسن فحش ندهد که معاویه پذیرفت ولی در عمل وفا نکرد .

چون مراسم مصالحه پایان یافت امام در میان مردم کوفه بپاخاست و فرمود : ای اهل کوفه سه چیز مرا نسبت به شما بی میل و بی اعتنا کرد : پدرم را کشتید ، خودم را زخمی کردید ، و اثاثم را به غارت بردید .
مدرک :

الکامل بن اثیر ج 3 ص 203 .

صلح نامه را چنین نوشتند :

بسم الله الرحمن الرحيم ، حسن بن علی بن ابیطالب صلح کرد با معاویه بن ابی سفیان بشرط اینکه :

1 - او عمل کند در میان مردم به کتاب خدا و سنت رسول اکرم و سیره خلفاء راشدین .

- 2 - معاویه بعد از خود احدی را بر این امر (خلافت) تعیین نکند .
- 3 - مردم در هر جای عالم باشند از شام و عراق و حجاز و یمن از شر او ایمن باشند .
- 4 - اصحاب علی علیه السلام و شیعیان او از تعرض و تعدی معاویه بر جانها و مالها و فرزندان خود ایمن باشند .
- 5 - بر حسن بن علی و برادرش حسین و سایر اهل بیت و خاندان رسول اکرم مکرری نیندیشد ، و در آشکار و نهان ضرری نرساند ، و احدی از ایشان را در افقی از آفاق زمین نترساند .
- 6 - و سب امیرالمومنین نکند ، و در قنوت نماز ناسزا به آن حضرت و شیعیان او نگویند .
- مدرک :

منتهی الامال ج 1 ص 167

((از اینجا معلوم میشود که آنچه ابن اثیر در الکامل درباره متن صلحنامه نقل کرده و در بالا ثبت شد ناقص بلکه تحریف یافته بوده که هدف حضرت را منحصر نموده در چند فقره مالی - ع))

143 - معاویه در قصر خضراء

چون به معاویه خبر رسید که امام حسن صلح را پذیرفته است ، معاویه در قصر خضراء تکبیر گفت ، مردم قصر به تبعیت از او تکبیر گفتند ، مردم مسجد با شنیدن صدای ایشان تکبیر گفتند ، فاخته دختر قرظه همسر معاویه از قصر خود خارج شده و نزد معاویه رفت و گفت : خدا شادت کند یا امیرالمؤمنین چه خبر شده است ؟

گفت : قاصد برایم مزده آورده که حسن بن علی صلح را پذیرفت و تسلیم شد ، بیاد فرمایش رسول خدا افتادم که فرمود : ((این پسرم آقای جوانان بهشت است و بزودی خدا بوسیله او میان دو گروه بزرگی از مؤمنان را صلح و صفا میبخشد)) الحمدالله که گروه مرا هم از مؤمنان قرار داد .
مدرک :

مروج الذهب ج 2 ص 430 در آنجا متن خبر را اینطور نقل کرده است : ((ان ابنی هذا سید اهل الجنه و سیطح الله به بین فئتين عظیمتین من المومنین))
((بعضی از علماء میگویند : این حدیث از رسول خدا نیست معاویه آنرا جعل کرده برای آنکه خود و طرفدارانش از ننگ و داغ حدیث ((فئه باغیه)) که آنها را مفتضح کرده بود برهاند و خود شان را جزو مؤمنان قلمداد کند)).
((حقیر گوید : اصل حدیث در اکثر کتب نقل شده است ولی در بعضی نقلها کلمه ((من المومنین)) ندارد ، بنظر میرسد که معاویه این کلمه را که هدف او را تامین میکند اضافه کرده است ، کلام معاویه ((الحمدالله گروه مرا از مؤمنین قرار داد)) دلیل تصرف معاویه است در فرمایش رسول خدا - ع))

144 - امام به آنها توضیح داد

چون امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد مردم وارد خدمتش شدند ، بعضی از مردم امام را بخاطر صلح سرزنش کردند ، فرمود : نمیدانید من چه کاری برای شما انجام داده ام ، بخدا سوگند آنچه من انجام داده ام برای شیعیانم از آنچه بر آن میتابد و غروب میکند بهتر است .

مگر نمیداند که من امام شما هستم و اطاعت من بر شما واجب است ، و من سید جوانان اهل بهشتم با تصریح رسول خدا ؟ گفتند : بلی میدانیم مگر نمیدانید که چون خضر کشتی را سوراخ کرد ، و دیوار را مرمت نمود ، و پسر را کشت مورد خشم و اعتراض موسی بن عمران قرار گرفت ؟ چون حکمت این کارها را نمیدانست ، در صورتیکه این کارها نزد خدا دارای حکمت و درست بودند .

مگر نمیدانید که هیچ یکی از ما نیست مگر اینکه درگردن او بیعتی باشد از طاغیه زمان خود مگر قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز میخواند ، خدا تولد او را مخفی میدارد ، خود او از چشمها پنهان میشود تا اینکه موقع ظهورش بیعت کسی در ذمه او نباشد ، او نهمین فرزند برادرم حسین و پسر سیده زنان است .

مدرک :

کتاب الاحتجاج ج 2 ص 9

145 - سران اصحاب رشوه گرفتند

معاویه به هر یکی از اشعث بن قیس ، شبت بن ربیع ، و عمرو بن حریث مخفیانه پیغام فرستاد که اگر حسن بن علی را بکشی برایت دویست هزار درهم ، و ریاست یکی از لشگرها و استانهای شام ، و یکی از دخترانم را میدهم ، چون امام از جریان مطلع شد برای حفظ جان خود زیر لباسهایش زره جنگی می پوشید ، و با همان نحو نماز جماعت میخواند ، روزی یکی از منافقان تیری بجانب آن حضرت پرتاب کرد که بجهت پوشیدن زره موثر نشد .
مدرک :

سفینه البحار ج 1 ص 682 .

اشعث بن قیس کندی از شیاطین عرب و از منافقان بود ، پس از رحلت رسول خدا مرتد شد ، مسلمانان او را اسیر نموده پیش ابوبکر آوردند ، ابوبکر از گناهی درگذشت و خواهرش را به عقد او درآورد ، وی از امیرالمومنین انحراف داشت و آن حضرت او را ((عرف النار)) می نامید ، اشعث از همدستان ابن ملجم بود ، دخترش امام حسن علیه السلام را مسموم نمود ، پسرش محمد بن اشعث جناب مسلم را دستگیر نموده پیش ابن زیاد برد ، و در کربلا از فرماندهان سپاه بود ، اشعث به قولی پس از چهل روز از شهادت علی علیه السلام از دنیا رفت .

عمرو بن حریث از ثروتمندان کوفه و از موالیان بنی امیه بود ، از امیرالمؤمنین علیه السلام منحرف بود ، درباره میثم تمار سعایت نمود ، در سال 85 هجری از دنیا رفت .

146 - مالک بن نویره و خالد

پس از آنکه خالد بن ولید مالک بن نویره را کشت و با زنش همبستر شد به مدینه برگشت و داخل مسجد شد ، در تن لباسی داشت آلوده به زنگار آهن ، در عمامه اش سه تیر نصب شده بود ، چون عمر او را دید گفت : ای دشمن خدا ریا میکنی ؟ به مرد مسلمانی تعدی کردی و او را کشتی و به همسرش تجاوز کردی ؟ بخدا سوگند اگر بتو دست یابم سنگسارت خواهم کرد ، سپس تیرها را از عمامه خالد بیرون کشید .

در این مدت خالد به خیال اینکه عمر این سخنها را از جانب ابوبکر میگوید ساکت بود و چیزی نمی گفت ، چون پیش ابوبکر رفت و با او سخن گفت ، ابوبکر به کارهای او صحنه نهاد و عذرش را پذیرفت ، عمر مرتب ابوبکر را تشویق میکرد که قصاص مالک را از خالد بگیرد .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 1 ص 179

((ابوبکر به پیشنهاد عمر ترتیب اثر نداد و خالد را مجازات نکرد تا خلافت به عمر رسید ، در آن موقع خالد امیر سپاه و مشغول فتح شام بود به مجرد اینکه عمر در خلافت مستقر شد دستور عزل خالد را صادر کرد - ع)) .
از مالک بن نویره ارتداد سر نزده بود ، افراد سریه درباره قوم مالک اختلاف کردند : عده ای از جمله ابوقتاده انصاری شهادت دادند که ایشان اذان و اقامه گفتند و نماز خواندند .

خالد عذر می‌آورد که مالک بمن گفت : صاحب شما چنین و چنان گفت ، من هم مگر تو او را صاحب خود نمیدانی ؟ لذا او را کشتم (منظور مالک از صاحب شما ابوبکر بود ولی خالد سخن او را تاویل کرده است)
عمر میگوید : مسلمانی را کشتی و به زنش تجاوز کردی ، ابوقتاده شهادت میدهد که اذان و اقامه گفتند و نماز خواندند ، ابوبکر اسراء را برگردانید و دیه مالک را پرداخت ، همه اینها دلیل مسلمان بودن مالک است .
مدرک :

اسد الغابه ج 4 ص 296

((مالک بن نویره))

از اشخاصی بود که با صدق نیت مسلمان شد ، رسول خدا او را از اهل بهشت معرفی کرد ، بعد از آنکه ابوبکر به خلافت رسید مالک خلافت او را نپذیرفت و به مدینه رفته اعتراض کرد ، ابوبکر برای اینکه از جانب او که شخصی شجاع و در میان صحرائشینان دارای نفوذ بود ایمن گردد خالد بن ولید را که شخصی سفاک و مکار بود و با مالک خرده حساب داشت مامور از بین بردن او نمود ، و اعتراض مسلمانان حتی عمر را قبول نکرد که خالد را بالقب سیف الله مفتخر نمود .))

147 - آنها را از هم جدا کنید

معاویه امر به احضار عبادہ بن صامت نمود ، چون عبادہ وارد شد رفت در جایگاه معاویه میان او و عمرو عاص نشست ، معاویه خدا را حمد و ثنا گفت ، و شمه ای از فضائل عبادہ و عثمان را بیان کرد ، بعد عبادہ را به خونخواهی عثمان و یاری خود دعوت و تشویق کرد ، عبادہ گفت : سخنان تو را شنیدم ، میدانی چرا میان تو و عمرو نشستم ؟ گفتند : بلی بخاطر فضل و شرافت و سابقه ات .

گفت : نه بخدا قسم که برای آن نبود ، بلکه برای آنستکه موقع رفتن به ((غزوه تبوک)) روزی رسول خدا شما دو نفر را دید که در حال راه رفتن آهسته با هم صحبت میکنید ، متوجه ما شد و گفت : هر وقت دیدید این دو با هم اجتماع کرده اند میان آنها جدائی اندازید ، چون آن دو هیچ وقت جهت کار خیر اجتماع نمیکنند ، من شما را از اجتماع نهی میکنم .
مدرک :

العقد الفرید ج 4 ص 346 .

عبادہ بن صامت صحابی انصاری در عقبه اول و دوم حاضر بود ، در تمامی غزوات نبوی شرکت داشت ، عمر او را همراه معاذبن جبل و ابوالداراء جهت تعلیم اهل شام به آن سامان فرستاد ، به سال 34 و بقولی 45 از دنیا رفت .

148- از چوبه دار ترسید

چون حجاج بن یوسف وارد مکه شد و عبدالله بن زبیر را به دار کشید ، شبانه عبدالله بن عمر پیش حجاج رفت و گفت : دستت را بده تا به عبدالملک بیعت کنم که رسول خدا فرموده است : ((من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة)) : (هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته مردن او مردن جاهلیت است) حجاج پای خود را بسوی او دراز کرد و گفت : دستم مشغول است ، پایم را زیارت کن ، عبدالله گفت : مرا استهزاء میکنی ؟ حجاج گفت : ای احمق بنی عدی مگر علی بن ابیطالب امام زمانت نبود ؟ چرا با او بیعت نکردی و امروز آمده حدیث : ((من مات و لم يعرف . . .)) میخوانی ، بخدا سوگند که بخاطر این حدیث نیامده ای بلکه از ترس چوبه داری که عبدالله بن زبیر بالای آنست آمده ای .

مدرک :

الکنی و الالقاب تألیف حاج شیخ عباس قمی

عبدالله بن عمر بن خطاب سه سال بعد از بعثت پیغمبر در مکه متولد شد ، گویند که پیش از پدرش به مدینه مهاجرت نمود ، وی شخصی ضعیف النفس و عوام فریب بود

، با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد ولی با یزید بیعت کرد و موقعی که اهل مدینه بیعت یزید را شکستند او نشکست ، بالاخره در سال 73 یا 74 هجری از دنیا رفت .

149 - همسران رسول خدا را جواب کرد

چون عثمانه ماهیانه زنان رسول اکرم را از آن مقداریکه عمر میداد کسر کرد عایشه و حفصه پیش او رفته و درخواست کردند که شهریه ایشان را مانند زمان عمر بدهد ، گفت : نزد من برای شما چیزی نیست ، گفتند : پس ارثیه ما را از رسول خدا بده .

عثمان که تکیه کرده بود و علی بن ابیطالب هم نزد او بود ، برخاست و نشست و گفت : مگر شما نبودید که به همراهی یک عرب که با بول خود تطهیر میکرد بنام مالک بن حویرث شهادت دادید که پیغمبر فرمود : ((نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقه)) اگر شهادت شما حق بود من شهادت شما را در حق خودتان قبول و عملی میکنم ، و اگر دروغ بود لعنت خداوند و ملائکه برکسی باد که به دروغ شهادت داده است .

گفتند : ای نعتل ! رسول خدا تو را به نعتل یهودی تشبیه کرد ، عثمان گفت : خدا برای شما در قرآن (در سوره تحریم) مثل زده ، سپس برخاستند و رفتند .
مدرک :

سفینه البحار ج 1 ص 52 .

150 - چرا با اهل توحید جنگیدی ؟

ابراهیم بن علقمه و اسود نقل میکنند که پیش ابو ایوب انصاری رفته و گفتیم : ای ابو ایوب خدا تو را محترم و مکرم نمود که پیغمبر مهمان تو شد ، بما بگو : چرا با علی بن ابیطالب خارج شده و با اهل لاله الاالله جنگیدی ؟ گفت : بخدا سوگند که در همین خانه بودیم که رسول خدا نشسته بود ، علی در طرف راست او ، و من در طرف چپ او نشسته بودم انس بن مالک در مقابل حضرت ایستاده بود که حلقه در به صدا درآمد ، پیغمبر فرمود : ببین کیست ؟ انس نگاه کرد و گفت : عمار بن یاسر است ، فرمود : در را بروی عمار پاک بگشا .

عمار وارد شد و سلام داد و نشست ، سپس رسول خدا فرمود : ای عمار پس از من در میان امت من کارهای ناگوار رخ می دهد تا به روی هم شمشیر کشیده یکدیگر را می کشند ، و از یکدیگر بیزاری میجویند ، در آن موقع از این علی بن ابیطالب که در طرف راست من نشسته پیروی کن ، اگر تمام مردم از راهی بروند و علی از راهی ، تو راه علی را برو ، ای عمار علی تو را از هدایت باز نمیدارد و به هلاکت راهنمائی نمی کند ، ای عمار اطاعت علی اطاعت من است ، و اطاعت من اطاعت خداست .

مدرک :

سفینه البحار ج 1 ص 52 .

ابو ایوب انصاری نامش خالد بن یزید است ، رسول خدا در هجرت به منزل او وارد شد ، در غزوات پیغمبر شرکت کرد ، بعد از رسول خدا از حق امیرالمؤمنین دفاع کرده و در جنگهای آن حضرت حاضر شد در سال پنجاه و

یک در سپاهی که عازم قسطنطنیه بود شرکت کرد که در این سفر از دنیا رفت و کنار حصار قسطنطنیه دفن شد .

151 - ما باز هم حقیم

حبه عرنی گوید : روزی که عمار شهید شد نزد وی بودم ، صدا زد که آخرین روزی مرا از دنیا بیاورید ،

مقداری شیر در کاسه ای آوردند ، فرمود : امروز با دوستانم (محمد و حزب او) ملاقات میکنم ، بعد فرمود : بخدا سوگند اگر ما را بزنند تا به نخلستانهای ((هجر)) برسند باز یقین دارم که ما حقیم و ایشان (معاویه و یارانش) باطلند ، سپس در سن نود و چهار سالگی شهید شد .

مدرک :

سفینه البحار ج 2 ص 276

152 - تو ابوتراب هستی

عمار یاسر گوید : در غزوه ((ذوالعشیره)) من و علی بن ابیطالب رفیق و همراه بودیم که علی بمن گفت : بنی مدلج در باغ و چشمه کار میکنند بیا برویم و بکار آن ها تماشا کنیم ، با هم رفته و تماشا کردیم که پس از مدتی خواب بر ما غلبه کرد که در کنار باغ روی خاکها بخواب رفتیم ، موقعی بیدار شدیم که رسول خدا با پای خود ما را حرکت میداد در این روز بود که رسول خدا به علی ((ابو تراب)) گفت چون خاک آلود شده بود سپس فرمود : شما را خبر دهم از شقی ترین مردم ؟ گفتیم : بلی یا رسول الله ، فرمود : شقی ترین مردم عبارتست از مرد سرخ رنگ قوم ثمود که ناقه را کشت ، و کسی که به این جای تو دست بسر علی نهاد ضربت میزند و این جای تو دست به محاسن علی نهاد از خون تر میشود .

مدرک :

اعلام الوری ص 73 تالیف عالم جلیل القدر ، مفسر عظیم الشان امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن طبرسی صاحب مجمع البیان .

153 - او اهل آتش است

امام باقر علیه السلام فرمود: در جنگ احد به رسول خدا عرض کردند: مردی از اصحاب بنام ((قزمان)) به برادران دینی خود خوب مساعدت و یاری میکند، حضرت فرمود: او اهل آتش است، پس از مدتی آمدند و گفتند: قزمان شهید شد، فرمود: هرچه خدا خواست آن میشود، پس از ساعتی آمدند و گفتند: قزمان خودکشی کرد، فرمود: شهادت میدهم که من رسول خدا هستم.

جریان بدین قرار بود که قزمان با شهامت جنگید و شش و هفت نفر را کشت و زخم زیاد برداشت، او را به خانه بنی ظفر بردند، مسلمانها گفتند: قزمان مژده ات باد که امروز خوب کارکردی، گفت: مژده چه چیز را بمن میدهید؟ بخدا سوگند که من بخاطر قبیله و حسب خود می جنگیدم و اگر آن نبود نمی جنگیدم، چون اذیت و ناراحتی زخمها زیاد شد تیری از تیردان برداشته و خود را با آن کشت.

مدرک:

اعلام الوری طبرسی ص 85.

154 - مروان حمار کشته شد

نقل شده که چون سفاح در کوفه خروج کرد و مردم با او بیعت نمودند سپاهی برای جنگ با مروان حمار آخرین خلیفه اموی مجهز و اعزام نمود ، مروان فرار کرده و در دهی بنام ((ابو صبره)) وارد کلیسا شد در آن مخفی گشت ، پس از چند روز فهمید که غلامش او را لو داده و محلش را به دشمن معرفی کرده ، دستور داد سرش را بریده و زبانش را در آورده و کنار انداختند ، گربه ای آمد و زبان غلام را خورد .

پس از چندی سپاه سفاح به سرپرستی عامر بن اسماعیل کلیسا را محاصره کردند ، مروان شمشیر بدست از کلیسا خارج شد و جنگید تا کشته شد ، عامر دستور داد سرش را بریند و زبانش را در آورده و کنار انداختند ، گربه ای که زبان غلام را خورده بود آمد زبان مروان را نیز خورد ، عامر گفت : اگر دردنیای چیز عجیبی غیر از این نبود کافی بود : زبان مروان خلیفه اموی در دهان گربه عامر وارد کلیسا شد و روی فرشهای مروان سر سفره او نشست ، چون موثق حمله عامر ، مروان سرسفره مشغول صرف شام بود که صدای دشمن را شنید و بیرون رفت و کشته شد ، عامر پس از صرف شام دختر مروان را جهت منادمت شبانه احضار کرد . دختر گفت : ای عامر ، روزگاری که مروان را از تخت فرود آورد و ترا بجای او نشاند ، از طعام او خورده و از روشنائی او بهره بردی تو را موعظه کامل نموده و خوب بیدار کرده است ، عامر خجالت کشید و دختر را آزاد نمود ، قتل مروان به سال 133 هجری بود .

مدرک :

حیاه الحیوان دمیری ج 2 ص 310

155 - زرقاء در نزد معاویه

شبی معاویه با عمرو عاص ، و سعید و عتبه نشسته بودند که بیاد ((زرقاء دختر عدی بن غالب)) که با قوم خود در صفین حاضر بود ، افتادند ، معاویه گفت : کدام یکی از شما سخنان او را بیاد دارد ؟ بعضی از آنها گفت : من بیاد دارم ، گفت : بگوئید با او چکنم ؟ گفتند : او را بکش ، معاویه گفت : بد اشاره کردید ، میخواهید او را بکشم مردم بگویند : معاویه پس از پیروزی زنی را کشت ؟

به عامل خود در کوفه نوشت : زرقاء را خیلی محترمانه همراه محرمش نزد من روانه کن ، چون زرقاء در شام نزد معاویه رسید ، معاویه پس از خوش آمد گوئی پرسید : مسافرتت چگونه بود ؟ زرقاء گفت : خوب بود ، مثل خانه خودم و مانند طفل در گهواره بودم ، معاویه گفت : من اینطور دستور داده بودم ، میدانی برای چه احضارت کرده ام ؟ گفت : از کجا میدانم معاویه گفت : مگر تو نبودی که در صفین سوار شتر سرخ مو شده میان دو صف ایستاده و مردم را بر علیه من تحریک و آتش جنگ را شعله ور میکردی ؟ چرا این کار را میکردی ؟ زرقاء گفت : رهبر ما (علی عَلِيٌّ) از دنیا رفت و افراد پراکنده شد ، و آنچه رفته باز نمیگردد ، روزگار دائما در تغییر است . معاویه گفت : سخنان خود را که در صفین میگفتی بیاد داری ؟ گفت : نه ، بخدا فراموش شده ، معاویه گفت : ولی من بیاد دارم که میگفتی :

((ای مردم ، حق را مراعات کنید و بسوی آن بازگردید که فتنه شما را احاطه کرده و شما را از راه راست بیرون کرده ، فتنه ای که کور و کر و لال است ، به دعوت کننده خود گوش فرا نمیدهد ، و از رهبرش اطاعت نمیکند ، چراغ در

مقابل آفتاب روشنائی ندارد ، ستاره ها با وجود ماه نور نمیدهند ، آهن را جز با آهن نمیبیرند ، هرکس از ما راهنمائی خواهد او را راهنمائی میکنیم ، و هرکس از ما چیزی بپرسد جواب میدهیم)) .

((ای مردم حق گمشده خود را جستجو میکرد حالا آنرا یافته است ، ای گروه مهاجر و انصار به غصه ها صبر کنید که تفرقه ها مبدل به اجتماع شده و سخن عدل التیام یافته ، و حق باطل را از بین برده ، بدانید که خضاب زنان با حنا ، و خضاب مردان با خون است ، امروز فردایی دارد و عاقبت صبر از همه چیز بهتر است))

سپس معاویه گفت : ای زرقاء بخدا سوگند در همه خونهای که علی ریخته نیز شریک میباشی ، زرقاء گفت : چه خوب مژده داده خدا ترا سلامت بدارد ، مانند تو سزاوار است که مژده خیر داده و هم نشین خود را شاد کند .

معاویه گفت : شاد میشوی که با علی شریک در خونها باشی ؟ گفت : بخدا که از این خبر شاد شدم ، معاویه گفت : وفای شما نسبت به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از وفاتش عجیب تر است از محبت شما نسبت به او در حال حیاتش ، حاجت خود را بگو ، گفت : من سوگند یاد کرده ام که از کسی که بر علیه او قیام کرده بودم چیزی نخواهم ولی کسی که در مقام تو باشد باید بدون سوال عطا کند
مدرک :

العقد الفرید ج 2 ص 107

156 - حالا امیرالمومنین شده ام

((عکرشه دختر اطرش بن رواحه)) در حالی که عصابردست داشت وارد مجلس معاویه شد و او را با عنوان امیرالمومنین سلام داد و نشست ، معاویه گفت : هان عکرشه حالا نزد تو امیرالمومنین شده ام ؟

گفت : بلی ، چون علی علیه السلام زنده نیست ((معاویه گفت : مگر تو نبودی که در صفین شمشیر حمایل کرده و در میان دو صف سپاه ایستاده و میگفتی :
((ای مردم مواظب خود باشید اگر در هدایت باشید گمراهی دیگران شمارا زیان نمیرساند ، ساکنان بهشت از آن کوچ نمیکنند و پیر نمیشوند و نمیرند ، بهشت را به دنیائی که نعمتش پایدار نیست و غصه هایش قطع شدنی نمیباشد خریداری کنید ، در دین خود بصیر و بینا باشید ، در بدست آوردن حق خود از صبر و پایداری یاری بگیرید ، معاویه جمعی از عربهای بی فهم و دل بسته را بسوی شما سرازیر نموده است که ایمان را درک نمیکنند و از علم و حکمت اطلاع ندارند ، ایشانرا با دادن دنیا بسوی باطل دعوت کرده و آن ها لیبیک گفته اند))

((بندگان خدا ، درباره خدا از خدا بترسید و دفاع از دین را بعهده یکدیگر نیاندازید که این کار پایه های دین را سست میکند و نور حق را خاموش ، این بدر صغری و عقبه اخری است ، ای گروه مهاجر و انصار روی بصیرت خود بایستید ، در تصمیم خود پایدار باشید ، گویا می بینم که فردا با اهل شام ملاقات کرده اید ایشان از ترس شمشیر شما مانند خر از دبر خود صدا در آورده و مثل شتر پیشکل میاندازند))

گویا ترا می بینم که با این عصا ایستاده ای و دو لشکر اطرافت را گرفته اند و میگویند: این عکرشه دختر اطرش بن رواحه است ، نزدیک بود که لشکر شام را هلاک کنی اگر مشیت الهی نبود ، چرا این کار را میکردی ؟

گفت : یا امیرالمومنین خدای متعال میفرماید : (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّلَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ) : ای کسانی که ایمان آورده اند سوال نکنید از چیزهاییکه اگر برای شما آشکار شود شمارا ناراحت میکند ، شخص عاقل چیزی را که دوست نمی دارد مایل به تکرار آن نمیشود . معاویه گفت : راست گفתי حاجتت را بگو ، گفت : رسم بر این بود که صدقات ما را می گرفتند و به نیازمندان ما میدادند ، حالا این رسم عوض شده به احتیاجات ما رسیدگی نمیشود ، و از نیازمندان ما دستگیری نمی گردد ، اگر این کار به اطلاع و اشاره تو است باید شخصی مثل تو از غفلت بیدار باشد و توبه نماید ، و اگر بی اجازه تو است به شخصی مثل تو برازنده نیست که خائن را بیاری بگیرد و ستمکاران را بکار گمارد .

معاویه گفت : برای ما در کارهای رعیت خلل هائی پیش می آید ، و در سرخدها گرفتاریها رخ میدهد که احتیاج به جلوگیری و جبران پیدا می شود ، گفت : سبحان الله ، خدا برای ما حقی که مضر به دیگران باشد مقرر ننموده و اوست علام الغیوب ، معاویه گفت : هیئات ای اهل عراق ، علی شما را بیدار کرده است ، شما قابل تحمل نیستید ، سپس دستور داد که صدقات آنها بخودشان صرف شود .

مدرک :

العقد الفرید ج 2 ص 111

157 - حالت چطور است ای دختر حام

معاویه به حج رفته بود ، در مکه از زنی که در حجون سکونت داشت و سیاه رنگ و یرگوشت بود و او ر ((دارمیه حجونیه)) میگفتند پرس و جو کرد ، گفتند : زنده و سالم است ، دستور داد احضار کردند ، گفت : حالت چطور است ای دختر حام ؟ گفت : نسبت من به حام نمیرسد بلکه من زنی هستم از بنی کنانه ، معاویه گفت : میدانی چرا احضارت کردم ؟ گفت : بجز خدا کسی غیب نمیداند ، معاویه گفت : ترا بدان جهت احضار کردم تا بپرسم به چه علت علی را دوست و مرا دشمن داشتی ؟

دارمیه گفت : بهتر است که مرا از جواب این سوال معاف بداری ، گفت : نه ، معاف نمیدارم ، دارمیه گفت : علی را دوست داشتم بخاطر اینکه میان رعیت با عدالت رفتار میکرد ، و بیت المال را بالسویه تقسیم مینمود ، ترا دشمن داشتم بخاطر اینکه با کسی که بخلافت از تو اولی بود جنگیدی ، و چیزی را مطالبه نمودی که حق تو نبود ، علی را به ولایت پذیرفتم چون رسول خدا برای او پیمان ولایت گرفته بود ، و او فقیر را دوست میداشت ، و اهل دین را احترام میکرد ، و با تو عداوت کردم چون خون ناحق ریختی و در قضاوت ستم کردی و از روی هوی و هوس حکم میکنی .

معاویه گفت : بدان جهت است که شکمت نفخ کرده و پستانهایت بزرگ شده و کفلهایت بالا آمده ، گفت : ای معاویه مادرت در اینها که گفتمی مشهور و ضرب المثل بود نه من ، معاویه گفت : ناراحت نباش نظر بد نداشتم ، اگر شکم زن بزرگ باشد فرزندش تنومند و کامل میشود ، و اگر پستانهایش بزرگ باشد

فرزندش از شیر سیراب میشود ، و اگر رانهایش پرگوشت باشد موقع نشستن سنگین و با وقار میشود .

سپس معاویه گفت : علی را دیدی ؟

گفت : بلی پرسید : چگونه دیدی ؟ گفت : او را دیدم که سلطنت و ریاستی که ترا فریفته او را نفریفته بود ، نعمتی که تو را مشغول کرده او را مشغول نکرده بود .

معاویه گفت : سخن او را شنیدی ؟ گفت : بلی ، دل را جلا می بخشید همچنانکه روغن زیتون زنگار طشت را از بین میبرد ، گفت : راست گفتی ، اگر حاجتی داری از من بخواه ، گفت : اگر بخواهم روا میکنی ؟ گفت : بلی .

دارمیه گفت صد شتر سرخ مو با نر و ساریانش میخواهم ، گفت : صد شتر را برای چه میخواهی ؟ گفت : با شیر آنها بچه ها را غذا داده و پیران را زنده نگهداشته و میان خویشاوندان صلح برقرار میسازم .

معاویه گفت : اگر خواسته هایت را بدهم من هم مانند علی در قلبت جا پیدا میکنم ؟ گفت : سبحان الله ! شاید جایی کمتر از آن پیدا کنی ، معاویه گفت : اگر علی زنده بود چیزی از اینها بتو میداد ، دارمیه گفت : نه ، و حتی یک موئی از مال مسلمین نمیداد .

مدرک :

العقد الفرید ج 2 ص 113

حام نام یکی از پسران حضرت نوح علیه السلام است که نسبت سیاهان به او

میرسد .

158 - اروی دختر عبدالمطلب

اروی دختر عبدالمطلب که بانوی بسیار پیر بود به معاویه وارد شد چون معاویه او را دید گفت : خوش آمدی ای عمه ، پس از ما حالت چطور است ؟ گفت : برادر زاده ! کفران نعمت کرده و با پسر عمویت بد رفتاری نمودی و با غیر نام خود (امیرالمومنین) خود را ناامیدی ، و غیر حق خود را گرفتی بدون اینکه تو و پدرانت کار خوبی انجام داده و سابقه ای در اسلام داشته باشید ، بعد از آنکه به رسول خدا کافر شدید ، خدا تلاشهای شما را هدر و روهای شما را ذلیل کرد و حق را به اهلش برگردانید و لو اینکه برای مشرکان ناپسند باشد ، کلمه ما بالا و پیغمبر ما غالب شد .

شما بعد از پیغمبر خود را بما فرمانروا کردید و با خویشاوندی رسول خدا به مردم احتجاج میکنید در صورتیکه ما نسبت به رسول خدا از شما نزدیکتر و به سرپرستی جامعه سزاوارتریم ، ما در میان شما مانند بنی اسرائیل می باشیم در میان فرعونیان ، و علی بن ابیطالب بعد از رسول خدا مانند هارون است نسبت به موسی ، آخرین جایگاه ما بهشت و آخرین منزل شما آتش است .

عمرو عاص گفت : بس کن ای پیروز گمراه که عقلت را از دست داده ای لذا شهادت تو پذیرفته نیست ، گفت : تو هم حرف میزنی ای پسر نابغه ؟ مادر تو در مکه مشهورترین زن زناکار بود و اجرت بسیار میگرفت ، پنج نفر تو را به فرزندی ادعا کردند ، مادرت گفت : هر پنج نفر با من همبستر شده اند ببینید به کدامین آنها شباهت زیاد دارد به او ملحق کنید ، چون به عاص بن وائل شباهت زیاد داشتی به او ملحق کردند .

مروان گفت : پیرزن بس کن و حاجتت را بگو ، گفت : ای پسر زن کبود چشم تو هم حرف میزنی ؟ سپس رو به معاویه کرد و گفت : اینها را تو جری و گستاخ کرده ای ، مادر تو بود که در قتل حمزه گفت :

نحن جزینا کم بیوم بدر و الحرب بعد الحرب ذات سحر
ما کان لی من عتبه من صبر و شکر وحشی علی دهری
ما پاداش بدر را به شما دادیم ، و آتش جنگ یکی پس از دیگری شعله ور
است ، در فراق عتبه (پدر هند) صبر و شکیبائی نداشتیم ، تا آخر عمر شکرگزار
وحشی (قاتل حمزه) خواهیم بود .

دختر عمویم در جواب او گفت :

خزیت فی بدر و غیر بدر یا بنت جبار عظیم الکفر
در جنگ بدر و غیر بدر ذلیل و رسوا شدی ای دختر مرد جبار و کفر پیشه .
معاویه گفت : خدا از گذشته ها گذشته است ، ای عمه حاجتت را بگو ، گفت
: من به تو احتیاجی ندارم .

مدرک :

العقد الفرید ج 2 ص 120

159 - قیصر سوال میکند

قیصر روم به معاویه نامه نوشت که به من خبر ده از آنچه قبله ندارد ، و از کسی که پدر ندارد ، و از کسی که قوم و عشیره نداشت ، و از کسی که با قبر (محبس) خود سیر و حرکت کرد ، و از آن سه چیزی که در رحم مادر آفریده نشدند ، و از شیئی ء و از نصف شیئی ء ، و لاشیئی ء و در این شیشه تخم هر چیز را برابم بفرست .

معاویه نامه و شیشه را خدمت عبدالله بن عباس فرستاد ، ابن عباس گفت : آنچه قبله ندارد کعبه است ، آنکه پدر ندارد حضرت عیسی است ، و آنکه قوم و عشیره نداشت حضرت آدم بود ، و آنکه با قبر خود سیر کرد حضرت یونس بود ، سه چیزی که در رحم مادر آفریده نشده اند عبارتند از : قوچ حضرت ابراهیم ، ناقه حضرت صالح ، و عصای حضرت موسی که مار و اژدها میشد .

شیئی ء مردی است که عقل و ادراک دارد و به دستورات آن عمل میکند ، نصف شیئی ء مردی است که خود عقل و ادراک کامل ندارد ولی به عقل و مشورت دیگران عمل میکند ، و لاشیئی ء کسی است که خود عقل و درک ندارد و به عقل و درک دیگران عمل نمیکند ، و شیشه را پر از آب کرد و گفت : این تخم هر چیز است ،

نامه و شیشه را نزد معاویه فرستاد ، او هم نزد قیصر فرستاد ، چون قیصر نامه را خواند و از جوابها مطلع شد ، گفت : این از خاندان نبوت بیرون آمده است مدرك :

العقد الفرید ج 2 ص 201

160 - در نماز بود نکشند

در خدمت رسول اکرم از فضیلت و شدت عبادت مردی تعریف میکردند که خودش از دور نمایان شد ، عرض کردند : یا رسول الله خودش آمد ، حضرت فرمود : میان دو چشم او نشانه شیطان را می بینم ، چون خدمت حضرت رسید به مردم سلام کرد و ایستاد ، حضرت پرسید آیا از دلت خطور کرد که در میان این جماعت کسی بهتر از تو نیست ؟
گفت : بلی .

بعد وارد مسجد و مشغول نماز شد ، حضرت فرمود : کیست برود و او را بکشد ؟ ابوبکر اعلام آمادگی کرد ، رفت و برگشت و گفت : یا رسول الله دیدم مشغول نماز است و نکشتم ، حضرت باز فرمود : کیست رفته و او را بکشد ؟ این دفعه عمر اعلام آمادگی کرد ، او نیز رفت و دید مشغول نماز است لذا نکشت و برگشت .

دفعه سوم فرمود : کیست او را بکشد ؟ این بار علی رضی الله عنه اعلام آمادگی کرد ، پیغمبر فرمود : اگر تو او را دریابی میکشی ، علی رفت و برگشت و گفت : پیدا نکردم رفته بود ، فرمود : این مرد اولین بدعت گذار و تفرقه انداز در بین امت من خواهد بود ، اگر او را میکشید دو نفر با هم اختلاف نمیکردند .
مدرک :

العقد الفرید ج 2 ص 404 .

((در تاریخ این مرد را ذوالخویصره گفته اند که در زمان خلافت علی رضی الله عنه فرقه خوارج را بوجود آورد ، و در آخر بدست آن حضرت کشته شد - ع .))

161 - گرامی ترین مردم کیست ؟

روزی معاویه از هم نشین های خود پرسید : گرامیترین مردم از لحاظ پدر و مادر و جد و جده و عمو و عمه و دائی و خاله کیست ؟ گفتند : امیرالمومنین بهتر میدانند ، معاویه دست حسن بن علی را گرفت و گفت : این گرامیترین مردم است چون پدرش علی بن ابیطالب و مادرش دختر محمد ﷺ است ، جدش رسول خدا و جده اش خدیجه است ، عمویش جعفر بن ابیطالب و عمه اش هاله دختر ابوطالب است دائیش قاسم بن رسول الله و خاله اش زینب دختر پیغمبر است .

مدرک :

العقد الفرید ج 5 ص 87 .

162 - کسی از شما به حکومت نمیرسد

به عبدالله بن عمر گفتند : حسین بن علی روانه عراق شد ، عبدالله حرکت کرد و در محلی که سه روز راه با مدینه فاصله داشت با حسین ملاقات کرد و پرسید : به کجا میروی ؟ فرمود : نامه نوشته و به عراق دعوت کرده اند ، بعد نامه ها و طومارهای اهل عراق را بیرون آورد و به بیعت کرده اند ، عبدالله آن حضرت را بخدا قسم داد که برگردد ، ولی امام حسین نپذیرفت .

عبدالله گفت : پس اجازه ده برای تو حدیثی نقل کنم : جبرئیل به رسول اکرم نازل شد و او را میان دنیا و آخرت مخیر نمود آن حضرت آخرت را اختیار کرد ، تو نیز پاره تن آن پیغمبری ، بخدا قسم که تو و کسی از خاندان تو به حکومت نمی رسید ، خدا دنیا و حکومت آنرا از شما دور نکرده مگر برای آنچه بشما خیر و بهتر است ، از این سفر برگرد ، حضرت قبول نکرد ، عبدالله او را در آغوش کشید گفت : ترا بخدا میسپارم و میدانم که کشته میشوی .

مدرک :

عیون الاخبار ج 1 ص 211

((عبدالله هدف امام را درک نکرده و چنین پنداشته که هدف امام بدست آوردن سلطنت و حکومت است لذا گفته : کسی از خاندان شما به حکومت نمیرسد ، کما اینکه اکثر مردم هدف آن بزرگوار را درک نمیکردند و او را موعظه میکردند - ع))

163 - من برای دین نمی جنگیدم

پس از صلح امام حسن علیه السلام معاویه وارد کوفه شد و به منبر رفت و خطبه خواند و گفت: ای اهل کوفه می پندارید که من بخاطر نماز و زکات و حج با شما میجنگیدم؟ نه، من میدانم که شما نماز میخوانید و زکات می دهید و به حج میروید، من بدان جهت می جنگیدم که به شما امیر شوم که خدا نیز آنرا بمن عطا نمود و لوائنکه شما کراهت دارید. و بدانید که هر مالی و خونی که در این فتنه از بین رفته هدر شده است و تعقیب نخواهد شد، و هر شرطی که با حسن بن علی کرده بودم زیر پا نهاده و عمل نخواهم کرد، و مردم را به غیر از سه چیز، چیز دیگر اصلاح نمیکنند.

خارج نمودن و دادن عطای مردم در موقعش، و آماده نمودن و حرکت دادن لشکر در وقتش، و هجوم بر دشمن در خانه اش، چون اگر به دشمن هجوم نکنی او به تو هجوم خواهد کرد.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ج 16 ص 15

164 - پیشنهاد جنگ کرد

مسیب بن نجبه به امام حسن علیه السلام گفت: بی اندازه از تو در شگفتم، با معاویه بیعت کردی در صورتی که چهل هزار نفر در خدمت تو آماده جنگ بودند، لااقل برای خودت پیمان علنی نگرفتی، چیزهایی در نهان به تو قول داد، دیدی که به آنها عمل نکرد، من صلاح را در این می بینم که برگشته و آماده جنگ شوی چون او پیمان خود را شکسته است

حضرت فرمود: ای مسیب اگر من این کار را بخاطر دنیا انجام میدادم معاویه در جنگ از من با استقامت تر و ثابت قدم تر نبود، ولی مصلحت شما را میخواستم و هدفم این بود که شما از همدیگر دست برداشته و به قضا و قدر الهی راضی شوید تا اشخاص نیک راحت شوند و از دست اشخاص بدکار خلاصی حاصل شود.

مدرک:

شرح نهج البلاغه ج 16 ص 15

مسیب بن نجبه: اهل بصره و از شیعیان علی علیه السلام و جزو دعوت نامه نویسندگان به امام حسین بود که به یاریش نرسیدند، سپس جزو توابین شده همراه سلیمان بن سرد برای خونخواهی امام خروج نموده در محلی به نام ((عین الورد)) شهید شدند.

165 - رسول خدا لعنتش کرد

علی بن اقرم گوید : پیش عبدالله بن عمر رفته و گفتم : ای صاحب رسول خدا ما را از آنچه دیده ای خبر ده ، عبدالله گفت : معاویه بمن پیغام فرستاده که اگر نقل حدیث کنی گردنت را میزنم ولی بخدا سوگند که پیغام او مانع من نخواهد شد از اینکه آنچه را که از رسول خدا درباره او شنیده ام به شما نگویم . با چشم خود دیدم که رسول خدا فرستاد و او را خواند که نامه ای بنویسد - چون در خدمت حضرت در حوائج روزمره نویسندگی میکرد فرستاده پیغمبر برگشت و عرضه داشت که او غذا میخورد ، حضرت فرمود : ((لا اشبع الله بطنه: خدا شکم او را سیر نکند)) آیا خیال میکنید که او دیگر سیر میشود ؟

روزی ابوسفیان سواره از راهی می آمد و معاویه و برادرش یکی افسار مرکب او را میکشید و دیگری از عقب میراند ، چشم رسول خدا به آنها افتاد گفت : ((اللهم العن القائد و السائق و الراكب)) : خدایا آنکه را که جلودار است آنرا که میراند و آنرا که سوار است لعنت کن ((

گفتم : تو خودت از رسول خدا این را شنیدی ؟ گفت : بلی ، وگرنه گوشه‌هایم کر باد همچنانکه چشمهایم کور شده است .

مدرک :

وقعه صفین ص 220 تالیف نصرین مزاحم منقری متولد حدود 120 هجری ،

متوفای سال 212 .

166 - از قیس بیعت میگیرد

چون امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد ((قیس بن سعد بن عباده)) با چهار هزار نفر سوار کنار گرفته و بیعت نکردند ، معاویه متوسل به امام شد که قیس و معاویه حاضر شدند معاویه روی تخت نشست و امام حسن را کنار خود نشاند قیس رو به امام کرد و گفت : آیا مرا اجازه میدهی که به معاویه بیعت کنم ؟ فرمود : بلی

معاویه گفت : حالا بیعت میکنی : قیس گفت : بلی ، سپس دست خود را روی زانویش نهاد ، از تخت پائین آمد و رفت و دست خود را بعنوان بیعت گرفتن بدست قیس مالید (در صورتیکه بایستی قیس رفته دست معاویه را زیارت میکرد) ولی قیس دست خود را از زانویش حرکت نداد .
مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 16 ص 48

قیس بن سعد بن عباده انصاری از فضلاء صحابه و دهات و هوشمندان و کرماء عرب ، دارای شهامت و شجاعت ، شریف قومش بود ، مناقب و فضائل علمی و خلقی و عبادتی بسیار داشت ، در میان اصحاب رسول خدا بمنزله رئیس شرطه و پرچمدار انصار بود ، در خلافت علی علیه السلام از یاران سرسخت و باوفای آن حضرت بود و تا آخر استقامت نمود ، در خلافت چند ماهه امام حسن علیه السلام از روسا سپاه آن حضرت بود ، بنابر مشهور سال 59 هجری از دنیا رفت .

167 - اینها مسلمان نشده اند

حبيب بن ثابت گوید : مردی در جنگ صفین به عمار یاسر گفت : یا ابالیقضان مگر رسول اکرم نفرمود : با مردم بجنگید تا مسلمان شوند ، چون مسلمان شدند خون و مال خود را از من حفظ کرده اند ، عمار گفت : بلی ، رسول الله این را فرمود ولی اینها مسلمان نشده اند بلکه ناچار به تسلیم شده و کفر را در دل خود پنهان کرده بودند چون برای خود مدد و یاور یافتند آنرا ظاهر کردند .

مدرک :

شرح ابن ابی الحدید ج 4 ص 31 .

168 - به خدا که این قهرمان قوم است

شعبی می گفت : عبدالله بن بدیل خزاعی که از یاران علی علیه السلام بود در جنگ صفین دو شمشیر بسته بود و دو زره بر تن داشت ، مردم شام را با شمشیر درو میکرد ، و حمله مینمود تا خود را به نزدیکی خیمه معاویه رسانید ، معاویه به حبیب بن مسلمه فهری پیغام فرستاد که با تمام سربازانش به عبدالله حمله کند . میسر شام به فرماندهی حبیب بن مسلمه با میمنه عراق درهم افتادند ، عبدالله همچنان بسوی خیمه معاویه حمله برده و نزدیکتر میشد تا معاویه را از جایگاهش حرکت داده و به عقب راند ، و مرتب صدا میکرد ((یا لثارات عثمان ((معاویه و طرفدارانش خیال میکردند که منظورش عثمان بن عفان است در صورتیکه منظورش برادر خودش عثمان بود که شهید شده بود .

عبدالله بن بدیل در قتل معاویه اصرار داشت که معاویه اهل شام را صدا زد :
وای بر شما او را با سنگ و کلوخ بکوبید ، اهل شام از هر طرف با سنگ و تیر او را در میان گرفتند و بقدری زخم وارد کردند که از پا در آمد ، معاویه با عبدالله بن عامر که قبلاً با ابن بدیل دوست بود کنار نعش ابن بدیل آمدند ، ابن عامر عمامه خود را از سر برداشت و بر روی جنازه ابن بدیل انداخت و او را رحمت فرستاد .

معاویه گفت : روی او را باز کن ، ابن عامر گفت : نه بخدا سوگند تاروخ در بدن دارم نمیگذارم او را مثله کنی (خاندان معاویه در مثله به شهداء سابقه دارند : مادرش گوش و بینی حمزه سیدالشهداء را برید ، پدرش با نیزه بر لب و دهان حمزه جسارت کرد ، پسرش بر سر امام حسین جسارت کرد) معاویه گفت : روی او را باز کن مثله نمیکنم او را به تو بخشیدم ، چون ابن عامر روی عبدالله

بن بدیل را باز کرد معاویه گفت : بخدا که این قهرمان و کبش قوم است ، خدایا
مرا بر اشتر نخعی و اشعث کندی غالب فرما .

مدرک :

وقعه صفین ص 245

عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی از اصحاب رسول خدا و سرور قبیله خزاعه
بود ، قبل از فتح مکه مسلمان شد ، در فتح مکه و حنین و طائف شرکت داشت
، سپس از فضلاء اصحاب علی علیه السلام بود ، در جنگ صفین دو زره پوشیده و دو
شمشیر بسته بود وی و برادرش عبدالرحمن در این جنگ شهید شدند .

169 - به بچه هایش تماشا میکرد

در جنگ صفین علی علیه السلام با فرزندانش بطرف میسره میرفت و تیرهای اهل شام بسوی او پرتاب میشد و فرزندانش خود را سپر او میکردند ، مردی بنام احمر که غلام ابوسفیان و یا عثمان بود آن حضرت را دید و با خود گفت : بخدا قسم که این علی است خدا احمر بکشد اگر او را نکشم و یا کشته نشوم ، سپس بسوی علی علیه السلام حمله برد که کیسان بدست احمر شهید شد ، دوباره احمر بسوی حضرت حمله نمود که علی علیه السلام پیشدستی نموده و یقه زره او را گرفته و بسوی خود کشید و بالای سرش بلند نموده و به زمین زد .

حسین و محمد فرزندان علی به او حمله کرده و با شمشیر کارش را ساختند ، علی ایستاده و به شیر بچه هایش تماشا میکرد که از قتل احمر فارغ شدند ، به فرزندش حسن که در کنارش ایستاده بود فرمود : فرزندم تو چرا با بردارانت شرکت نکردی ؟ گفت : ایشان از من کفایت کردند .

مدرک :

وقعه صفین ص 249

170 - چرا مردم برای من و تو کشته شوند ؟

در جنگ صفین روزی علی علیه السلام میان دو صف ایستاد و صدا زد : ای معاویه ! ای معاویه ! گفت : پیرسید چه کار دارد ؟ فرمود : میخواهم جلو بیاید تا یک کلمه با او سخن بگویم ، معاویه همراه عمرو بن عاص بیرون آمده و در نزدیکی آن حضرت ایستادند ، فرمود : وای بر تو ، چرا مردم برای من و تو کشته شوند : به میدان بیا که باهم رزم دهیم هرکس حریف خود را کشت خلاف از آن او باشد .

معاویه متوجه عمرو عاص شد و گفت : نظر تو در این باره چیست عمرو گفت :

علی با تو از روی انصاف رفتار کرد ، و بدان که اگر از این پیشنهاد فرار کنی برای تو و فرزندان تنگ ابدی خواهد بود ، گفت : ای عمرو مانند تو نمیتواند مرا فریب دهد ، بخدا قسم هیچکس با پسر ابوطالب مبارزه نکرد مگر اینکه زمین را از خون او سیراب کرد ، سپس معاویه به آخر صفهای لشگر خود برگشت .
مدرک :

وقعه صفین ص 274

رهبران واقعی و راستین که به هدف خود ایمان داشتند و در فکر خدمت به مردم و رفاه آنها بودند نه در فکر ریاست و حکومت ، همیشه جلو مردم بوده اند : رسول اکرم طبق فرمایش علی علیه السلام در جنگها از همه به دشمن نزدیک بود ، خود علی علیه السلام و فرزندان او در جنگ جمل و صفین همیشه در جلو صفها بودند .

((ولی در تاریخ مسلمین رهبرانی پیدا شده اند که بنام اسلام و حکومت حقه
به مردم ریاست و حکومت کرده اند که خود و فرزندان‌شان در کاخها و محله‌های
امن زیسته و مردم را جلو شمشیرهای دشمن و به استقبال مرگ فرستاده اند ،
مانند معاویه و منصور و هارون - ع))

171 - یک خدمت بزرگ

در یکی از روزها صفین سپاه شام به سپاه عراق حمله نموده و در حدود هزار نفر را در میان گرفته و رابطه آنها را از سپاه علی علیه السلام قطع کردند ، حضرت صدا زد : آیا مردی هست که جان خود را بخدا ، و دنیای خود را به آخرت بفروشد ؟ مردی از قبیله جعفر بنام ((عبدالعزیز بن حارث)) که سوار اسبی سیاه و غوطه ور در آهن بود آمد و گفت :

هر امری داری بمن فرما ، بخدا سوگند که هر دستوری فرمائی انجام میدهم ، حضرت فرمود : خدا رکن و پایه ترا محکم کند ، به اهل شام حمله کرده خود را به محاصره شدگان برسان و به ایشان بگو : امیرالمومنین به شما سلام دارد و میگوید : شما از آن سو باصدای بلند تکبیر و لا اله الا الله بگوئید و ما از این سو ، شما از آن طرف به سپاه شام حمله کنید و ما از این طرف .

مرد جعفری اسب خود را به حرکت در آورده و به سپاه شام حمله کرد ، پس از یک ساعت نبرد ، خود را به محاصره شدگان رسانید ، با دیدن او شاد شدند و پرسیدند : امیرالمومنین در چه حال است ؟ گفت : خوبست ، و به شما سلام دارد ، چون پیام حضرت را ابلاغ نمود محاصره شدگان از میان محاصره و حضرت از بیرون به سپاه شام حمله نموده و حلقه محاصره را شکسته و آنها را نجات دادند که احدی از ایشان کشته نشد ولی از سپاه شام هفتصد نفر کشته شدند ، علی علیه السلام فرمود : چه کسی در این عملیات بزرگترین خدمت را انجام داد ؟ گفتند : شما یا امیرالمومنین ، فرمود : نه ، بلکه عبدالعزیز جعفری .

مدرک :

کتاب وقعه صفین ص 308 .

172 - مبدا معاویه ترا داخل آتش کند

صعصعه بن صوحان گوید : سپاه علی علیه السلام در مقابل سپاه شام صف کشیده بودند که مردی بنام کریب بن صباح که در میان سپاه شام شجاعت از او نبود به میدان آمد و مبارز طلبید ، از سپاه عراق مرتفع بن وضاح به میدان رفت که کریب او را شهید نمود ، دومی رفت و بدست کریب شهید شد ، و سومی را نیز کشت و جنازه ها را روی هم انداخته و خود بالای جنازه ها رفت و مبارز طلبید ، علی علیه السلام خود به میدان رفت و فرمود :

وای بر تو ای کریب من ترا از غضب خدا ترسانده و به سنت پیغمبر دعوت میکنم ، وای بر تو ای کریب مبدا پسر هند جگر خوار ترا داخل آتش کند ، در جواب حضرت گفت : از این سخنها بسیار شنیده ام و به اینها احتیاج ندارم اگر مایل به جنگ هستی جلو بیا .

حضرت فرمود : ((لا حول و لا قوه الا بالله)) و به آرامی جلو رفته و با یک ضربه کریب را به زمین انداخت ، سپس مبارز طلبید که حارث بن وداعه به میدان رفت و کشته شد باز مبارز طلبید که کسی به میدان نرفت . علی علیه السلام با صدای بلند فرمود : ((الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم و اتقوا الله و اعملوا ان الله مع المتقين))

سپس معاویه را صدا زد و فرمود : وای بر تو ای معاویه تو خود به میدان بیا تا با هم مبارزه کنیم و مردم میان ما کشته نشوند ، عمرو عاص گفت : این فرصت را غنیمت بشمار ، سه نفر از پهلوانان عرب را کشته است امیدوارم به او غلبه کنی ، معاویه گفت

: وای بر تو ای عمرو میخواهی من کشته شوم و تو بخلافت برسی ؟ برو که
من فریب تو را نمیخورم .

مدرک :

کتاب وقعه صفین ص 315

173 - چرا با هم می‌جنگیم ؟

اسماء بن حکم فرازی گوید : در جنگ صفین در خدمت علی علیه السلام زیر پرچم عمار بن یاسر بودیم که دیدیم مردی صفها را جستجو میکند تا به صف ما رسید و پرسید : کدام یک از شما عمار یاسر است ؟ عمار گفت : عمار منم ، گفت : ابوالیقظان هستی ؟ گفت : بلی ، مرد گفت : من از تو سوالی دارم ، آشکار بپرسم یا پنهانی ؟ گفت : هرطور دلت می‌خواهد انتخاب کن .

مرد گفت : آشکارا بهتر است : من از نزد خانواده ام با بصیرت بیرون آمده و در این جنگ شرکت کردم و یقین داشتم که اهل شام گمراه هستند و باطل ، و ما حق هستیم ، تا شب گذشته فرارسید ، موذن ما در اذان گفت : ((شهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله)) موذن آنها نیز همان را گفت ، ما نماز خواندیم و ایشان نیز مانند ما نماز خواندند ، ما دعا کردیم و ایشان نیز مانند ما دعا کردند ، ما قرآن خواندیم و ایشان هم قرآن خواندند ، با دیدن این وضع شک بر دلم مستولی شد و شب را با ناراحتی بسر آورده ، صبح پیش امیرالمومنین رفته وضع خود را معروض داشتم ، فرمود : آیا عمار را ملاقات کردی ؟ گفتم : نه ، فرمود : پس پیش او برو و هرچه گفت : از او پیروی کن ، لذا پیش تو آمدم .

عمار گفت : این پرچم سیاه را که مقابل من است می‌شناسی ؟ آن پرچم عمروعاص است ، در خدمت رسول خدا سه بار با صاحب آن جنگیده ام و این بار چهارم است که این بارش بهتر از بارهای قبلی نیست که بدتر و ظالمانه تر است .

آیا در جنگ بدر و احد و حنین شرکت داشتی ؟ و یا کسی از پدران شرکت داشتند که جریان آنها را به تو نقل کنند ؟ گفت : نه ، عمار گفت : مراکز پرچمهای ما مراکز پرچمهای آنها مراکز پرچمهای کفار است (پرچمهای ما امروز در دست کسانی است که پرچم رسول خدا در دست آنها بود ، ، و پرچم آنها در دست پرچمداران اهل شرک است)

این سپاه بزرگ را که در اطراف معاویه می بینی بخدا قسم دوست میدارم که همه آنها یک نفر بودند و بدست من میدادند که در آنوقت سر او را بریده و قطعه قطعه میکردم ، بخدا سوگند که خون همه آنها از خون گنجشکی حلال تر است ، آیا خون گنجشک حرام است ؟ مرد گفت : نه ، حلال است ، عمار گفت : خون آنها هم همانطور است ، آیا ترا روشن کردم ؟ گفت : بلی .

مرد خواست برود عمار گفت : ایشان ما را بقدری با شمشیر میکوبند که اشخاص باطل گویند : اگر اینها حق نبودند بر ما غلبه نمیکردند ، بخدا قسم در دست ایشان باندازه خاشاکی که چشم را ناراحت میکند چیزی از حق نیست ، اگر ما را درهم کوبند و تا نخلستانهای شهر هجر فراری دهند باز هم یقین دارم که ما حقیم و ایشان باطلند .

مدرک :

کتاب وقعه صفین ص 320

174 - قرآنها را بر نیزه ها زدند

تمیم بن حذیم گوید : در جنگ صفین یک روز صبح دیدیم جلو صفهای سپاه شام چیزهائی مانند پرچم نمایان شد ، چون هوا روشن شد دیدیم قرآنها را سر نیزه ها بلند کرده اند ، قرآن مسجد اعظم شام با سه نیزه بسته اند و ده نفر آنها را حمل میکنند ، با یکصد قرآن جلو سپاه اسلام ایستاده و فریاد زدند : ای گروه عرب خدا را در نظر بگیرید و درباره زنان و دختران فکر کنید ، اگر شما از بین رفتید جواب روم و ترک را که خواهد داد ، خدا را در نظر داشته باشید درباره دینتان ، این کتاب خدا است که میان ما و شما حکم میباشد .

علی علیه السلام گفت : خدایا تو میدانی که ایشان قرآن را اراده نکرده اند ، میان ما و ایشان خودت حکومت کن ، در میان اصحاب علی علیه السلام اختلاف بروز کرد : عده ای گفتند : باید جنگید ، و عده دیگر گفتند : ما را به کتاب خدا دعوت می کنند باید به حکمت راضی شویم و جنگ حلال نیست .

مدرک :

کتاب وقعه صفین ص 478

175 - مالک اشتر و شیوخ

چون اهل شام قرآنها را به سر نیزه ها زدند علی ع فرمود: ای بندگان خدا من بر حق ترین فردم که به دعوت کتاب خدا لبیک گفته است، ولی معاویه و عمروعاص و ابن معیط و حبیب بن مسلمه و ابن ابی سرح اصحاب دین و قرآن نیستند، من ایشانرا بیش از شما میشناسم، در بزرگی و کودکی با آنها زندگی کرده ام بدترین کودکان بودند و بدترین مردانند. این قرآن برداشتن کلمه حق است که از آن اراده باطل کرده اند، قرآن را برای معرفت و عمل بالا نبرده اند بلکه مکر و خدعه اراده کرده اند بازوان و سرهای خود را یک ساعت در اختیار من بگذارید که حق به محلس نزدیک شده و چیزی نمانده که دنباله قوم ستمگر قطع شود.

در حدود بیست هزار نفر غرق در سلاح و شمشیر بدوش، پیشانی از کثرت سجود سیاه شده آمدند و آن حضرت را با نام نه با عنوان امیرالمومنین صدا کردند: یا علی موقعی که ترا به کتاب خدا دعوت میکنند قبول کن و الا ترا هم مانند عثمان بن عفان میکشیم، بفرست اشتر برگردد.

علی ع یزید بن هانی را زد اشتر فرستاد که برگردد، در صورتیکه نزدیک بود اشتر وارد خیمه های معاویه شود، اشتر گفت: خدمت امام برگرد و بگو سزاوار نیست در همچو موقعی من از محل خود حرکت کرده و برگردم، چون یزید بن هانی برگشت و پیام مالک اشتر را رسانید فریاد شیوخ بلند شد و گفتند: بخدا قسم که تو مالک را دستور دادی، حضرت فرمود: آیا من با فرستاده خود پنهانی سخن گفتم؟ مگر جلو چشم شما و علنی با او سخن نگفتم؟ گفتند: پیام ده که مالک برگردد و گرنه از سپاه تو کناره میگیریم. حضرت به یزید بن

هانی فرمود: برو به مالک بگو برگرد که فتنه بپا شده است، چون نزد مالک رسید و جریان را خبر داد مالک گفت: بخاطر برافراشتن این قرآنهاست؟ من از اول میدانستم که این کار باعث تفرقه و اختلاف خواهد شد، سپس گفت: مگر نمی بینی که لشکر معاویه در چه حال است و خدا چگونه ما را یاری میکند؟ آیا سزاوار است در همچو حالی دست از جنگ برداشته و برگردیم؟ یزید گفت: آیا دوست داری تو در اینجا غالب شوی و در آنجا امیرالمومنین را تحویل دشمن دهند؟ اشتر گفت: بخدا قسم نه مالک اشتر ناچار شد و برگشت و فریاد زد: ای اهل ذلت و سستی آیا موقعی که به دشمن مسلط و نزدیک به پیروزی ضعف نشان دادید، مرا به اندازه فاصله دو نوبت دوشیدن شتر مهلت دهید، گفتند: نمیشود، گفت: به اندازه یک نفس دویدن اسب مهلت دهید که من به فتح و غلبه امیدوارم، گفتند: در آن صورت شریک گناه تو می شویم، گفت: کی حق بودید: موقعی که با آنها می جنگیدید، یا حالا که دست از جنگ برداشته اید؟ گفتند: بخاطر خدا جنگ می کردیم و بخاطر خدا دست از جنگ بر میداریم، ما به حرف تو گوش نمیدهیم. گفت: فریب خوردید ای صاحبان پیشانیهای سیاه، ما خیال می کردیم نمازهای شما برای زهد در دنیا و شوق در آخرتست، حالا می بینم که از مرگ بسوی دنیا فرار میکنید، ننگ باد شما را ای شبیهان شترهای نجاست خوار، بعد از این هرگز روی عزت نخواهید دید، از رحمت خدا دور باشید همچنانکه قوم ستمگر دور شدند.

مالک را فحش دادند و مالک هم ایشانرا فحش داد، تا اینکه حضرت فریاد زد: بس کنید که ساکت شدند، اشتر گفت: یا امیرالمومنین دستور دهید صفوف سپاه به لشکر شام حمله کنند که به یک حمله از بین میروند، شیوخ فریاد زدند که امیرالمومنین به حکمیت قرآن راضی شده، اشتر گفت: اگر او راضی شود

من هم راضی میشوم ، از هر طرف صدا بلند نمودند : امیرالمومنین راضی شد ،
امیرالمومنین راضی شد ، حضرت سربزیر انداخته بود و چیزی نمیگفت .

مدرک :

کتاب وقعه صفین ص 489 .

176 - چهار بار ابلیس مجسم شد

جابر بن عبدالله انصاری میگفت : ابلیس ملعون چهار بار در صورت مجسم شد : در جنگ بدر بصورت سراقه بن جعشم مجسم شد به قریش گفت : ((لا غالب لكم اليوم من الناس و انی جار لكم فلما ترائت الفتنان نکص علی عقبیه)) : امروز هیچ کس نمیتواند بر شما ظفر یابد و من یار و پناه شما هستم ، چون دو گروه با هم روبرو شدند به عقب برگشت و فرار کرد - انفال : 48)

در جریان بیعت عقبه که هفتاد نفر از اهل مدینه با پیغمبر بیعت کردند ابلیس در صورت منبه بن حجاج مجسم شد و فریاد زد : ای طایفه قریش ! محمد و صباه (آنهائیکه از دین رفته اند) در عقبه هستند آنها را دریابید ، رسول خدا فرمود : از او واهمه نداشته باشید . روزیکه قریش در ((دارالندوه)) جمع شده بودند و برای رفع و مقابله با رسول خدا نقشه میکشیدند ابلیس در صورت پیرمرد نجدی مجسم شد و طرح قتل رسول خدا را به قریش تعلیم داد که خدا آیه (وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) را نازل نمود .

روزیکه رسول خدا از دنیا رحلت نمود شیطان در صورت مغیره بن شعبه مجسم شد و به منافقان گفت : خلافت را بصورت کسروانی و قیصرانی قرار ندهید که در خاندان بنی هاشم بماند و گاهی منتظر زنان حامله بمانید که پسری بزاید باو بیعت کنید ، بلکه آنها وسعت دهید تا وسعت یابد و هرکه را خواستید خلیفه قرار دهید .

مدرک :

بحارالانوار ج 63 ص 233

177 - یوشع و صفوراء

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که رسول خدا فرمود: دختر شعیب صفورا
همسر حضرت موسی علیه السلام بر وصی او ((یوشع)) خروج کرد، یوشع او را به
اسیری گرفت و برای حرمت موسی او را خلاص کرد، جمعی به یوشع گفتند:
که او را تنبیه و شکنجه کند تا عبرت دیگران شود، یوشع گفت: ((بعد مضاجعه
موسی)) آیا پس از همبستری حضرت موسی او را شکنجه کنم؟

سپس رسول خدا فرمود: می ترسم که پس از درگذشت من یکی از
همسرانم به وصی من خروج نموده و با او بجنگد، وصی من به او ظفر یافته و
اسیرش کند و دراسارت با او خوشرفتاری کند.

این خبر در میان زنان رسول خدا فاش شد، همه پیش رسول خدا رفته و
گفتند: ما چنین خبری شنیدیم، برای ما دعا کن

که چنین نباشیم، فرمود: ((علیکن بتقوی الله و لا ترکیبن الجمل بعدی و قرن
فی بیوتکن)) : تقوی پیشه کنید و پس از من سوار شتر نشوید و در خانه های
خود بنشینید. سپس حضرت فرمود: بحق آن خدائی که مرا به رسالت مبعوث
نمود جبرئیل مرا خیر داد که: ((ان اصحاب الجمل ملعون علی لسان کل نبی
بعثه)) : بدرستی که اصحاب جمل نفرین و لعنت شده اند در زمان هر پیغمبری
که پیش از من مبعوث شده اند.

مدرک:

کامل بهائی ج 2 ص 149 تالیف حسن بن علی بن محمد طبری معروف به
عمالدین طبری.

178 - خلیفه تو کیست ؟

ام سلمه رضی اللہ عنہا به عایشه گفت یادداری که پیغمبر به سفر رفته و جامه او چرکین شده بود علی جامه او را شست و جای پاره شده آنرا دوخت و نعلین او را پینه میکرد که ابوبکر و عمر آمدند و گفتند میخواهیم بدانیم که پس از تو خلیفه تو کیست ؟ رسول خدا فرمود میتراسم که اگر بگویم مانند بنی اسرائیل از او متفرق شوید چنانکه ایشان از هارون متفرق شدند ابوبکر و عمر رفتند و تو گفتی یا رسول الله خلیفه بعد او تو کیست فرمود آنکه کفش پینه میکند .
مدرک :

کامل بهائی ج 2 ص 163 .

ام سلمه نامش هند دختر امیه بن مغیره است اول همسر ام سلمه عبدالله بود پس از درگذشت وی رسول خدا با او ازدواج نمود وی پس از جناب خدیجه عاقل ترین و شریفترین همسران نبوی بود خود رسول خدا و اصحاب بعضا در کارها با او مشورت میکردند حتی عایشه موقع رفتن به بصره با وی مشورت کرد ولی سخن او را قبول نکرد ام سلمه از حق علی رضی اللہ عنہ و خاندانش دفاع میکرد و به سال 63 هجری از دنیا رفت .

179 - من دختر حاتم طائی هستم

چون اسرای قبیله طی را نزد رسول خدا آوردند دختری جلو آن حضرت ایستاد که مردم از زیبایی او به تعجب آمدند ، چون زبان به سخن گشود مردم از فصاحت او زیباییش را از یاد بردند ، گفت : یا محمد مرا آزاد کن من دختر بزرگ قومم ، پدرم گرفتارها را نجات میداد ، و گرسنگان را سیر میکرد و برهنه ها را می پوشانید و حق همسایه را مرعات میکرد ، و پیمان خود را محترم میشمرد و حفظ میکرد ، و هیچ طالب حاجتی را دست خالی برنمیگرداند : من دختر حاتم طائی میباشم . رسول خدا فرمود : ای دختر اینها که گفتی صفت مؤمن واقعی است ، اگر پدرت مسلمان بود او را رحمت می فرستادیم ، بعد فرمود : او را آزاد کنید که پدرش اوصاف کریمه را دوست میداشت ، دختر اجازه خواست که حضرت را دعا کند ، حضرت فرمود : به دعای او گوش دهید . دختر گفت : ((صاب الله ببرک موقعه ، و لا يجعل لك الی لئیم حاجه ، و لا سلب نعمه عن کریم الا جعلک سببا فی ردها علیه)) : خدا احسان تو را در موقع و محلش قرار دهد ، و ترا محتاج شخص پست نکند ، و نعمت هیچ شخص محترم را نگیرد مگر اینکه ترا وسیله استرداد آن قرار دهد .

مدرک :

المجالس السنیه ج 1 مجلس 137

180 - عباس بن ربیعہ در صفین

ابوالاغر تمیمی گوید: در جنگ صفین عباس بن ربیعہ را دیدم کہ غرق در اسلحہ بود: در سر کلاہخود، در دست شمشیر یمانی داشت، سوار اسبی نجیب و سیاہرنگ بود، چشمہایش مثل چشمہای افعی میدرخشید، مردی از اہل شام بنام عرار او را صدا زد: عباس بیا باہم مبارزہ کنیم، عباس گفت: پس باید پیادہ شویم، چون پیادہ شدند عباس دامن زرہ را بہ کمر محکم کرد و اسبش را بغلامش سپرد.

ہر دو با شمشیر بہ ہمدیگر حملہ کردند ولی هیچ یک بہ دیگری دست نمی یافت، تا اینکہ عباس در زرہ مرد شامی مختصر شکافی مشاہدہ نمود، دست در آن کردہ و کشید و تا سینہ پارہ نمود، سپس برگشت و ضربتی وارد نمود کہ استخوانہای سینہ اش در ہم فرورفت، و شامی بہ زمین افتاد، صدای تکبیر دو سپاہ زمین را بہ لرزہ در آورد.

ابوالاغر گوید: از پشت سرم صدائی شنیدم کہ میخواند: ((قاتلو ہم یعدبہم اللہ باید یکم و یخزہم و ینصرکم علیہم و یشف صدور قوم مؤمنین)) متوجہ شدہ دیدم امیرالمومنین است، فرمود: ای ابوالاغر این کہ با دشمن ما رزم میدہید کیست؟ گفتم: عباس بن ربیعہ است، امام، عباس را پیش خود خواند و فرمود: مگر ترا و حسن و حسین و عبد اللہ بن جعفر را نگفتہ بودم کہ از مرکز خود دور نروید و مباشر جنگ نشوید؟ عباس گفت: یا امیرالمومنین رواست مرا بہ مبارزہ بخواہند و من جواب ندہم؟

فرمود بلی، اطاعت امامت بہتر است، معاویہ میخواند کسی از بنی ہاشم زندہ نماند، و دوست میدارد برای خاموش نمودن نور خدا قلب ہمہ ایشان را

بشکافد . چون معاویه از جریان مطلع شد ، گفت : آیا مردی نیست که خون
 عرار را بگیرد ؟ دو مرد از قبیله لخم خود را مهیا کردند ، معاویه گفت : هر کدام
 از شما عباس را بکشد او را جایزه بزرگ خواهم داد ، آن دو به میدان آمده و
 عباس را به مبارزه خواستند ، عباس گفت : من باید از آقایم اجازه بگیرم ،
 پیش حضرت رفت و جریان را گفت ، حضرت فرمود : وسائل جنگی خود را با
 من عوض کن ، پس از پوشیدن لباس سوار اسب او شده خود را به میدان
 رسانید . دو مرد شامی خیال کردند که عباس است ، گفتند : آقایت اجازه داد ؟
 حضرت این آیه را خواند : (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ
 نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ) یکی از آن دو به حضرت حمله کرد که مهلت نداد ، دومی حمله
 کرد او را نیز به رقیش ملحق نمود ، سپس از میدان برگشت در حالی که تلاوت
 میکرد : (الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ
 فَاعْتَدُوا)

مدرک :

1 - مروج الذهب ج 3 ص 18 و المجالس السنیه ج 1 مجلس 154

((بعضی از اهل منبر از روی بی اطلاعی این جریان را به ابوالفضل عباس
 فرزند شجاع علی علیه السلام نسبت میدهند که بی اساس است ، و جناب ابوالفضل
 معلوم نیست در صفین شرکت داشته باشد - ع))

181 - از علی بدگوئی کرد

احنف بن قیس نزد معاویه بود که مردی از اهل شام وارد شد و خطبه خواند و به علی ع فحش و ناسزا داد، مردم همه سر بزیر انداختند، احنف روبه معاویه کرد و گفت: معاویه از خدا بترس و دست از علی بردار که او با کردار خود با خدایش ملاقات کرد، بخدا سوگند که علی سابقه درخشان داشت، و پاک فطرت و بابرکت بود، در راه خدا گرفتاریهای بسیار کشید، دانشمند دانشمندان، و بردبارترین حلیمان و افضل فضلا، و وصی بهترین انبیاء بود.

معاویه گفت: بخدا سوگند که چشمها را پراز خس و خار کردی، و چیزهای ندیدنی گفתי، باید به منبر رفته علی را لعن کنی، احنف گفت: اگر مرا معاف بداری بهتر است، و اگر مجبورم کنی بخدا سوگند که زبانم به آن جاری نمی گردد، معاویه گفت: باید به منبر رفته، علی را لعن کنی. احنف گفت: در آن وقت میان تو و علی از روی انصاف رفتار میکنم: بالای منبر رفته و پس از حمد و ثنای خدا و صلوات بر محمد مصطفی میگویم: ای مردم! معاویه مرا دستور داده که علی را لعن کنم، بدانید که علی و معاویه با همدیگر جنگیدند و هر یکی ادعا می کرد که آن دیگری متجاوز است، هر وقت من دعا کردم شما آمین بگوئید،

سپس میگویم: خدایا تو و فرشتگان و پیامبران و تمامی مخلوقات لعنت کنید از این دو آنکه را که بر دیگری تجاوز و ظلم کرده است، معاویه گفت: تو را معاف داشتم، لازم نیست که به منبر بروی.

مدرک:

المجالس السنیه ج 1 مجلس 177

احنف بن قیس ، نامش صخر یا ضحاک است ، مردی عالم ، حکیم ،
موصوف به عقل ، شجاع ، زیرک ، حلم و متانت رای بود ، در زمان رسول خدا
ایمان آورد ولی آن حضرت را ندید ، وی از دوستان علی علیه السلام بود ، به سال
67 هجری در زمان عبدالله بن زبیر از دنیا رفت .

182 - رهبانیت غلط

زن عبدالله بن عمرو بن عاص شرفیاب خدمت رسول خدا شد ، حضرت پرسید : حالت چطور است ؟ گفت : چه حالی خواهم داشت در حالی که عبدالله تارک دنیا شده ، حضرت پرسید : چطور ؟ زن گفت : خواب را بر خود حرام کرده شبها نمیخوابد ، همه روزها روزه می گیرد و گوشت نمیخورد ، و حق همسرش را بجا نمی آورد . حضرت پرسید وی الان کجاست ؟ گفت : بیرون رفته شاید به این زودی برگردد ، فرمود : هر وقت آمد مرا خبر کن ، چون عبدالله برگشت و پیغمبر خبردار شد به منزل او رفت و پرسید : این خبرها چیست که از تو بمن میرسد ؟ فرمود : چرا شب را نمیخوابی ؟ گفت : میخواهم از فرع اکبر در امان باشم ، فرمود : چرا گوشت نمی خوری ؟ گفت : به امیداینکه از گوشتهای بهشت بخورم ، پرسید : چرا حق همسرت را بجا نمی آوری ؟ گفت : به طمع زنان بهشت که از او بهترند ، حضرت فرمود : ای عبدالله پیغمبر خدا برای تو الگوی خوبیست که گاه روزه میگیرد و گاه میخورد ، و گوشت میخورد و حق همسرش را بجا می آورد . ای عبدالله خدا را بر تو حقی است ، و بدنت بر تو حقی دارد ، و همسرت بر تو حقی دارد ، عرض کرد : یا رسول الله اجازه دهید پنج روز روزه داشته و یک روز بخورم ، فرمود : نه ، گفت : چهار روز روزه باشم و یک روز بخورم ، فرمود : نه ، گفت سه روز روزه باشم و یک روز بخورم ، فرمود : نه گفت : دو روز روزه بگیرم و یک روز بخورم ، فرمود : نه ، گفت یک روز روزه بگیرم و یک روز بخورم ، فرمود : این روزه برادرم داود است . مدرک :

العقد الفرید ج 2 ص 375

183 - محبت برسول خدا

کنیزی بود بنام ((سویدا)) که به منزل عایشه آمد و رفت کرده او را با اداهای خود می خندانید ، و گاهی که رسول خدا وارد می شد او هم از کارهای سویدا می خندید ، مدتی حضرت او را ندید از عایشه پرسید : سویدا چه شده ؟ گفت : مریض است ، حضرت به عیادتش رفت و دید مشرف به مرگ است ، به خانواده اش فرمود : هر وقت از دنیا رفت مرا خبر کنید ، چون سویدا از دنیا رفت به آن حضرت خبر دادند ، آمد و به او نماز خواند و گفت : خدایا او به خنداندن من حریص بود تو نیز او را بخندان .

مدرک :

العقد الفرید ج 6 ص 381

184 - به حرف تو گوش نمیدهیم

تعدادی لباس به عمر بن خطاب فرستاده بودند ، عمر آنها را بین مهاجرین و انصار تقسیم کرد که به هر نفری یک لباس رسید ، روز بعد عمر به منبر رفت در حالی که دو لباس در برداشت خواست که موعظه کند کسی به موعظه اش گوش نداد ، عمر گفت : ای مردم چرا گوش نمیدهید ؟ سلیمان گفت : گوش نخواهیم داد چون تو تقسیم کرده به هر یکی از ما یک لباس دادی ولی خودت دو لباس پوشیده ای .

عمر گفت : در قضاوت عجله نکن بعد فرزندش عبدالله را صدا کرد و گفت : ترا بخدا سوگند این لباسی که به کمر بسته ام مال کیست ؟ گفت : سهم من بود که به تو دادم ، سلیمان گفت حالا صحبت کن که گوش می دهیم .
مدرک :

عیون الاخبار ج 1 ص 55

185 - نمونه ای از فجایع عثمان

مسلمانها ، افریقیه (تونس فعلی) را فتح کردند خمس غنائم آنرا که مخصوص ذی القربی بود ، عثمان به مروان بن حکم بخشید ، عبدالله بن خالد بن اسید از او درخواست صلّه نموده ، چهار صد هزار درهم به او بخشید . رسول اکرم محل بازاری را که معروف به ((مهروز)) بود به مسلمانها بخشیده بود ، عثمان آنرا به حارث بن حکم برادر مروان بخشید ، فدک را به مروان داد در صورتیکه فاطمه زهرا علیها السلام گاهی آنرا بعنوان ارث و گاهی بعنوان نحله و عطیه مطالبه کرد به او ندادند .

تمام مراتع مدینه را از احشام و مواشی مسلمین قرق کرد بجز از مواشی بنی امیه ، و به ابوسفیان دوپست هزار از بیت المال داد در همانروزیکه به مروان صد هزار از بیت المال داد .

ابوموسی اموال زیادی از عراق آورد ، عثمان همه آنها را در میان بنی امیه تقسیم کرد ، دخترش عایشه را به همسری حارث بن حکم در آورد ، به این داماد صد هزار درهم از بیت المال داد .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 1 ص 199

186 - چرا خلیفه را یاری نکردی ؟

ابوظیفیل عامر بن واثله شخصی فاضل و عاقل و شیعه علی علیه السلام بود ، روزی بر معاویه وارد شد ، معاویه پرسید : ناراحتی تو در فراق دوست و مولایت ابوالحسن در چه حد است ؟ گفت : مانند ناراحتی مادر موسی در فراق موسی و از تقصیر خود از خدا عذر می خواهم معاویه گفت : تو نیز از محاصره کنندگان عثمان بودی ؟ گفت : در آنجا بودم ولی نه برای محاصره ، گفت : پس چرا او را یاری نکردی ؟ ابوظیفیل گفت : تو چرا یاری نکردی در صورتیکه سپاه شام با تو بود ، و از تو اطاعت می کردند ؟ گفت : مگر نمی بینی که به خونخواهی او برخاسته ام مگر این یاری او نیست ؟ ابوظیفیل گفت : می بینم ولی کار تو مطابق مضمون شعر برادر جعفری است که میگوید :

لا الفینک بعد الموت تندبني و فی حیاتی ما زود تنی زادا
یعنی : نیابم ترا که پس از مرگ برایم گریه کنی در صورتیکه در حال حیاتم
برایم توشه ای ندادی .
مدرک :

الاسیعاب ج 4 ص 697

ابوظیفیل عامر بن واثله ، در سال جنگ احد زاده شد ، هشت سال از زمان رسول اکرم را درک نمود ، پس از بلوغ اقامت در کوفه را اختیار نمود ، وی از یاران علی علیه السلام بود ، در همه جنگهای آن حضرت شرکت نمود ، به سال 110 از دنیا رفت .

187 - زنان چرا دشمنی میکنند ؟

چون علی علیه السلام موقع رفتن به بصره به محلی بنام ((ذی قار)) رسید عایشه نامه ای به این مضمون به حفصه نوشت : تو را خبر میدهم که علی به ذی قار رسیده و از سپاهیان و وسائل جنگی ما در هراس است ، و مانند شتر سرخ رنگ میباشد : اگر پیش برود پاهایش بریده میشود و اگر عقب بماند تحر میشود ، حفصه کنیزان و دوستان خود را جمع کرد و مجلسی ترتیب داد ، نامه را خوانده و به دف میکوبیدند و این شعر را میخواندند :

الخبرمما الخبر
علی فی السفر
كالجمل الاشقر
ان تقدم عقر وان تاخر نحر

دختران طلقاء جمع شدند و به غنا گوش میدادند ، چون خبر به ام کلثوم دختر علی علیه السلام رسید لباسهای خود را پوشید و بطور ناشناس وارد مجلس شد و روی خود را باز نمود ، حفصه متوجه و شرمنده شد و انالله و انا الیه راجعون خواند ، ام کلثوم گفت : اگر امروز بر علیه پدرم تو و عایشه همدست شده اید قبلا هم بر علیه برادرش رسول اکرم همدست بودید تا خدا در حق شما آیاتی در سوره تحریم نازل نمود ، حفصه گفت : بس کن خدا رحمت کند ، بعد نامه را پاره کرد و استغفار نمود .

مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 14 ص 13

حفصه دختر عمر بن خطاب اول همسر خنیس بن خذافه بود ، پس از وفات او ، رسول خدا در سال سوم هجری با او ازدواج کرد ، غالبا با عایشه هم راز

بوده رسول خدا را ناراحت می کردند تا آیاتی از سوره تحریم درباره ایشان نازل شد ، در جمادی الاولی 41 هجری و بقولی 45 هجری از دنیا رفت .

188 - لیبیک یا جعفر بن محمد

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام نقل می کند که روزی امام با قیافه خشم آلود نزد ما آمد و فرمود: دیروز در پی حاجتی میرفتم که یکی از سیاهان مدینه با من روبرو شد و مرا صدا کرد: ((لیبیک یا جعفر بن محمد)) از گفته او ترسان و هراسان شده و از آنجائیکه آمده بودم به منزل برگشت و به پروردگارم سجده کرده و روبه خاک مالیده و اظهار ذلت کرده، و از گفته او برائت کردم.

اگر عیسی بن مریم از آنچه خدا در حق او فرموده تجاوز میکرد در آن صورت کر میشد و هیچ وقت نمی شنید، کور می شد و هیچ وقت نمیدید، و لال میشد و هیچ وقت حرف نمیزد، سپس فرمود: خدا ابوالخطاب را لعنت کند و با آهن بکشد.

((ابوالخطاب مذهب غلو در حق ائمه و نسبت الوهیت دادن را اختراع و به سیاهان القاء کرده بود، و سیاه با آن عقیده لیبیک میگفت که امام ناراحت شد))

مدرک:

روضه کافی ص 225

189 - از او عبرت بگیر

عبدالله بن عباس در روز بسیار سرد نزد عبدالملک وارد شد و دید عبدالملک روی فرشها و تشکهای نرم نشسته و در آنها فرو رفته ، گفت : ابن عباس خیال میکنم هوا قدری سرد است ، ابن عباس گفت : بلی ، پسر هند (معاویه) بیست سال بعنوان فرماندار ، و بیست سال مستقل و بعنوان خلیفه از این فرشها و پشتیها استفاده کرد ، حالا زیر خاک رفته و بالای قبرش علف تمامه در وزش است .

نقل شده که عبدالملک بعنوان تحقیق درباره سخن ابن عباس شخصی به قبر معاویه فرستاد و دید که علف تمامه بالای قبرش روئیده و در وزش است .
مدرک :

شرح نهج البلاغه ج 11 ص 171

190 - فضائل علی قدغن می شود

پس از آنکه پیشوای برحق علی علیه السلام ، شهید شد و حکومت مسلمین بدست معاویه استقرار یافت ، معاویه بقصد زیارت خانه خدا عازم مکه شد ، پس از انجام مراسم حج وارد مدینه شد ، اهل مدینه برای استقبال وی خارج شدند ، دید در میان استقبال کنندگان کسی از قریش نیست .

چون وارد منزل شد پرسید : انصار را چه شده و چرا به استقبال نیامده اند ؟ گفته شد : نیازمند شده اند و مرکب سواری ندارند که به استقبال بیایند ، معاویه گفت : اشتران آبکش آنها چه شده ؟ قیس بن سعد رئیس انصار که حاضر بود گفت : در جنگ بدر و احد و خندق که تو و پدرت میخواستید نور اسلام را خاموش کنید انصار شترهای خود را فانی کردند تا اسلام بر خلاف میل باطنی شما پیروز شد ، معاویه چیزی نگفت و ساکت شد .

روزی معاویه وارد مسجد رسول الله شد به جمعی که دور هم نشسته و مشغول صحبت بودند گذر نمود ، همه به احترام او بپا خاستند غیر از عبدالله بن عباس ، معاویه گفت : ابن عباس میدانم بجهت اینکه در صفین با شما جنگیدم بپا نخواستی چنانکه دیگران بپا خواستند ، ولی نباید از این جهت ناراحت باشی ، چون پسر عمویم عثمان را ناحق کشته بودند .

ابن عباس گفت : عمر بن خطاب را نیز ناحق کشته بودند چرا مطالبه خون او را نکردی معاویه گفت : قاتل عمر کافر بود ، گفت : پس قاتل عثمان کی بود ؟ معاویه گفت : قاتل او مسلمانان بودند ، گفت : این که دلیل بطلان ادعای تو و مدرک ناحق بودن می باشد . (چون کسی را که مسلمانان اجتماع کرده و بکشند دلیل است بر ناحقی او)

معاویه گفت: ما به تمام شهرها بخش نامه کرده ایم که از ذکر فضائل علی بن ابیطالب و خاندانش خودداری شود، تو نیز مواظب زبان خود باش و از ذکر فضائل علی خودداری کن، ابن عباس گفت: آیا ما را از تلاوت قرآن منع میکنی؟ گفت: نه. ابن عباس گفت: ما را از تفسیر و تاویل قرآن منع میکنی؟ معاویه گفت: بلی، ابن عباس گفت: قرآن را بخوانیم ولی از مرام و منظور خدا آگاه نشویم؟ آیا تلاوت قرآن واجب تر است یا عمل نمودن به آن؟ معاویه گفت: عمل به دستورات قرآن واجب تر است، ابن عباس گفت: در صورتیکه منظور و مراد خدا را ندانیم چگونه می توانیم به دستورات قرآن عمل کنیم؟

معاویه گفت: قرآن را آنطوریکه دیگران تفسیر میکنند تفسیر کنید نه آنطوریکه تو و خاندان تو تفسیر میکنند، ابن عباس گفت: قرآن به خاندان ما نازل شده نه به خاندان ابوسفیان، ای معاویه آیا ما را نهی می کنی از اینکه با عمل به دستورات قرآن و حلال و حرام آن به خدا بندگی کنیم؟ اگر امت از معانی قرآن نپرسد و یاد نگیرند، پراکنده شده و هلاک میشوند. معاویه گفت: قرآن را بخوانید و تفسیر آنرا یاد بگیرید و نقل کنید ولی آنچه را که خدا درباره شما بنی هاشم نازل کرده نقل نکنید، ابن عباس گفت: خدای متعال می فرماید: **(يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِمْ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ)**

معاویه گفت: ابن عباس سلامتی خود را غنیمت شمرده مواظب زبان خود باش اگر خواستی چیزی از فضائل خاندان خود را نقل کنی باید پنهانی باشد، بعد معاویه وارد منزل شده و صد هزار دینار به ابن عباس فرستاد، و منادیان خود را دستور داد ندا کنند که از بیعت و حمایت حکومت خارج است کسی که حدیثی در فضائل علی و خاندانش نقل کند. مدرک:

کتاب الاحتجاج ج 2 ص 15

191 - پیمان خود را شکستید

بریده بن خضیب اسلمی از اصحاب رسول خدا بود که موقع مهاجرت آن حضرت به مدینه مسلمان شد ، پیامبر او را مامور جمع صدقات قومش نمود ، پس از وفات رسول خدا بریده از یاران و طرفداران امیرالمومنین علیه السلام شد ، وی از کسانی است که در دفن مخفیانه صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام شرکت داشت .

حذیفه گوید : در زمان رسول خدا بریده سفری به اطراف شام کرد ، موقعی برگشت که رسول خدا از دنیا رفته و مردم به ابوبکر بیعت کرده بودند ، چون وارد مسجد شد دید ابوبکر در منبر نشسته و عمر نیز یک پله پائین تر نشسته است ، بریده آن دو را صدا زد که ای ابوبکر و ای عمر ، آن دو سخن را بریدند و گفتند : ای بریده مگر دیوانه شده ای ؟

بریده گفت : دیوانه نشده ام ولی مگر شما نبودید که دیروز به علی بن ابیطالب بعنوان امیرالمومنین سلام دادید ؟ ابوبکر گفت : کاری پس از کاری حادث میشود ، تو غایب بودی و ما حاضر ، شخص حاضر می بیند آنچه را غائب نمی بیند ، بریده گفت : دیده اید آنچه را که خدا و پیغمبرش صلاح ندیده است ، ای ابوبکر رفیقت وفا نمود به قول خود میگفت : اگر محمد بمیرد ، این (بیعت) را زیر پا خواهم گذاشت ، تا زنده هستم سکونت در مدینه با شما برایم حرام است .

بریده با خانواده خود به بصره رفت ، گه گاهی به مدینه سرزده و از احوال آنجا خبر میگرفت ، چون خلافت ظاهری به علی علیه السلام رسید بریده به مدینه برگشت و با او به عراق رفت ، چون آن حضرت به شهادت رسید بریده به

خراسان رفت و به سال 63 هجری در آنجا از دنیا رفت ، او آخرین کسی است از صحابه ، که در خراسان از دنیا رفت .

به روایت ثقفی و سدی : عمر گفت : نبوت و سلطنت در یک خاندان جمع نمیشود ، بریده این آیه را خواند : (أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنَّبُوَّةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) یعنی بلکه به مردم حسد میکنند بخاطر آنچه خدا از فضل خود به آنها عطا نموده است ، همانا ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت و نبوت عطا کردیم ، و به ایشان سلطنتی بزرگ دادیم . خدا برای آنها نبوت و سلطنت را جمع کرده بود .

مدرک :

تنقیح المقال ج 1 ص 166 تالیف فقیه متبحر ، رجالی محقق شیخ عبدالله ممقانی که در حدود سال 1287 هجری چشم به جهان گشوده ، و در 16 شوال 1351 قمری از دنیا رفت و در مقبره والد خود شیخ محمد حسن ممقانی مدفون گردید .

192 - سخاوت قیس

قیس بن سعد بن عباده از سخاوتمندان عرب بشمار آمده است ، نقل شده که قیس در یکی از جنگهای زمان رسول خدا در لشگری بود که ابوبکر و عمر نیز در آن سپاه بودند ، قیس هر چه داشت خرج همراهان کرد ، پس از تمام شدن موجودی خود از دوستانش قرض گرفته ، خرج همراهانش میکرد ، ابوبکر و عمر گفتند : اگر او را بحال خود رها کنیم اموال پدرش را تلف میکند ، لذا در میان جمعیت اعلان کردند که هیچ کس به قیس قرض ندهد .

پس از مراجعت از سفر ، پدرش سعد از جریان اطلاع یافت بعد از نماز جماعت پشت سر پیامبر اکرم سعد برخاست و از ابوبکر و عمر در پیشگاه پیغمبر و مردم شکایت کرد و گفت : مردم ! با پسر ابوقحانه و پسر خطاب چه کنم که میخواهند پسر مرا بخیل بیار آورند .

مدرک :

اسد الغابه ابن اثیر ج 4 ص 215 .

اهل سنت و جماعت این ابوبکر را سخاوتمند نوشته حتی رسول خدا را زیر بارمنت او می برند در حالی که بقدری بخیل است که از سخاوت دیگران رشک میبرد .

193 - دفاع شجاعانه

چون معاویه ، زیاد بن ابیه را والی عراق نمود ، به او دستور داد که عبدالله بن هاشم مرقال را دستگیر نموده پیش او بفرستد ، زیاد او را دستگیر نموده جبه موتین بر او پوشانیده دستهایش را بسته ، پیش معاویه فرستاد ، عبدالله را روز جمعه وارد مجلس معاویه نمودند در حالی که عمروعاص و جمعی از شیاطین حاضر بودند .

عمروعاص به معاویه گفت : این را میشناسی ؟ گفت : نه ، گفت : او پسر کسی است که در صفین بر علیه ما شمشیر کشیده و میخواست ما را نابود کند ، زود گردن او را زده ، پیراهنش را با خون رگهایش رنگین کن ، مبادا او را آزاد نموده بسوی عراق برگردانی که او دست از نفاق برنمیدارد ، و اهل عراق مردم فتنه جو و پیمان شکن و با او هم رای می باشند .

عبدالله در زیر زنجیر نگاهی به عمرو کرد و گفت : اگر کشته شوم مردی کشته میشود که قومش او را رها کرده و اجلش فرا رسیده ، ولی تو ای فرزند مرد شوم خوب جولان گرفتی ! این شجاعت تو در صفین کجا بود که تو را به میدان میخواندیم و تو مانند کنیزان سیاه به سایه شتر پناه برده و خود را پنهان میکردی ؟

عمرو گفت : بخدا سوگند برایت راه نجات گمان ندارم در حالی که در چنگال امیرالمومنین گرفتاری ، عبدالله گفت : بخدا ترا خوب میشناسم ، تو در موقع نعمت و رفاه متکبر ، و موقع جنگ ترسو ، و در موقع ولایت و حکومت ستمگر میباشی ، اگر چنین نبودی برای حفظ جانت عورت خود را برهنه

نمیکردی ، عمرو گفت : همه میدانند که من در میدانها سالم ماندم اما پدرت را دیدم که شکمش پاره شده و روده هایش بیرون ریخته بود .

عبدالله گفت : در همان حال اگر با پدرم روبرو میشدی بدنت میلرزید و از ضرب دستش نجات نمی یافتی ، ما ترا امتحان کرده ایم زبان دروغگو و عادت حيله گری داری ، با قومی همنشین شده ای که ترا نمی شناسند ، اگر از میان اهل شام بیرون روی عقلت به اضطراب افتاده و زبانت بند میشود .

در این موقع معاویه دستور داد که او را به زندان برند که عبدالله اشعاری خواند که موجب رقت معاویه شده او را جایزه داده آزاد نمود و شرط کرد که در شام نماند .

مدرک :

مروج الذهب ج 2 ص 57

هاشم بن عتبه معروف به هاشم مرقال (پدر عبدالله) از دلاوران و از یاران امیرالمؤمنین عليه السلام در صفین پرچمدار عمار بن یاسر بود که هر دو در یک روز شهید شدند .

194 - من قریش را بهتر می شناسم

معاویه در بازگشت از مکه وارد مدینه شد ، برای امام حسن ، امام حسین علیهما السلام ، عبدالله بن جعفر ، عبدالله بن عمر ، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن صفوان هدایائی از لباس و عطریات و سایر اموال فرستاد ، به فرستادگانش گفت : هر چه دیدید و شنیدید کاملاً حفظ کنید . چون فرستادگان رفتند معاویه به اطرافیانش گفت: میخواهید کیفیت برخورد این اشخاص را بشما خبر دهم ؟ گفتند : بلی ، گفت : امام حسن مقداری از عطریات این هدایا را به زنانش میدهد و بقیه را به دوستان حاضر در مجلسش بخشش میکند و منتظر دوستان غائبش نمیشود .

امام حسین به یتیمانی که پدرشان در صفین کشته شده اند بخش میکند ، اگر چیزی باقی ماند صرف قربانی و تهیه شیر برای اطفال یتیم و فقراء میکند . اما عبدالله بن جعفر بدیخ را صدا کرده و خواهد گفت : با اینها دینهای مرا پرداخت کن و اگر چیزی باقی ماند با آن وعده های مرا پرداز . اما عبدالله بن عمر اول آن را در میان فقراء عدی بن کعب تقسیم میکند و اگر چیزی باقی ماند برای خود ذخیره و در مخارج اهل و عیالش خرج میکند . و اما عبدالله بن زبیر موقع فرستاده من مشغول تسبیح شده و به آن توجه نخواهد کرد ، پس از اظهار دوباره فرستاده من به یکی از خدمتکارانش گوید هدیه معاویه را از فرستاده اش بگیری خدا جزای خیرش دهد ، و در ظاهر به آن التفات نمیکند در حالی که در نظرش از کوه احد بزرگتر است .

اما عبدالله بن صفوان میگوید: این مقدار کمی است از بسیار، به هر کسی از قریش این قدر صله نرسیده است، این را به خود معاویه برگردانید، اگر برگرداند قبول خواهم کرد.

چون فرستاده های معاویه از نزد این اشخاص برگشتند جریانرا همانطور بازگو کردند که معاویه گفته بود، معاویه گفت: من پسر هندم قریش را از همه بهتر می شناسم.

مدرک:

عیون الاخبار ابن قتیبه ج 3 ص 40

195 - فرزندان را فقیر گذاشتی

چون مرگ عمر بن عبدالعزیز فرا رسید مسلمة بن عبدالملک بر او وارد شد و گفت : یا امیرالمؤمنین تو دهان فرزندان را از این مال خالی گذاشتی ، کاش سفارش آنها را به من و امثال من از خویشاوندانت کنی که مخارج آنها را کفالت کنند .

چون سخن او را شنید ، گفت : مرا بنشانید ، چون نشانند ، گفت : سخت را شنیدم ، گفتمی دهان پسرانم را از این مال خالی گذاشتم ، بخدا سوگند من در حق ایشان ظلم نکردم ، و چیزی را که حق آنها نبود نمیتوانستم به آنها بدهم ، و گفتمی سفارش آنها را بکنم ، وصیت من در حق آنها این است : (**إِنَّ وَلِيَّيَ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ**) : فرزندان عمر بیرون از دو حال نیستند : یا صالحند که خدا صالحان را بی نیاز میکند ، یا غیر صالحند ، من نمیخواهم که آنها را با مال در نافرمانی خدا یاری کنم .

فرزندانم را حاضر کنید ، چون آمدند و آنها را دید چشمهایم پر از آب شد و گفتم : جانم فدای جوانانی که آنها را محتاج مردم گذاشتم و بی چیز ، و گریست و گفتم : فرزندانم من برای شما خیر زیاد گذاشتم ، از کنار هیچ کسی از مسلمانان و اهل ذمه نمیگذرد جز آنکه برای شما حقی قائل میشوند . فرزندانم من میان دو چیز فکر کردم : اینکه شما توانگر و بی نیاز شوید و من به جهنم بروم ، یا شما تا آخر فقیر شوید و من به بهشت بروم ، دیدم که بهتر است شما فقیر شوید ، برخیزید خدا شما را حفظ کند ، برخیزید خدا شما را روزی دهد

مدرک :

قصص العرب ج 2 ص 412 نوشته جمعی از مولفین .

196 - من مهمان شخص بزرگی میباشم

حجاج بن یوسف به حج میرفت ، بر چشمه ای فرود آمد و دستور غذا داد و به حاجبش گفت : کسی پیدا من که با من غذا بخورد و من بعض کارها را از او بپرسم ، حاجب اطراف را گشت و عربی را دید که با دو لباس موئین خوابیده ، با پایش زد و گفت : امیر را اجابت کن . چون حاضر شد حجاج گفت : دستهایت را بشوی و با من غذا بخور ، گفت : کسی که بهتر از تو است مرا دعوت کرده و من هم قبول نموده ام ، حجاج پرسید : چه کسی دعوا ، کرده است ؟ گفت : خدای متعال به روزه دعوتم کرده و من روزه گرفته ام ، گفت : در این روز گرم ؟ گفت : برای روزی که از این گرم تر است روزه گرفته ام ، حجاج گفت : امروز بخور ، فردا میگیری ، گفت : اگر ضمانت کنی که تا فردا بمانم ، حجاج گفت : این در دست من نیست ، گفت : پس چگونه از من میخواهی که نقد را با نسیه ای که به : قادر نیستی عوض کنم ؟ حجاج گفت : این طعام گوارا است ، گفت : نه تو آنرا گوار کرده ای و نه خباز بلکه عافیت آنرا گوارا کرده است

مدرک :

قصص العرب ج 2 ص 383 به نقل از عیون الاخبار ج 2 ص 366

197 - کریمان را گرامی بدارید

عربی نزد علی علیه السلام آمد و گفت: یا امیرالمومنین مرا بر تو حاجتی است که پیش از آنکه به تو بگویم بخدا عرض نموده ام، اگر تو آنرا برآوری خدا را حمد و ثنا و ترا شکر میکنم، و اگر برنیاوری خدا را حمد میکنم و تو را معذور میدارم. حضرت فرمود: حاجتت را بر زمین بنویس که اثر فقر و پریشانی را در تو می بینم، عرب نوشت: من فقیرم، حضرت به قنبر فرمود: حله مرا باو بپوشان.

چون عرب را گرفت در مقابل حضرت ایستاد و گفت:

کسوتی حله تبلی محاسنها فسوف اکسوک من حسن الثنا
حلا

ایه ابا حسن قد نلت مکرمه و لست تبغی بما اولیه بدلا
یعنی بر من حله ای پوشاندی که زیبائیهای آن کهنه خواهد شد ولی من از
ثناهای زیبا بر تو حله ها خواهم پوشانید ای ابا الحسن به کرامتی نائل شدی که
برای آن عوض نمیخواهی...

حضرت فرمود: قنبر! صد دینار بر آن بیفزای، عرض کرد: یا امیرالمومنین
اگر این مبلغ را بر مسلمانها خرج و تقسیم کنی کار آنها اصلاح میشود، فرمود:
ساکت باش، من از پیغمبر شنیدم که میفرمود: از کسیکه شما را ثنا گفته تشکر
کنید، چون کریم قومی پیش شما آمد او را گرامی بدارید.

مدرک:

قصص العرب ج 2 ص 362

198 - بانوی شجاع و مرد ترسو

صفیه دختر عبدالمطلب میگوید: در جنگ خندق مردان به جبهه رفته بودند ما زنان و اطفال در قلعه فارغ مانده بودیم، فقط از مردها حسان بن ثابت نزد ما بود، در یکی از روزها دیدم مرد یهودی در اطراف قلعه پرسه میزند شاید جاسوس است میخواهد از ما اطلاعاتی بدست آورده یهودیان را خیر کند، پائین رفته و او را بکش، گفت: خدا بر تو بخشد ای دختر عبدالمطلب میدانی که من اهل شجاعت نیستم.

چون از او مایوس شدم معجرم را پوشیده و عمودی برداشتم و پائین رفته و یهودی را کشتم، چون به قلعه برگشتم به حسان گفتم: برو پائین و لباسهای او را در آور چون او مرد بود و من زن، لباسهایش را در نیاوردم، گفت: ای دختر عبدالمطلب مرا به لباسهای او نیازی نیست.

مدرک:

قصص العرب ج 2 ص 92، این کتاب در پنج جلد توسط علی محمد البجاوی، محمد ابوالفضل ابراهیم و محمد احمد جاد المولی جمع آوری شده است.

صفیه دختر عبدالمطلب عمه رسول خدا و مادر زبیر بن عوام است، عمر زیاد نمود، در سال بیستم هجری از دنیا رفت و در بقیع دفن شد. حسان بن ثابت شاعر رسول خدا بود، شصت سال در جاهلیت و شصت سال در اسلام عمر نمود، در اواخر عثمانی شد و از او دفاع می نمود، به سال 52 هجری در خلافت معاویه از دنیا رفت.

199 - خدای عمر میداند

عمر بن خطاب در خلافت خود مردم را از قاطی نمودن آب به شیر نهی نموده بود ، شبی از منزلش خارج شده و در اطراف مدینه به گردش پرداخت ، شنید که زنی به دخترش میگوید : شیرت را قاطی نمیکنی صبح فرا میرسد ، دختر گفت : مگر نمیدانی که امیرالمومنین از آن نهی کرده ؟ پس چگونه قاطی کنم ؟

مادر گفت : مردم قاطی میکنند تو نیز قاطی کن ، امیرالمؤمنین که نمیداند ، دختر گفت : اگر عمر نمیداند خدای عمر که میداند ، نه من نخواهم کرد ، عمر از آن نهی نموده است .

سخن دختر در دل خلیفه جا کرد ، چون صبح شد به پسرش عاصم گفت : به فلان جا رفته از همچو دختری اطلاع بدست بیاور ، عاصم رفت و تحقیق نمود ، معلوم شد دختری است از بنی هلال ، عمر گفت : پسرم برو با او ازدواج کن که شاید از او پسر شجاعی بیاید که سرور عرب شود ، عاصم بن عمر با آن دختر ازدواج نمود که دختری زائید نامش را ام عاصم نهادند ، عبدالعزیز بن مروان با او ازدواج نمود ، که عمر بن عبدالعزیز از او بدنیا آمد .

مدرک :

قصص العرب ج 2 ص 94

یہی نوشتہا

1-اعراف : 176.

2-ہود: 120.

3-یوسف : 111.

4-شرح نہج البلاغہ ج 2 ص 211.

فهرست مطالب

2	مقدمه
4	1 - عبادت سه نفری
6	2 - اولین مؤمن
8	3 - منصور را موعظه کرد
10	4 - شبیه عیسی بن مریم
11	5 - نویسندگان رسول خدا
13	6 - تفصیل نویسندگان نبوی
15	7 - او کاتب وحی نبود
16	8 - یادی از پدر کرد
17	9 - از علی <small>علیه السلام</small> دفاع کرد
19	10 - خطبه نماز را تغییر دادند
21	11 - کتاب را میزد
22	12 - جواهرات کسری
23	13 - عبادت از علی <small>علیه السلام</small>
25	14 - شمشیرش را میفروخت
26	15 - قابل مقایسه نبود
28	16 - خوش رقصی نمود
30	17 - صوفی ریش پرست
31	18 - دختران کسری
33	19 - علی را در چه حالی دیدی ؟

- 20 - لیاقت خلافت اسلامی 34
- 21 - علی متکبر نیست 35
- 24 - اقامه تعزیه در بغداد 38
- 25 - عید غدیر در بغداد 39
- 26 - عطای خلیفه را قبول نکرد 40
- 27 - شعار تشیع در مصر 41
- 28 - کشتار دسته جمعی بنی امیه 43
- 29 - خون مرا نشوئید 45
- 30 - بانوی شکبیا 46
- 31 - بکاره هلالیه و معاویه 47
- 32 - از صلح حدیبیه انتقاد داشت 49
- 33 - کیفر خیانت به خلق الله 51
- 34 - جاهل بود جواب نداد 52
- 35 - از حکمیت بیزاری میکرد 54
- 36 - در طمع خلافت بود 56
- 37 - معاویه و قیصر 57
- 38 - ارم ذات المعاد 58
- 39 - میخواست خانه را آتش زند 60
- 40 - میخواست بنی هاشم را بسوزاند 61
- 41 - از دفن خلیفه مانع میشد 63
- 42 - عمل منافقانه 64
- 43 - خدا علی را رحمت کند 65

- 44 - نام مقدس محمد 67
- 45 - تو ردیف بزرگان نیستی 68
- 46 - مانند توپ برگردانید 69
- 47 - مرده ها را شماتت کرد 70
- 48 - از برادرش دفاع کرد 72
- 49 - حقیقتش را موقع مرگ میداد 73
- 50 - انوشیروان و مزدک 74
- 51 - حدیث سازان 76
- 52 - یک حدیث بی اساس 77
- 53 - ما درباره این جنگ شک داریم 78
- 54 - نماز در موقع اعدام 80
- 55 - علی و دهقانان 81
- 56 - اهمیت علم آموزی 82
- 57 - از این مرد دست بردار 83
- 58 - شبها به در خانه انصار میرفت 84
- 59 - وسوسه را او کرد 85
- 60 - از عذاب نجات یافت 86
- 61 - او متقی است 87
- 62 - فرزندان یزدجرد 89
- 63 - خدا سرپرست ماست 90
- 64 - رسول خدا در مرگ ابوطالب 91
- 65 - وداع با وطن 93

- 66 - خانه شکایات 94
- 67 - پشیمانی موقع مرگ 94
- 68 - شیر خدا 95
- 69 - قاری قرآن مقدم است 96
- 70 - عید نوروز 97
- 71 - خیانت در بیت المال 98
- 72 - سردار رشید اسلام و علی علیه السلام 99
- 73 - روزه عاشورا 101
- 74 - مرد حق را ترک و ضایع کردی 102
- 75 - کار امت را خراب کردند 104
- 76 - اینگونه اغفال میکنند 106
- 77 - من هم از شما هستم 108
- 78 - سنت زشت و نامشروع 109
- 79 - بنای مجلس رقص 110
- 80 - مرا به رحم قسم داد 111
- 81 - اولین مومن کیست ؟ 112
- 82 - دو عقیده مخالف 113
- 84 - از شهادت امام حسین اطلاع یافتند 114
- 85 - نوحه سرائی جن 116
- 86 - فضایح یزید 117
- 87 - دین بدون نماز بی فایده است 118
- 88 - خصال بد معاویه 119

- 89 - مادر فرزند کش 120
- 90 - ابوالعیناء و کنیز 121
- 91 - دروازه ساعات 122
- 92 - سر امام حسین و یزید 123
- 93 - عبدالمطلب و امیه 124
- 94 - مقایسه بین عبدالمطلب و امیه 125
- 95 - مقایسه بین دو نسل 126
- 96 - اسماء مقدسه پنج تن 127
- 97 - مسابقه دادن رسول اکرم 128
- 98 - بلال اذان میگوید 129
- 99 - من شاهم یا خلیفه 130
- 100 - دو برابر در میدان نبرد 131
- 101 - عمر حضرت نوح 132
- 102 - میخوام برادر من باشی 133
- 103 - نام علی و حسنین در شام 134
- 104 - نقباء انصار 135
- 105 - تا زنده ام دشمن خواهم بود 136
- 106 - رهبر خوارج 136
- 107 - آرزوی یک روز آزادی 137
- 108 - پسرت خلیفه شد 137
- 109 - محله های مدینه 138
- 110 - صوفی در مسجد حمص 139

- 111 - انجام استر را برد 140
- 112 - اولین نماز جماعت 141
- 113 - از شب قدر ما را خبر ده 142
- 114 - مانع گریه نباش 143
- 115 - رفتار عثمان با صحابه 144
- 116 - اولین وقف در اسلام 146
- 117 - حجاب بهترین پوشش زن است 147
- 118 - چطور پیغمبر وصیت نکرد 148
- 119 - نسابه قریش 150
- 120 - بتهای قوم را می شکست 151
- 121 - تو بمنزله هارون میباشی 152
- 122 - پیشنهاد شما قاری قرآنست 153
- 123 - بتها را فرو ریخت 154
- 124 - اولین طلاق خلع در اسلام 155
- 125 - حدیث میفروخت 156
- 126 - فرماندار مدائن 157
- 127 - حقوق همه را بپرداز 158
- 128 - مالک اشتر و مرد بازاری 159
- 129 - به دیدن ما بسیار بیا 160
- 130 - شطرنج و ققاع 161
- 131 - آرزوی دم مرگ 162
- 132 - حضرت موسی را موعظه کرد 163

- 133 - از مجرم موعظه خواست 164
- 134 - هدیه خلیفه را قبول نکرد 165
- 135 - به یاران خود اعتماد نداشت 166
- 136 - مؤمنان را ذلیل کردی 167
- 137 - مثل جدش رفتار کرد 169
- 138 - اگر یاور داشتم میجنگیدم 170
- 139 - همه مردم مثل تو نیستند 171
- 140 - اصحابش بی وفا بودند 171
- 141 - خیمه هایش را غارت کردند 172
- 142 - مواد صلحنامه 173
- 143 - معاویه در قصر خضراء 175
- 144 - امام به آنها توضیح داد 176
- 145 - سران اصحاب رشوه گرفتند 177
- 146 - مالک بن نویره و خالد 178
- 147 - آنها را از هم جدا کنید 180
- 148 - از چوبه دار ترسید 181
- 149 - همسران رسول خدا را جواب کرد 182
- 150 - چرا با اهل توحید جنگیدی ؟ 183
- 151 - ما باز هم حقیم 185
- 152 - تو ابوتراب هستی 186
- 153 - او اهل آتش است 187
- 154 - مروان حمار کشته شد 188

- 189..... 155 - زرقاء در نزد معاویه
- 191..... 156 - حالا امیرالمومنین شده ام
- 193..... 157 - حالت چطور است ای دختر حام
- 195..... 158 - اروی دختر عبدالمطلب
- 197..... 159 - قیصر سوال میکند
- 198..... 160 - در نماز بود نکشتند
- 199..... 161 - گرامی ترین مردم کیست ؟
- 200..... 162 - کسی از شما به حکومت نمیرسد
- 201..... 163 - من برای دین نمی جنگیدم
- 202..... 164 - پیشنهاد جنگ کرد
- 203..... 165 - رسول خدا لعنتش کرد
- 204..... 166 - از قیس بیعت میگیرد
- 205..... 167 - اینها مسلمان نشده اند
- 206..... 168 - به خدا که این قهرمان قوم است
- 208..... 169 - به بچه هایش تماشا میکرد
- 209..... 170 - چرا مردم برای من و تو کشته شوند ؟
- 211..... 171 - یک خدمت بزرگ
- 212..... 172 - مبادا معاویه ترا داخل آتش کند
- 214..... 173 - چرا با هم میجنگیم ؟
- 216..... 174 - قرآنها را بر نیزه ها زدند
- 217..... 175 - مالک اشتر و شیوخ
- 220..... 176 - چهار بار ابلیس مجسم شد

- 177 - یوشع و صفوراء 221
- 178 - خلیفه تو کیست ؟ 222
- 179 - من دختر حاتم طائی هستم 223
- 180 - عباس بن ربیعہ در صفین 224
- 181 - از علی بدگوئی کرد 226
- 182 - رهبانیت غلط 228
- 183 - محبت برسول خدا 229
- 184 - به حرف تو گوش نمیدهیم 230
- 185 - نمونه ای از فجایع عثمان 231
- 186 - چرا خلیفه را یاری نکردی ؟ 232
- 187 - زنان چرا دشمنی میکنند ؟ 233
- 188 - لیبک یا جعفر بن محمد 235
- 189 - از او عبرت بگیر 236
- 190 - فضائل علی قدغن می شود 237
- 191 - پیمان خود را شکستید 239
- 192 - سخاوت قیس 241
- 193 - دفاع شجاعانه 242
- 194 - من قریش را بهتر می شناسم 244
- 195 - فرزندان را فقیر گذاشتی 246
- 196 - من مهمان شخص بزرگی میباشم 248
- 197 - کریمان را گرامی بدارید 249
- 198 - بانوی شجاع و مرد ترسو 250

251.....	199 - خدای عمر میداند.....
253.....	فهرست مطالب.....